

هر روزتان نوروز و نوروزتان پیروز باد. سه کاف

سلام

شماره جدید سکاف تحت نام ویژه نامه عید نوروز منتشر شد. این شماره بجای سکاف ۴۰ میباشد و شماره بعدی یعنی سکاف ۴۰ در اواخر فروردین منتشر میشود. چند نکته درباره این شماره:

- به دلیل حجم زیاد مطالب، سؤال و جوابها را حذف و بجای آن گالری عکس گذاشیم.
- به دلیل طولانی بودن دو مطلب، یکی ماساژ اروتیکی-سکسی با عکس و تفصیل که هر کسی میتواند به شریک جنسی خود بدهد و دیگری مطلب ستون پویا، بصورت Doc در سایت گذاشته شده‌اند و فقط بصورت Doc میتوانیم برایتان ارسال کنیم یا در همان پی‌دی‌اف با عکس. لذا این دو مطلب در این پی‌ی اف ارسال شده (بدون عکس) نیامده‌اند.
- این شماره جدید در چهار قالب مختلف تهیه شده است: ۱- پی‌دی‌اف به همراه عکس
- ۲- پی‌دی‌اف بدون عکس. ۳- قالب Doc با عکس و گالری عکسها ۴- قالب Html با عکس و گالری عکسها. ما پی‌دی‌اف بدون عکس را برای شما ارسال میکنیم چون تعدادی زیادی از قالبهای دیگر که بعد از انتشار برای دوستان ارسال کرده بودیم، گویا باز نشده بودند. اما اگر مایل هستید که شماره جدید را در قالب دیگری دریافت کنید، لطفاً بعد از ایجاد حداقل دو و نیم مگابایت جای خالی در ای‌میل خود، درخواست دهید و بگوئید که کدام قالب را میخواهید.
- تمام مطالب این شماره عکس دارند. اگر عکس روی جلد (دو دختر لزبین) و یا فقط عکس مربوط به مطلب خاصی را میخواهید برایتان ارسال کنیم، خبر دهیم. (بعد از ایجاد جای خالی در ایمیل خود). امیدواریم این شماره را بپسندید. و چهارشنبه سوری باشکوهی داشته باشیم.

=====

شماره ویژه (نامه) عید نوروز

اسفند ۱۳۸۲

مطالب این شماره:

انقلاب مساوی خشونت نیست

هدیه عید - لمس و ماساژ تحریکی

دوآلیته، سکس و علی شریعتی!

سکس بعد از زایمان

باز هم درباره انزال زودرس مردان

چهارشنبه سوری و چند مراسم دیگر

عاشقم..... عاشقم و خسته

جایزه اروتیکی "لبخند شاقولی" اسپانیا

سکس در طبقه بالا

مهران قدیم و رکسانای جدید - راه زندگی

با نظریات کویری آشنا شویم

عشق به شکل پرواز پرنده است

شادی مرگ آور (با خطر اکس آشنا شویم)

داستانی بر وزن متون ادبی قدیم

کادوی عیدی واسه دوست پسر/ شوهر

وقتی مازندرانی و لاهیجانی رو هم میریزن - زهره

خریدن کاندوم و هزار دردسر

مسائل جنسی در سایتهای دیگر

همجنسگرایی یک احساس کاملاً طبیعی - ستون پویا

وقتی پرستو مبارز میشود

نامه‌ها و بحثهای مسائل جنسی - خوانندگان

اینها رؤیا نیست، امکانی است دست یافتنی

گالری عکس ویژه نوروز

=====

نوروزی شاد و سالی پر بار و بدون حکومت آخوندی برایتان آرزو می‌کنیم.

هر روزتان نوروز و نوروزتان پیروز باد.

سه کاف

=====

انقلاب مساوی خشونت نیست

چرا امروز همه می‌گویند که ما انقلاب نمی‌خواهیم، و همه خود را اصلاح‌طلب میدانند، راستی چرا؟ چون انقلاب یعنی خشونت و کشت و کشتار؟ چون همه چیز را باید آرام و یواش و پایدار ساخت. ولی آیا این تمام حقیقت است؟ آیا پرهیز از انقلاب نشانه سطح بالای تمدن و فرهنگ ما ایرانیان است؟ پس چرا مردمی این چنین متمدن و با فرهنگ اینهمه سال حکومتی قرون وسطایی را تحمل میکنند؟ آیا مطمئن هستیم که پرهیز از انقلاب، نشانه ناآگاهی و ضعف ما نیست؟ پس چرا ما مردمی که ادعای دوری از خشونت را میکنیم، خود به تماشای سنگسار و اعدامهای خیابانی میرویم؟ پس چرا آوارگی میلیونها هموطن خود در سراسر جهان را می‌بینیم ولی از درک رنج غربت و دوری از وطن که میلیونها هموطن ما را عذاب میدهد، عاجزیم؟ چرا وجود زندانیان سیاسی را تحمل میکنیم؟ چرا برای لغو قانون اعدام حرکتی نمی‌کنیم؟ چرا در راندگی اینقدر غیر متمدنانه رفتار میکنیم؟ چرا در روابط اجتماعی خود اینقدر خشونت داریم؟ یا اینقدر به منافع فردی خود می‌چسبیم؟ پس چرا این تمدنی که ادعایش را داریم در عرصه‌های مختلف زندگی امان متجلی نمی‌شود؟ اینها و صدها سؤال مشابه اینهاست که باعث میشود از خود و خوانندگان خود بپرسیم، آیا دوری و پرهیز ما از انقلاب واقعاً نشانه تمدن ماست؟ ما می‌گوئیم نه!!!!

ما نه طرفدار و نه اهل خشونت هستیم اما این ما نیستیم که نوع و شکل خلاص شدن از دیکتاتوری را تعیین می‌کنیم بلکه این بستگی به این دارد که دیکتاتورها تا چه اندازه بخواهند در سرکوب حقوق ما اصرار و پافشاری کنند، یعنی اگر با حرف قانع نشدند باید با آنها گلاویز شد. اگر گلاویز نشویم، یعنی عقب نشینی و تسلیم. آنوقت دیگر خود ما در سرکوب خودمان سهیم شده‌ایم و از آن ببعد دیگر نه میتوانیم پز متمدن بودن بدهیم و نه ادعای آزاد بودن.

ما می‌گوئیم انقلاب مساوی خشونت نیست! به این دلیل که:

در طول تاریخ معانی و مفاهیم کلمات عوض میشوند. زمانی انقلاب به معنای جنگ مسلحانه بود، نمونه کاسترو در کوبا که با دوستانش تفنگ برداشتند و رژیم باتیستا را سرنگون کردند یا بعضی جنگهای آزادیبخش در قاره آفریقا، نمونه الجزایر.

در انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، مردم مسلح نشدند، فقط با دست خالی به خیابانها آمدند و نارضایتی خود را اعلام کردند. بسیاری هم کشته شدند اما این کشته‌ها نتیجه خشونت از طرف مردم نبود بلکه ارتش و رژیم شاه خشونت بکار بردند. البته عنصر ناآگاهی مردم در آن زمان را هم نباید از یاد برد چون خیلی‌ها به بانکها، سینماها و دیگر مؤسسات که به کشور و خود ملت تعلق دارد هم حمله میکردند و می‌سوزاندند. اینکه همه نتیجه انقلاب را دیدند (حکومت آخوندی) درست اما این نتیجه هر انقلابی نیست. حکومت آخوندی نتیجه ناآگاهی و خرافات نسل ۲۵ سال قبل است، این ربطی به نفس انقلاب به معنای عام ندارد. چرا ما باید ناآگاهی و خرافات نسل سالهای ۵۷ و ۵۶ خودمان را به حساب بد بودن انقلاب بنویسیم؟ چرا نمی‌گوئیم که مردم آنزمان اصلاً معنی آزادی و دمکراسی را نمی‌دانستند. طوطی‌وار حرفهای خمینی را تکرار کردند و وقتی او گفت جمهوری اسلامی نه کلمه کم و نه یک کلمه بیشتر، نود و هشت درصد مردم به او رای دادند.

مگر در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی از جمله رومانی، لهستان، چکسلواکی، آلمان شرقی و غیره در این ده -دوازده سال گذشته انقلابات صورت نگرفت؟ در کدام کشور خشونت بوجود آمد؟ در کدام کشور دولتی بدتر از سابق سرکار آمد؟ چرا ما اینها را نمی‌بینیم؟ تازه آفریقای جنوبی از طریق مبارزه مسلحانه کنگره ملی آفریقا پیروز شد و به دمکراسی رسید. و اعتبار نلسون ماندلا رهبر آن در جهان از یاد نرفته است.

اما حالا شرایط با آن زمان خیلی فرق دارد. مردم آگاه شده‌اند، شرایط جهانی عوض شده، دیگر دنیا به شکل گیری رژیم‌های دیکتاتوری امکان نمی‌دهد. گروههای سیاسی ما از تجارب گذشته درس گرفته‌اند و..... اصلاً چرا ما از درس گیری از تجارب ملل دیگر در ۱۵-۱۰ سال نه چندان دور در انجام انقلابات آرام و مسالمت آمیز عاجزیم اما تجربه سالهای دورتر (۲۵ سال پیش) را می‌بینیم؟ اینجاست که گفته کسانی که میگویند انقلاب خشونت می‌آورد و ما خشونت نمی‌خواهیم را باید با شک و تردید نگاه کرد. چرا باید این دروغ بزرگ را باور کنیم که انقلاب بد است و فقط خشونت می‌آورد؟ مگر ندیدیم که همین چند وقت پیش مردم کشور نزدیک خودمان یعنی مردم گرجستان چکار کردند؟ مردم که دیدند حکومت تو انتخابات تقلب کرد، حاضر نشدند هر آش دستپخت حکومت را قبول کنند و با دستهای خالی به خیابانها ریخته و مجلس آن کشور را اشغال کردند. مگر مجلس خانه ملت نیست؟ خوب، ما ایرانیان با اینهمه نارضایتی از این رژیم، چرا اینکار را نکنیم؟ باور کنید کافی است از جمعیت ده میلیونی تهران تنها یک دهم مردم با هم به خیابانها بریزند، قول می‌دهیم شهرهای دیگر هم حرکت خواهند کرد و بعدش تعداد هرچه بیشتری از افراد به اعتراضات می‌پیوندند. هیچ هم لازم نیست که به بانکها یا مؤسسات حمله بشود. یا آخوندکشی یا بسیجی کشی راه بیفتد. فقط به خیابون بیائیم و هر کسی از ما وقتی شروع حرکت را می‌بیند نباید منتظر بنشینیم که دیگران جانفشانی کنند و خودمان میوه چینان باشیم بلکه باید با آنان همگام شویم. باور کنید اگر ده- بیست هزار نفر از بین دانشجویان و روشنفکران با هم قرار گذاشته و دو روز پشت سر هم در خیابانهای پایتخت دست به تظاهرات آرام بزنند و بلافاصله دانش آموزان و دانشجویان

کلاسها را تحریم کرده به معترضین بپیوندند، در فاصله خیلی کوتاهی به آزادی خواهیم رسید. یعنی اینکار رژیم را در برابر یک امر انجام شده قرار می‌دهد، حتی اگر هم تیراندازی کنند باز نخواهد توانست کاری از پیش ببرد. تازه قول می‌دهیم که همه کشورهای دنیا هم از این حرکت حمایت کنند و به رژیم فشار بیاورند که اسلحه بر علیه مردم بکار نگیرد. اما برای اینکار ابتدا باید حاضر باشیم برای آزادی خود و کشور خود هزینه پردازیم. این است نشانه تمدن. این است نشانه فرزاندگی و آزادگی. یعنی مردمی که آزاد و متمدن هستند برای داشتن حکومت آزاد و متمدن هم تلاش میکنند. و گرنه سزاوار آزادی نیستیم و این رژیم از سر ما هم زیادی است. پس دوستان، انقلاب در شرایط امروز جهان مساوی با خشونت و کشت و کشتار نیست. وانگهی تا کی باید بخاطر ترس از خشونت، اینها را تحمل کرد؟ ما نمی‌توانیم خود را به صفت "ملت آزاده ایران" ملقب کنیم تا زمانی که زیر دست و پای مشتکی‌آخوند که فقط به منافع و جیب خودشان فکر میکنند، ساکت و گوش به فرمان نشسته‌ایم. تاکی می‌خواهیم الکی هندوانه زیر بغل همدیگر بذاریم و شاهد این باشیم که دنیا به ما بخندد که در قرن بیست و یکم تنها کشور و ملت تو جهان هستیم که حکومت آخوندی را تحمل کرده‌ایم؟ ما نمی‌توانیم هی از تاریخ رشادتها و مبارزات گذشتگان خود تعریف کنیم ولی خود ۲۵ سال در زیر یکی از منفورترین رژیمهای دنیا زندگی کنیم و دم برنیاوریم. این که چی بودیم قبول نیست اینکه چی و کجا هستیم قبول است. اعتبار هر ملتی در جهان امروز بر اساس درجه رشد آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در آن کشور سنجیده میشود. این حرفها که انقلاب نمی‌خواهیم را بگذاریم کنار چرا که این بیشتر انعکاس عجز و ناتوانی ما از انجام کاری برای خودمان و آزادی کشورمان است. درحالی که ما میتوانیم، فقط کافی است اراده کنیم. بی تفاوتی و سکوت ملت دلیل عقل و شعور جمعی ما نیست بلکه انعکاسی است از گریز ما از تقبل مسئولیت در برابر خود، کشور و نسل‌های آینده. پس تنبلی را به حساب درایت خود نگذاریم و از خود سلب مسئولیت نکنیم. ما همه در ادامه این حکومت سهیم هستیم و وقت آن رسیده که به مسئولیت انسانی، فردی و ملی خود عمل کرده و برای خلاص شدن از این گرازها به خیابان بیاییم. گرازهایی که تحقیرمان کرده‌اند، قرائت غلط، کهنه و الکی از دین و مذهب به خورد ما داده‌اند، کشور ما را در معرض تندبادها قرار داده‌اند، ما را سپر بلای خود کرده‌اند، ما را از لولوها و دشمن خارجی مصنوعی ترسانده‌اند تا دشمنی خودشان را نبینیم، ما را و همه اینها را به خاطر یک چیز انجام داده‌اند: منافع و جیب خودشان و حکومت بر ما و برباد دادن مملکت. اما نقش و سهم ما تو این وسط چیست؟ ما بعنوان یک انسان برای خود در زندگی چه نقش و مسئولیتی قائل هستیم. آیا سکوت ما منجر به ادامه حکومت آخوندی نشده؟ مسئولیت ما در اینبار چه می‌شود؟ در قبول کردن دروغهای بزرگ، بار مسئولیت ما کدام است؟ چرا ما هر چیزی را قبول می‌کنیم؟ چرا وقتی مذهب عامل سرکوب ما میشود، اصلاً عباي مذهب را دور نمی‌اندازیم که خلع سلاح‌اشان کنیم؟ چرا توی این ۲۵ سال ما رئیس‌جمهور غیر آخوند نداشته‌ایم، رئیس‌مجلس غیر آخوند نداشته‌ایم؟ یعنی تو این ملت هفتاد میلیونی کسی به پای آخوند نمی‌رسد؟ اگر این توهین و تحقیر ما ایرانیان نیست شما اسمش را چی می‌گذارید؟ چرا هفتاد میلیون نفر باید همه مثل خامنه‌ای فکر کنند؟ مگه ما برده هستیم؟ چرا یک زن ایرانی حق ندارد رئیس‌جمهور مملکت شود؟ اینها از جمله سئوالاتی است که ما باید از خود پرسیم. آنوقت خواهیم که دید که بعد از ۲۵ سال سر کردن با این رژیم، دیگر راهی جز به خیابان آمدن برای ما باقی نمانده است. امیدواریم روز چهارشنبه سوری یکی از روزهای به خود آمدن و جنبیدن مردم باشد.

چند کلمه هم در باره انتصابات اول اسفند

قبل از هر صحبتی در باره درصد شرکت کنندگان در انتصابات، باید برای کسانی دلسوزی کرد که آمار ارائه شده از طرف شورای نگهبان و شرکا را قبول میکنند. تازه گیریم که چهل و چند درصدی پای صندوقهای رای رفتند. آیا این هنر حکومت است؟ یا از محبوبیت آن ناشی میشود؟ یادتونه درست یکسال قبل از سرنگونی صدام حسین، جناب دیکتاتور با ۹۹ درصد آرا بعنوان رئیس جمهور انتخاب مجدد شد. اصلاً دیکتاتورها در کشاندن مردم به پای انتصابات یا ارائه آمار مشکلی نداشته و ندارند. برعکس این از صفت آنهاست که آمار دروغ بدهند و با هیاهو و دشمن تراشی عده‌ای را پای صندوقها بکشاند. اما برای بی اعتباری آنها همین بس که از رقابت میترسند و با کنار زدن مخالفان و بستن دهانها، حق انتخاب را از مردم میگیرند. وانگهی اگر در تبلیغات خود نگویند که پیروز شدند، پس چی باید بگویند؟ نه فقط مردم ایران بلکه همه دنیا دید که آخوندها اول کاندیداهای مخالف را حذف کردند بعدش حتی دو روزنامه مخالف باقی مانده را هم بستند، بعدش در تمام روزنامه‌ها و رادیو تلویزیونهای خودشون فقط یک حرف موافق زدن و تازه این هم کافی نبود، مجبور شدند سرود نیروهای مخالف مثل یار دبستانی و دوباره میسازمت وطن و... را هم قرض بگیرند و شعارهای اسلامی خودشان را فراموش کنند. با همه اینها شرکت کنندگان تا پنجاه درصد هم نرسید. باز هم کسی به نفرت مردم از حکومت شک داره؟

رژیمی که همه روشنفکران، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، جوانان، زنان، اقلیتها، هنرمندان و..... ازش رویگردان شده مجبور است به نیروی نظامی مدافع خودش یعنی پاسداران و عقبمانده‌ترین اقشار اجتماعی تکیه کند. این نشانه قوی‌ای است که حکومت آخوندی در ایران هیچ دوستی ندارد و برای حفظ خوداز خشم مردم مجبور است به آخرین سنگر خود پناه آورد. این نشانه ضعف آنهاست نه پیروزی. پس برنده و ظفرمند واقعی روز اول اسفند ملت ایران بود نه آخوندها.

اخواند جنتی گفتش که هر رای که داده میشه تیری است به قلب جورج بوش اما جمله را ناتمام گذاشت، ادامه جمله این است: و هر رای که داده نشد تیری است به قلب ولایت سفیه خامنه‌ای و شرکا. فکر میکنید چند تیر نصیب آقا شد؟ بیس از ۲۵ میلیون. ولی مگه از رو میرن؟ روزی را تصور کنید که آخوندها خوار و ذلیل هر کدام دنبال سوراخ موشی می‌گردد، میدانید در آن روزچه جشنی در خیابانهای ایران بپا خواهد شد؟

و اما اینکه بخشی از ماها که نه بخاطر اعتقادات مذهبی و باور به رژیم بلکه صرفاً بخاطر منافع شخصی و یا خانوادگی (ورود به دانشگاه، سهمیه، کاریابی و غیره) پای صندوقها رفتند و حتی رای سفید دادند، خود بیانگر این است که هنوز ارزشهایی همچون حقوق بشر، دموکراسی، اهمیت رعایت حقوق مخالف، ایستادگی در برابر زورگویی و برتری منافع ملی بر مسائل شخصی، کماکان به ارزشهای مشترک همه ما ایرانیان تبدیل نشده‌اند. ارزشهای مشترکی که وجدان ملی تک تک ما را اشغال کرده و به هماهنگی وادارند. و این یک نقص و ضعف آشکار ماست و باید آن را برطرف کنیم. باید به کسانی که علیرغم نارضایتی خود از رژیم و دانستن اینکه خیلی‌ها قصد تحریم دارند ولی با این وجود به پای صندوقهای رای رفتند، بدون هیچ برخورد خشونت‌آمیزی صاف و ساده معنای این عملشان را به آنها فهماند: در نبرد بین حفظ این حکومت و سرنگونی آن، آنها جبهه مردم را ول کردند و علیرغم نارضایتی خود از رژیم باز حاضر نشدند منافع

شخصی و کوتاه مدت خود (هر چند مهم) را نادیده بگیرند تا به آزادی کشور و منافع ملی و درازمدت ایران یعنی آزادی و دموکراسی خدمت کنند. آنها ترجیح دادند که به منافع فردی خود برسند حتی اگر اینکارشان به قیمت شقه شدن جبهه مردم باشد، حتی اگر حکومت آخوندی چندصباحی بیشتر طول بکشد، حتی اگر..... آیا این دسته از میان ما ایرانیان نیستند که در گذر تاریخ با دشمن همکاری کرده‌اند؟ این افراد رسیدن به منافع فردی به قیمت توهین به شعور خود و دیگران را به جان خریدند. کار این افراد خیلی بدتر از کار کسانی است که واقعاً از روی باور و اعتقاد به این حکومت پای صندوقها رفتند. کار این هموطنان نه نشانه فردگرایی مثبت بلکه دال بر ناتوانی از ارزشگذاری تجربه‌های تلخ اما مشترک ملی در این ۲۵ سال گذشته است. هدف از این گفتن‌ها شماتت نیست، هدف رو در روی هم قرار دادن مردم هم نیست. هدف اینه که هر کسی باید به نتیجه و عاقبت کار و تصمیمی که در این انتصابات گرفت، آگاه باشد و بداند که در کدام جبهه قرار گرفت و عمل نتیجه کار او کدام است و اگر صادق باشد، باید در کارزارهای آینده جبران مافات کند. چرا که بی شک در آینده از اینگونه رودرروئیهای مردم و رژیم زیاد خواهیم داشت تا هنگامی که از دستشان خلاص شویم.

هدیه عید و ماساژ تحریکی (در قالبهای دیگر میباشد و جداگانه میتوانید درخواست دهید)

دوآلیته، سکس و علی شریعتی!

از نادره افشاری

علی شریعتی در بسیاری از نوشته و سخنرانی‌هایش انسان را پدیده‌ای دوگانه معرفی می‌کند که از دو بخش کاملاً نامتجانس و متضاد ساخته شده است. در دیدگاه فلسفی شریعتی، بخشی از خصوصیت انسان از لجن، گل بد بو و حما مسنون است که بخش شیطانی، دنی، این دنیایی، حقیر، کثیف، لجن، حیوانی و دچار روزمرگی است. در دیدگاه او همه‌ی رفتارهای انسانی مردان و زنان که کششی به سوی شادی، لذت، خوشی، ساختن و استفاده از مواهب زندگی دارد، یکسره مذموم است و انسان تمام در این دیدگاه کسی است که هر چه بیشتر از لذت‌ها و خوشی‌های زندگی‌اش فاصله می‌گیرد و دور می‌شود. بخش دیگر شخصیت انسان به بیان شریعتی بخش الهی، علیایی، روحانی، خدایی و گریزان از لذت‌های طبیعی زندگی اوست. در این تعریف نیازهای طبیعی انسان‌ها مثلاً رابطه‌ی جنسی حتماً شرعی، کثیف، پلید، فروکشنده، پائین آورنده و مبتذل است. بر پایه‌ی این دیدگاه اساساً شادی، شادخواری، لذت بردن از زندگی، همچنین سازندگی، کار و تلاش برای زندگی بهتر و مرفه‌تر نفی می‌شود و همگان به نوعی ریاضت عارفانه و زندگی گریزی و به تعبیر شریعتی تکامل دعوت می‌شوند. او در کتاب امت و امامتش می‌نویسد: افراد یک امت - از هر رنگ و خون و خاک و نژاد - یک گونه می‌اندیشند و ایمانی یکسان دارند، و در عین حال در (برابر) یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند. رهبری امت (امام) متعهد نیست که هم‌چون رئیس جمهور آمریکا یا مسئول برنامه‌ی شما و رادیو مطابق ذوق و پسند سلیقه‌ی مشتری‌ها عمل کند، و تعهد ندارد که تنها خوشی و شادی و برخورداری به افراد جامعه‌اش ببخشد؛ بلکه می‌خواهد و متعهد است که جامعه را به سوی تکامل رهبری کند؛ حتی اگر این تکامل، به قیمت رنج افراد باشد. (امت و امامت، علی شریعتی، مجموعه آثار شماره‌ی بیست و شش، ص. چهارصد و دو تا چهارصد و سه)

در دستگاه حکومتی‌ای که شریعتی آن را اینگونه تئوریزه کرده است، هیچ حق و حتا تضمینی برای برآورده شدن نیازها، تمایلات، خواست‌ها و رفاه شهروندان تحت سلطه‌ی چنین حکومتی در نظر گرفته نمی‌شود. در چنین دستگاه عقیدتی‌ای که ما نمونه‌ی آن را در ایران فعلی به چشم می‌بینیم، امام، رهبر و حاکم در قدرت، نه تنها در خدمت مردم نیست، که اساساً هدف و وظیفه‌اش این است که حتا به قیمت رنج شهروندان هم که شده، ایشان را به تکاملی کذایی هدایت کند و هر گونه امکان رفاه، شادی، زندگی سالم و طبیعی را از مردم بگیرد. چنین دیدگاهی در اولین قدم در کار ایجاد احساس‌گناه در ذهن شهروندان است. در این دیدگاه رابطه‌ی طبیعی بین انسان‌ها، منفور و کثیف و لجن‌آرزیابی می‌شود؛ حتا رابطه‌ی طبیعی و انسانی زناشویی بین انسان‌ها پدیده‌ای شوم و مهوع نمایش داده می‌شود، به همین دلیل هم شهروندان پس از ارتکاب این جرم! که ناگزیر از آنند، مجبورند خودشان را بشویند و پاکیزه کنند، چرا که باید بلافاصله از این حالت حیوانی! خارج شوند تا بتوانند رهرو راه تکامل به تعریف شریعتی بشوند. این گونه ایجاد احساس‌گناه در انسان‌ها و رابطه‌ی طبیعی را بدین گونه مبتذل و پست جلوه داد، که آب‌شخور مذهبی مشخصی هم دارد، به نتایج جالبی هم راه می‌برد. ویلهم رایش در کتاب روانشناسی توده‌ای فاشیسم اشاره‌ای شنیدنی به این گونه تعریف از انسان و آموزش و تربیت دارد:

برای کسانی که از لحاظ میل جنسی ارضا نمی‌شوند و دچار پرخاشگری و احساس‌حقارت هستند، این معضلات در درازمدت تنها وقتی قابل تحمل می‌شود که خشم فروخورده، به خارج هدایت شده و علت‌حقارت شخص به دیگران منتقل و نسبت داده شود. نتیجه این عمل (محرومیت جنسی و احساس‌گناه و حقارت در این رابطه) در نهایت ظهور شخصیت‌های مطیعی است که خود را با مرد بزرگ [یا رهبر و امام از دیدگاه شریعتی] تطابق می‌دهند، تا خود را بزرگ احساس کنند و عقده‌ی [سرکوب‌شده و لجن‌مالی شده‌ی] خود را بر سر مقصرین مشخصی (اقلیتهای اجتماعی و دشمنان خارجی) و به‌ویژه زنان) خالی کنند. (نقل از کتاب رد پای سنتهای مذهبی در تعلیم و تربیت و رفتار جنسی در ایران، دکتر اکبر محمودی، ص. هفتاد و سه)

دکتر محمودی خود گروه‌های ضربت و انصار حزب‌الله را افرادی آرزیابی می‌کند که در خدمت رهبر و مرد بزرگ، با همین دیدگاه سربازگیری می‌شوند. من در اینجا به نظریه درست دکتر محمودی تجربه شخصی‌ام را نیز در سازمان مجاهدین اضافه می‌کنم که رهبری این سازمان برای این که بتواند از نیروهایش افرادی فدایی و جان‌بر کف بسازد، اساساً تمامی خانواده‌های این افراد را متلاشی کرد تا امکان سربازگیری از میان ایشان با این عقده‌ها و محرومیت‌های مشخص جنسی را داشته باشد و در نهایت بتواند روی فداکاری‌هایشان تا آخرین نفر و آخرین نفس برای به قدرت رسیدنش سرمایه‌گذاری کند. در چنین دیدگاهی انسان تنها یک عنصر از توده‌های سازمانی، امت همیشه در صحنه و توده‌ی بی‌شکل و بی‌خاصیتی است که تنها برای به قدرت رساندن و یا در قدرت نگه داشتن رهبران و امامان و پیشوایان به کار می‌آید و بلافاصله هم پس از مصرف دور انداخته می‌شود. ارزش این سربازان و مجاهدان و انصار حزب‌الله تنها تا جایی است که در خدمت قدرت حاکم و مرد بزرگ و رهبر فاشیست و امام امت باشند و نه بیشتر. اما نگاه دیگری هم به انسان هست که نه تنها خواست‌های طبیعی انسان‌ها را لجن، پلید، کثیف و مبتذل آرزیابی نمی‌کند، که با به رسمیت شناختن این خواست‌های انسانی و طبیعی، برای زندگی بهتر، شادی، شادکامی، برخورداری و رفاه بیشتر شهروندان تلاش هم می‌کند. در

چنین دستگاهی دیگر رهبر یا امام یا پیشوایی وجود ندارد. آنانی هم که مدتی سکان قدرت را بر اساس انتخاب و خواست خود شهروندان بر عهده می‌گیرند، اساساً تمام تلاششان را مصروف این می‌کنند که سطح زندگی شهروندان را بالاتر و بالاتر ببرند، تابوتانند در رای‌گیری‌ها برنده بشوند. در واقع مسابقه‌ای بین احزاب سیاسی همیشه درگیر است و هر که از مالیات کمتر، کار بیشتر، آموزش بهتر، بهداشت مدرن‌تر و همگانی‌تر سخن بگوید، امکان پیروزی بیشتر دارد. در این دیدگاه نه تنها رابطه‌ی طبیعی و قانونی انسان‌ها با هم مذموم، کثیف، لجن و مبتذل ارزیابی نمی‌شود، بلکه حکومت حتا در شیوه‌ی زندگی خصوصی افراد نیز مداخله‌ای نمی‌کند و اساساً برایش مهم نیست که انسان‌ها با هم چگونه مراده‌ای دارند. برخی مذهبی‌اند و در اماکن مذهبی همسری‌شان را جشن می‌گیرند، برخی بر اساس قوانین عرفی در شهرداری‌ها پیمان می‌بندند و برخی هم بدون هیچ‌گونه کاغذی - چه مذهبی و چه عرفی - بر اساس عشق و تعهد با هم زندگی می‌کنند. قوانینی هم که بر اساس این نوع تعریف منسجم از انسان نوشته می‌شود، فرزندان همه‌ی این خانواده‌ها را داری حقوق برابر می‌شناسند و امکانات آموزشی، تربیتی، بهداشتی و تفریحی برای همه‌ی این کودکان را یکسان برآورد می‌کند. در واقع در چنین دیدگاهی نیازهای طبیعی و انسانی شهروندان نه تنها کثیف و پلید نیست، بلکه قانون و قانون‌گذاران این گونه انسان را با تمام خواست‌های طبیعی و انسانی‌اش به رسمیت می‌شناسند و برای شادی و رفاه و خوشبختی‌اش تلاش می‌کنند. اما در دیدگاه مشخص مذهبی علی شریعتی انسان در تمام زندگی‌اش از دو سو با دو تازیانه‌ی وحشت از گناه و نگرانی از عقب افتادن از کاروان تکامل و بهشت، همچنین نیازها و خواست‌ها و تمایلات طبیعی و انسانی‌اش تحت فشار مستمر قرار دارد. چنین فردی در خوشبینانه‌ترین صورتش پر خاشگر، دو رو، ریاکار و متظاهراست و اگر در خلوت هم هزار کار دیگر می‌کند - که البته حق اوست - در برابر دیگران ریش می‌گذارد، در برابر زنها سرش را پائین می‌اندازد، ایشان را در پوشش و در بسته و در کفن سیاه می‌خواهد، هر چند که در بخش انسانی وجودش زیبایی را دوست دارد، ولی برای گریز از آن احساس گناه، با زیبایی و زیباییان عناد می‌ورزد. حجاب اجباری در حکومت اسلامی در ایران و در دستگاه مذهبی اسلام چنین مکانیسمی دارد. زنان می‌باید پوشیده باشند تا مردان بتوانند از بخش لجن وجودی‌اشان فاصله بگیرند و به بخش مثلاً روحانی‌شان نزدیک‌تر شوند. البته این گونه نگاه به انسان تقسیم شده از نظر من تنها مربوط به مردان است، چرا که در این دیدگاه زنان تنها عنصر سکس و شهوت و بدکاری و گناه ارزیابی می‌شوند! در حکومتی با این دیدگاه، متولیان و سربازان این حکومت و این مذهب و حتا همه‌ی شهروندان به چگونگی رابطه‌های جنسی همه شهروندان کار دارند (به چه کاری کار ندارند؟!) وقتی یک رابطه‌ی جنسی شرعی و قانونی در این تعریف، این همه کثیف و پلید و عفن و آلوده ارزیابی شود، مشخص است که جز میدان سنگسار در انتظار انسان‌هایی نیست که به این تعریف از انسان تن در نمی‌دهند و بر خلاف سنت‌های حاکم بر جامعه و روشنفکران چنین جامعه‌ای و البته حکومت ناشی از این دیدگاه، همراه زندگی‌اشان را خود برمی‌گزینند؛ با این پراتز که در چنین دیدگاهی که سرنوشت مردانش چنین فجیع است، وضع زنانش فجیع‌تر است و اولین پیامد چنین دیدگاهی فروش زنان و دختران جوان از سوی پدران و سرپرستانشان به آنانی است که خود می‌خواهند و نه خواست و تمایل زنان و دختران؛ چرا که حتا این دختران و زنان نیز به قول شریعتی نباید در انتظار خوشی و شادی باشند، و همگی باید در راستای خواست رهبر و امام و ولی و سرپرست و بر اساس خواست این صاحبان

انسان‌ها!]- حتماً به قیمت رنجشان - دست به دست شوند!

آیا در چنین دیدگاهی برای رابطه‌ها و خواست‌ها و نیازهای انسان‌ها که ارتباط مشخصی با شادی و خوشی دارد، جز میدان سنگسار در انتظار انسان‌هایی است که به این قواعد تن در نمی‌دهند؟! جالب این که بچه‌های به دنیا آمده از چنین انتخاب‌های انسانی‌ای بی هیچ گناهی و بی هیچ گونه حق انتخابی، همیشه و همیشه محکوم به شنیدن واژه‌ی تاسف‌بار حرام‌زاده هستند. در واقع این دیدگاه با این نوع نگرش به انسان، از همان آغاز این کودکان را برای بزهکاری و خلاف‌کاری تربیت می‌کند. تصور می‌کنید با پیروی از دیدگاه شریعتی، بجز انسان‌هایی تروریست که همیشه در پی خرابکاری و کشتار و شهید شدن و در نهایت به بخش الهی و علیایی‌شان پیوستن باشد، جامعه و جهان می‌تواند در انتظار شهروندانی با تعریفی دیگر هم باشد؟!!

به هر صورت شناختن این دیدگاه‌ها هر چه ظریف‌تر و هر چه انسانی‌تر از اساسی‌ترین وظیفه‌ی روشنفکرانی است که تعریف تازه‌ای از انسان و خواست‌ها و تمایلاتش دارند. تا این دیدگاه‌ها شکافته نشوند، ما همچنان دچار این گونه دیکتاتورها، امامان و پیشوایان خودساخته خواهیم بود. تا نگاهمان را به زندگی و به انسان تغییر ندهیم، سرنوشتی بهتر از این که دچارش هستیم، در انتظارمان نخواهد بود. آدرس مطلب فوق در سایت گویا:

<http://khabarnameh.gooya.com/society/archives/006543.php>

سکس بعد از زایمان

در مورد اینکه چه مدت بعد از زایمان میتوان دست به فعالیت جنسی زد، یکسری ابهامات وجود دارد و این میتواند باعث ایجاد اختلاف و مشاجره خانوادگی شود. اما توجه داشته باشیم که از روز بسته شده نطفه در رحم زن تولیدات هورمونی بدن هم تغییر میکند و حتی یکسری هورمونهای تازه مخصوص دوره بارداری تولید میشوند. نقش هورمونها در روحیات هر کسی را هم نمیتوان انکار کرد و تمام حالات و روحیات ما از جمله شادی، افسردگی و..... تا حدود زیادی به آنها بستگی دارد. عمل زایمان، بخصوص اگر اولین بچه باشد، علیرغم شادی و سرفرازی‌ای که به همراه می‌آورد، اما فشار زیادی هم به والدین بخصوص به زن وارد میکند. مرد بعد از زایمان همسرش، نباید خودخواهانه و بدون مشورت و صحبت با همسر، یکهو مشغول انجام عمل سکس با او شود. مشاوره با همسر و دانستن نظر او و اعلام رضایت و آمادگی‌اش در اولین سکس بعد از زایمان بسیار مهم است. زنان بعد از زایمان ممکن است تا مدتی از لحاظ فیزیکی یا احساسی و همینطور روانی برای سکس آنادگی نداشته باشند. خود عمل زایمان و مراقبت از نوزاد خود مسئولیت و عمل سنگینی است و فشار زیادی به زن وارد می‌کند، تغییرات هورمونی، کم خوابی و بیداری بر اثر گریه‌های شبانه نوزاد ممکن است تا هفته‌ها هرگونه تمایلی به نزدیکی جنسی را از بین ببرد و این امری است عادی و طبیعی.

مهمترین مسئله مرد در این دوره این است که مراعات همسر خود را بکند و برای شروع مجدد سکس یک صحبت راحت و آزاد با او داشته باشد و در عین حال ضمن اعلام اینکه "من این شرایط و حالات را درک می‌کنم" نظر طرف را در مورد شروع مجدد جویا شود. بعضی مردها در صحبت‌های خود مثلاً منت

هم می‌گذارند" سه هفته است که چیزی گیرم نیامده" و یا ".... هفته است که ما با هم کاری نکرده‌ایم" هیچ اشکالی ندارد که در روزها و هفته‌های بعد از زایمان مرد برای خلاص شدن از فشار جنسی خود دست بجلق بزند. زوجهایی که با هم راحت هستند و ضریب هوش جنسی خوبی دارند، به راحتی در اینباره با هم حرف می‌زنند و مثلاً در رختخواب مرد می‌تواند در کنار همسر دراز کشیده جلو او جلق بزند. چون زن این را می‌داند که همسرش نیاز جنسی دارد و دلیل نمیشود حالا که او امکان عمل جنسی را ندارد، طرف هم باید فشار تحمل کند. چنین زوجی با هم راحت هستند. حتی زن ممکن است حین جلق زدن شوهرش در کنار خودش، دست بزند، یا لب‌گیری کند یا نوازش و..... البته این در مورد یک زوج ایده‌آل که با هم راحت هستند صدق میکنند و هستند کسانی که چنین مراوده بازی با هم ندارند، ولی باز بهتر است که در چنین روابطی هم مرد بجای فشار آوردن به زن برای رضایت به سکس، سعی کند خود از فشار خود بکاهد. مهم این است که مرد به این توجه داشته باشد که همسرش در این دوره مسائل ذهنی دیگری دارد، از جمله نگهداری و مراقبت از نوزاد، اما عدم توان او در پاسخگویی به نیاز جنسی مرد در این مرحله نباید مانع از این شود که مرد بجای بدخلقی و احیاناً خشونت با همسر همچنان مهربان، خوش خلق و خوش‌برخورد باشد.

اغلب متخصصان پیشنهاد میکنند که بعد از زایمان (چه زایمان عادی و چه سزارین) حداقل بایستی شش هفته صبر کرد و بعد انجام عمل سکسی را شروع کرد (چه سکس از جلو و چه از عقب). امکان آمدن خون یا خون‌ریزی در سکس از جلو بعد از گذشت شش هفته از زایمان تقریباً غیر عادی است و بهتر است با پزشک‌ماما صحبت شود. حتی زنانی که سزارین کرده‌اند، بعد از شش هفته، جای عمل التیام می‌یابد، هرچند که محل عمل همچنان نسبت به فشار حساس است و خود ارگانهای داخلی واژن هم هنوز حالت عادی خود را باز نیافته‌اند. اما کلاً بعد از شش هفته باید قادر به انجام عمل جنسی بود، هرچند که به هیچ وجه نباید این شش هفته را بعنوان مدرک قرار داد، بلکه آمادگی خود زن در انجام عمل مهمتر از هر چیز است. چون بعضی از زنان ممکن است حتی بعد از شش هفته هم در حین سکس، درد یا عدم راحتی احساس کنند.

در مقابل بعضی زوجها، خیلی زودتر از شش هفته میخواهند اشتهای جنسی خود را برآورده کنند و هر دو اعلام آمادگی می‌کنند. این هیچ اشکالی ندارد اما بهتر است که بجای انجام عمل دخول از جلو، سکس دهانی یا با هم جلق زدن یا..... خود را راضی کرده و برای سکس کامل از جلو، همان شش هفته را تحمل کنند چون امکان ابتلا به عفونت واژنی در زن در شش هفته اول بعد از زایمان هم بیشتر است.

باز هم درباره انزال زودرس مردان

حتماً برایتان پیش آمده که حین شاشیدن، مجبور شده‌اید شاش خود را قطع کنید، یا بعد از پایان کار به خود فشار آورده‌اید که آخرین قطره‌های ادرار را بیرون بریزید. هیچ فکر کرده‌اید که در اینگونه مواقع از کدام ماهیچه بدن خود استفاده میکنید؟ با توجه به اهمیت این ماهیچه که آن را "پی سی" می‌نامیم، و تاثیر آن در کنترل انزال مطلب زیر را برایتان تهیه کرده‌ایم.

بسیاری از پسران و همینطور مردان وقت زیادی را صرف بزرگ کردن ماهیچه بازوهای و دیگر عضلات

دیدنی و پیدای بدن خود میکنند، اما در بدن یک ماهیچه ناپیدایی است که اگر به قوی کردن آن پردازند حداقل در هنگام سکس بیشتر از هر چیزی بدرشان میخورد. این ماهیچه ناپیدا را میتوان "ماهیچه سکس" نامگذاری کرد. اسم علمی آن به زبان خارجی Pubocccygeus است با علامت اختصاری PC که در ادامه این مقاله بصورت "پی سی" عنوان میشود.

اگر دست خود را روی موهای بالای آلت تناسلی (در زیر ناف) گذاشته و فشار دهید، یک استخوانی در زیر دست خود حس میکنید. که به اسم معروف است. ماهیچه‌های "پی سی" از این استخوان شروع شده و تا استخوان دنبلیچه‌ای در پشت (همان مهره پائینی ستون فقرات کمر که درست در وسط محل اتصال دو دنبه پشت قرار دارد) امتداد می‌یابند. (به تصویر نگاه کنید).

(این ماهیچه‌های "پی سی" برای سلامتی جنسی نقش زیادی دارند. حداقل پنج تا هفت سانتیمتر از ریشه آلت مرد (کیر او) در همین ماهیچه‌ها جا گرفته است که حتی میتوان با دست در فاصله بین زیر تخمها تخم تا نزدیکی سوراخ مقعد آن را حس کرد بخصوص هنگام شق بودن آلت تناسلی).

تمرین این ماهیچه‌ها و قوی کردن آنها به شق شدن بیشتر و محکم‌تر، لذت جنسی بیشتر و کنترل بهتر انزال در مردان منجر میشود.

هر چه "پی سی" قویتر و امکان کنترل آن بهتر باشد به همان نسبت هم امکان کنترل انزال ممکن خواهد بود. البته هر کسی این ماهیچه را کم و بیش بکار میگیرد هر چند که ممکن است از وجود آن یا کارکرد آن بی‌اطلاع باشد. یعنی این همان ماهیچه‌ای است که از آن برای متوقف کردن ادرار خود یا فشار برای خارج کردن آخرین قطره‌های ادرار از آن استفاده میشود. مثلاً در حین ادرار سعی کنید، خروج ادرار را قطع کنید و دقت نمائید که از کدام ماهیچه برای اینکار استفاده میکنید. این همان ماهیچه "پی سی" است. این ماهیچه در انبساط و انقباض لگن خاصره و مقعد و پروستات که هنگام انزال اتفاق می‌افتد تاثیر زیادی دارد. بنا براین راه حل جلوگیری از انزال زودرس همان یادگیری چگونگی منقبض کردن ماهیچه "پی سی" در ناحیه اطراف پروستات است. (جهت اطلاع در مورد تولید منی، چگونگی اتفاق افتادن انزال، ناتوانی جنسی و غیره دو مطلب مربوط به مردان در سکاف ۳۶ و ۳۵ را حتماً بخوانید).

منقبض کردن پروستات و ماهیچه‌های اطراف آن یک حالت "لرزش" و "سردی" در بدن خود حس میکنید. یک روش ساده برای درک قدرت ماهیچه "پی سی" خود این است که درحین شاشیدن (چه بصورت ایستاده و چه بصورت نشسته) باید بتوان ادرار خود را وسط کار قطع کرد و دوباره شروع به ادرار کرد. اگر در انجام این عمل مشکل دارید به این معناست که ماهیچه "پی سی" شما ضعیف میباشد و این یکی از دلایل ناتوانی در کنترل انزال زودرس می‌باشد. (ممکن است کسانی در هنگام تلاش برای قطع ادرار در یکی دو هفته اول احساس نوعی سوزش بکنند که یک امر عادی است و بعد از چند هفته از بین میرود اما اگر سوزش ادامه یابد به معنای وجود عفونت در شماسست و باید به دکتر مراجعه کنید).

با همین عمل قطع و ادامه ادرار بیشتر با ماهیچه "پی سی" خود آشنا میشوید و یاد میگیرید که در حالت عادی هم میتوان آن را تمرین داد. طوری که حتی در هنگام انجام کارهای دیگر، حین رانندگی، تماشای تلویزیون، نشسته، ایستاده، خوابیده در رختخواب و..... قادر به تمرین خواهید بود.

برای شروع کار: وقتی که برای ادرار به دستشویی میروید، قبل از شروع کار یک نفس عمیقی بکشید، بعد

یواش بیرون دهید و با بطور همزمان با بیرون دادن نفس، عسی کنید که با فشار بشاشید. دوباره یک نفس عمیق بکشید و همزمان با آن ماهیچه "پی سی" خود را منقبض کنید طوری که خروج ادرار قطع شود، دوباره نفس خود را بیرون دهید و همزمان با آن با فشار بشاشید. این عمل نفس کشیدن و همزمان با آن قطع و از سرگیری ادرار را حداقل ۳-۴ بار تکرار کنید یا تا زمانی که مثانه خود را کاملاً از ادرار خالی کرده باشید. با ادامه تمرینات و قویتر شدن این ماهیچه آن وقت خواهید توانست که در حین سکس وقتی حس میکنید که دارید به انزال میرسید، با یکی دوبار انقباض محکم ماهیچه "پی سی" انزال خود را به عقب بیندازید. (مطلب مربوط به درمان انزال زودرس در سکاف ۲۹ را هم بخوانید.)

چهارشنبه سوری و چند مراسم دیگری که در راهند

تبلیغات رادیو-تلویزیون رژیم در مورد شرکت وسیع مردم در انتصابات را باور نکنید. واقعیت این است که بیش از ۵۰ درصد مردم در انتخابات شرکت نکردند و این تجلی بزرگترین اتحاد و همدلی مردم بر علیه رژیم در این ۲۵ سال گذشته بود. این دستاورد کمی نیست و باید آن را جشن گرفت. و برای برگزاری جشن و سرور چه چیزی بهتر از مناسبت یک روز ملی، آنهم چهارشنبه سوری.

از همین حالا به دوستان، همکلاسیان، همسایه‌ها، فامیل، توچات رومها و..... همه را به برگزاری این روز دعوت کنیم. میتوانید کمیته‌های چند نفره از دوستان نزدیک برای تدارک کارها تشکیل دهید، محل و ساعت را تعیین کنید و به همه بگوئید که شرکت کنند، دختر و پسر و زن و مرد، همه با هم. همه لباسهای شادپوشید، اگر میتوانید موسیقی با خود به خیابان ببرید، و در کنار آتش‌بازی به کف زدن و رقص و پایکوبی بپردازید. اگر کسی از عوامل رژیم خواست مزاحم بشود، به ملایمت از او بخواهید که مزاحم جشن و شادی مردم نشود ولی اگر خواست درگیری ایجاد کند، عقب‌نشینی نکنید. پیشاپیش این چیزها را با هم تنظیم کنید که اگر شما یا یکی از دوستانتان یا دیگر افراد شرکت کننده را خواستند دستگیر کنند، همه با هم دخالت کنید و نذارید کسی دستگیر شود. برای مقابله با گاز اشک‌آور که در سالهای قبل استفاده کردند، سیب‌زمینی قاچ شده و آتش زدن لاستیکها در از بین بردن اثر گاز اشک‌آور مؤثر هستند.

پیشنهاد میکنیم که در این روز پدر / مادرها و بزرگترها هم در کنار جوانان و نوجوانان باشند و نگذارند که رژیم مانع شادی و خوشی آنها شود. حضور هرچه بیشتر بزرگترها از نظر ذهنی مانع دخالت عوامل رژیم میشود. بهتر است که مثل جنبش تحریم انتصابات اول اسفند، گردانندگان سایتهای مختلف و همچنین همه گروهها و.... برای برگزاری یک جشن بزرگ در روز چهارشنبه سوری از همین حالا تبلیغ کنند و مطلب بنویسند. بیائید از همین حالا یک جنبش وسیعی برای برگزاری چهارشنبه سوری راه بیندازیم و اگر چنین شود خواهیم توانست در آن روز جشنی به وسعت ایران برگزار کنیم. چنین جشنی هم بزرگداشت یک روز تايخی-ملی است و هم جشن شادی تحریم انتصابات اول اسفند رژیم خواهد بود. پس با شرکت هرچه وسیعتر خود در مراسم چهارشنبه سوری رژیم را مستأصل تر کنیم.

متأسفانه یک هفته پیش کامپیوتر ما دچار ویروس شد و مقدار زیادی از نوشته‌ها که برای این ویژه‌نامه تهیه کرده بودیم از جمله برنامه دوستان در شهرهای مختلف برای چهارشنبه سوری را از دست دادیم.

ولی میدانیم که جوانان در شهرهای مختلفی در حال تدارک چهارشنبه سوری هستند، برای نمونه جوانان تهرانی پیشاپیش مناطق و محله‌ها و خیابانهای خاصی را برای برگزاری چهارشنبه سوری در نظر گرفته‌اند از جمله در تهرانپارس.

برنامه دوستان و جوانان برای برگزاری مراسم چهارشنبه سوری در یزد هم تعیین شده: میدان مسکن و شهرسازی - به سمت چهار راه سلمان؛ جنب پارک شهید ابراهیمی، کوچه چمران - کوچه شهید بهشتی، بن بست اول بهشتی. ساعت شروع ۷ شب.

برای اطلاع بیشتر با این ای میل تماس بگیرید: 4shanbe_soori@yahoo.com
در مشهد هم سه راه راهنمایی و اول خیابان راهنمایی برای مراسم تعیین شده است.

+++++

روز ۱۸ اسفند یا همان هشت ماه مارچ میلادی روز جهانی زن است. پس پسرها و مردها در این روز باید مثل روز والتین، این روز را هم به دوست دختر و یا همسر خود تبریک بگویند اگر هم با یک شاخه گل یا کارت قشنگ که چه بهتر. اگر هم شب قبلش را با هم در رختخواب می‌گذرانید، صبح روز ۱۸ اسفند صبحانه را آماده کرده و در رختخواب به دوست دختر یا همسر خود بدهید. همچنین اگر بین شما و دوستان ناراحتی یا دلگیری بوجود آمده، روز ۱۸ اسفند فرصت خوبی است برای آشتی کردن. اگر هم بتوانید جشنها و پارتی‌هایی به این مناسبت برگزار کنید و دختر و پسر در آن شاد و شنگول شرکت نمایند که چه بهتر. یا اگر دختری را دوست دارید ولی تا حالا به هر دلیلی نتوانسته‌اید عشق و علاقه خود را بروز دهید، روز ۱۸ اسفند فرصت بسیار مناسبی است.

کلاً روز جهانی زن که در سراسر جهان برگزار میشود، فرصت خوبی برای برجسته کردن اهمیت برابری و آزادی جنسی است. پس از فرصت استفاده کرده و در مدرسه، دانشگاه، محل کار، در خانواده و..... به طرح اهمیت آزادی و برابری جنسی بپردازید.

+++++

دو مناسبت دیگر که قبل از انتشار شماره بعدی سکاف، از راه میرسند، یکی شب یلدا است و دیگری سیزده بدر. که مطمئنیم خود شما برای این دو روز برنامه خواهید گذاشت.

=====

توجه: تا بحال هیچ داستانی که قهرمان آن زیر ۱۸ سال باشد، در سکاف چاپ نکرده‌ایم. دلیل آن هم این است که سکاف مخالف بچه‌بازی است. اما این را میدانیم که بسیاری از نوجوان زیر ۱۸ سال هم سکاف را میخوانند و بخصوص از سئوال و جوابهای آن استفاده میکنند. با اینهمه مطلب زیر را بطور استثنایی چاپ میکنیم چون این مطلب سکسی نیست بلکه احساسات قشنگ یک نوجوان سکافی است.

عاشقم..... عاشقم و خسته

۱۴-۱۵ سالم بود که اولین قرار زندگی‌مو با جنس مخالفم داشتم. تو چات باهاش دوست شده بودم؛ یه روز که خسته از زندگی پای چات نشسته بودم، پرسیدم اینجا ۱۴-۱۵ ساله کسی هست؟ یکی جواب داد آره، من ۱۴ سالم است. باهاش حرف زدم. بعد از اون روز دیگه باهاش چات میکردم، همیشه. تا

وقتی که شماره تلفنمو بهش دادم و زنگ زد.....

صداش دیوونم میکرد، عشق بود اما خدا کنه..... باهش قرار گذاشتم؛ ساعت ۴ چهارشنبه. یادمه اردیبهشت بود، ساعت ۳ بعد از ظهر بود که حاضر شده بودم و در رو باز کردم که یکی زنگ زد. تلفن برداشتم، دیدم خودش. بهم اعتماد نداشت. گفت الان باید راه افتاده باشی! گفتم اعتماد کن دارم میآم. دوباره در رو باز کردم که برم بیرون. این دفعه مادرم جلوم گرفت..... از اونجایی که با کسی تعارف ندارم وقتی گفت کجا میری، گفتم سر اولین قرار زندگی ام..... میخواست مانع بشه اما گفتم که به اون ربطی نداره وزدم بیرون و در رو بستم. ساعت ۴ رسیدم سر قرار. کسی که منتظرش بودم، هنوز نبود... با خودم میگفتم چرا نیس؟ پس این کجاس؟ هم میترسیدم هم خوشحال بودم و هم نگران. بهم گفته بود روی کیفش اسمشو و آی دی یا هووش رو نوشته. یکی اومد. با خودم گفتم یعنی خودش؟ دیدم کیف همونه که گفته بود..... سلام کردم. جوابم داد. اردیبهشت شروع شد، ادامه پیدا کرد..... از اونجایی پدر مادرش بهش گیر میدادن نمیتونست زیاد بیاد بیرون؛ دو سه هفته ای یکبار میرفتیم بیرون اما هر روز پای تلفن و چات حرف میزدیم. از غصه هام از همچی زندگی میگفتم و اونم میگفت..... اردیبهشت رو با هم تموم کردیم و خرداد شروع شد سر اون امتحانهای آخر سال بجای درسهای قرآن و دین و اینا، داشتیم درس عشق میخوندیم، اونم اغلب پای تلفن..... فکر میکردم فقط با من دوسته....

خرداد هم تموم کردیم و تیر شد..... با همون تیر سینمو جر داد..... از اونجایی که بابام مجبورم کرده بود باید میرفتم مسافرت واسه دو هفته..... عزاشو از دو هفته قبل گرفته بودم....رفتم مسافرت. از اونجا باهش چات میکردم اما دیدم که زیاد تحویل نمیگیره. نمیدونستم چی شده اما به روش چیزی نمیآوردم. دو هفته تموم شد و برگشتم. بهش زنگ زد. قطع کرد..... بعد از اون روز دیگه باهام حرف نزد. میرفتم دم خونه اشون می نشستم اما کسی نبود. دیوونه شدم. سیگار مته خر میکشیدم. گاز فندک تو گلوم خالی میکردم که خفه شم. میرفتم بالا پشت بومرو حاشیه دیوار راه میرفتم تا بیفتم..... خلاصه مدرسه ها شروع شدن. من هم سالم بهتر و بهتر شد.

هنوزم بچه بودم..... این سؤال تو سرم بود که چرا کسی که اینقد دوسش داشتم اینکارو کرد..... تا با سکاف آشنا شدم. داستانهای سکسی رو کنار زد و به خوندن بخش سؤال و جوابها نشستم، تا فهمیدم که تو این سن عادی که یه دفعه اخلاق عوض میشه..... بی دلیل هم نیس. بخاطر هورمونها است و از این حرفا. اینو که فهمیدم رفتم کلی کدو براش خریدم و رفتم دادم بهش.... اشک تو چشاش جمع شده بود، اما اون از ترس معلمی که اونور خیابون وایساده بود نمیتونست زیاد وایسته. گفت چرا اینا رو خریدی؟ گفتم چون دوس ات دارم. نشنید..... گفت چرا اینا رو خریدی؟ گفتم مهم نیس.... من چند وقت دیگه دارم از اینجا میرم.. امیدوارم همیشه با هر کسی که هستی خوشحال و خوشبخت باشی.

جایزه اروتیکی "لبخند شاقولی" اسپانیا

در زمان دیکتاتوری فرانکو در اسپانیا، کلیسای کاتولیک هم از قدرت زیادی برخوردار بود و در کنار

دیکتاتور نظامی ژنرالها، یک دیکتاتوری مذهبی هم بر مردم اسپانیا حاکم کرده بود. همین باعث شد که بعد از مرگ فرانکو و تضعیف قدرت کلیسا برقراری دموکراسی در اسپانیا، تب گرایش به مطالعه آثار اروتیکی و مطالب جنسی سراسر کشور را فرا گرفت. بسیاری بر این باور بودند که در دوره حاکمیت دیکتاتوری مقدار زیادی داستانها و ادبیات اروتیکی زیرزمینی نوشته شده اما چون اجازه چاپ نداشتند، بهتر است که فرصتی برای علنی شدن اینگونه آثار فراهم شود. در همین رابطه بود که یک ناشر اسپانیایی جایزه‌ای به قیمت ۲۰ هزار یورو در نظر گرفت که سالانه به بهترین قصه اروتیکی اهدا شود. اسم جایزه را "لبخند شاقولی" تعیین کردند (امیدواریم درست ترجمه کرده باشیم).

برای اینکار یک هیئت داوران هم تعیین شد. این جایزه از اعتبار زیادی برخوردار بوده و برای نویسنده برنده اعتبار ادبی زیادی به همراه می‌آورد. در هیئت داوران هم نویسندگان و کارگردانان معروفی از جمله نویسنده برنده جایزه صلح نوبل آقای کامیلو خوسه سلا شرکت دارند.

در سالهای اول شروع کار، مشخص شد که بر خلاف انتظار عمومی، داستانهای اروتیکی چندان در دوره دیکتاتوری فرانکو نوشته نشده بودند. به همین دلیل تعداد کسانی که جهت شرکت در مسابقه بهترین داستان اروتیکی اسپانیا شرکت میکردند بسیار کم بود و سطح داستانها هم از نظر سبک ادبی و هم از نظر اروتیکی از کیفیت پائینی برخوردار بودند. اما جالب اینکه برای شرکت در مسابقه هیچ محدودیتی وجود نداشت. مثلاً یکی از داستانهای برنده شده در همان ۲۶ سال پیش یک داستان اروتیکی فتيش بود، یا داستان دیگری که برنده شد یک داستان همجنسگرایانه بود. اما بهترین قصه‌ای که تا بحال برنده جایزه ادبی شده، کتاب "سالهای لولا (لولو؟)" نوشته گرانس در سال ۱۹۸۹ میلادی است. داستانی درباره علاقه شدید دختری به سکس و روشهای مختلفی که برای ارضای و لذت جنسی خود بکار میگرفت.

این داستان بعد از دریافت جایزه بهترین قصه اروتیکی سال اسپانیا به ۲۰ زبان مختلف ترجمه شد و کارگردان معروف بیگاس لونا فیلمی از آن ساخت.

جالب است بدانید که برای دومین بار در این سه سال اخیر، هیئت داوران از انتخاب بهترین قصه اروتیکی اسپانیا خودداری کرده و جایزه به کسی تعلق نگرفته است. دلیل هیئت داوران هم این است که هیچکدام از داستانها و قصه‌های شرکت کننده از چنان بار ادبی و اروتیکی کافی برخوردار نیستند که قابلیت دریافت جایزه "لبخند شاقولی" را داشته باشد. همین، ناشر تعیین کننده جایزه را با مشکل مواجه کرده و قرار است در دو ماه آینده نشستی برای تجدید نظر در قوانین و معیارهای تعیین بهترین قصه اروتیکی داده شود. البته این احتمال هم وجود دارد که کلاً برگزاری مسابقه و اهدا جایزه را منحل اعلام کنند.

سکس در طبقه بالا

چند سال پیش وقتی فقط ۱۵ سالم بود، تو یه مهمونی که جشن تولد دختر کوچیک عمه‌ام بود شرکت کردم. برنامه جشن تا نیمه‌های شب با رقص و شلوغی جوونا ادامه داشت تا کم کم مهمونا یکی یکی یا چندتا با هم شروع به رفتن کردن. تو همین اثنا دختر

برزگ عمه‌ام و پسر بزرگ عمو (که دختر/ پسر خاله هم میشن) حواس منو بخودشون جلب کردن. دیدم گوشه‌ای ایستادن و دارن با هم لاس میزنن. خلاصه دیدم که رفتند طبقه بالا. من هم رفتم دنبالشون و وقتی دیدم که رفتن تو اتاق و در رو بستن، رفتم دنبالشون و از پشت پنجره نگاهشان میکردم. دیدم ابتدا مشغول لب گرفتن اند پس از آن اول دختر عمه‌ام و بعدش پسر عمه‌ام شروع به درآوردن لباسهای هم کردند. من هم از پشت پنجره حسابی سیخ کرده بودم. دیدم پسر عمه‌ام، اول شروع به خوردن سینه‌ها و بعد کس دختر عمه‌ام کرد؛ صدای دختر عمه‌ام بلند شد آه ه ه ه ه ه، کثافت چکار میکنی؟ اون هم مشغول بود. بعدش دختر عمه‌ام مشغول خوردن کیر پسر عمه شد؛ وای روانی شدم، این چه صحنه‌ایست که داشتیم میدیدم؟ در یک کلام می‌مردم و زنده میشدم. بعدش پسر عمه‌ام اونو بغل کرد و خوابوند رو تخت و روفت لاپاهاش، طوری که انگار به هم قفل شدن. ناکس داشت چیکار میکرد؟ چه حالی هم بهش میداد، چون اون هی میگفت آه ه ه ه ه . بیپدر بکن بکن، محکمتر، یلا زود باش، محکم.....خلاصه چند دقیقه‌ای همینجوری میکردش. ی دفعه دیدم گفت پاشو. دختر عمه هم سریع پاشد و غرق در منی. وای چه صحنه‌ای. ای خدا فقط ما بیچاره‌ها بی نصیبیم؟ وقتی کارشان تموم شد، قلبشون دویدم پائین. وقتی اونا هم اومدن، تو یه فرصت مناسب به دختر عمه‌ام گفتم دیدم چه کار میکردید! او هم نه گفت آ و نه گفت نه، یه کشیده آبدار و محکم تحویلیم داد که اشکم درآورد.

۶ یا هفت سال بعد، یعنی همین اواخر، تو یه فرصتی که با دختر عمه تو خونه اشون تنها بودم، بهش گفتم یادته چند سال پیش تو جشن تولد یه کشیده حوالم کردی؟ تا اینو گفتم زد زیر خنده و گفت: حالا میخوای تلافی کنی؟ گفتم نه. اومد و منو بوسید. وای روانی شدم. کیرم، شق شد. دنبال یه بهانه بودم که گفت بیا کمکم کن وسایل رو جابجا کنیم. گفتم باشه. اول لباسشوئی و بعدش فر گاز. بعدش رفت که بخوابه. گفتم صبر کن. برگشت و نگام کرد. گفتم روغن زیتون داری؟ گفت واسه چی میخوای؟ گفتم کمرم درد گرفت. گفت ناسلامتی جوونی، هنوز تا پیری خیلی مونده! لبخندی تحویلش دادم و رفتم تو اتاق و رو شکم دراز کشیدم و پیراهنمو بالا زدم رو گردنم. اومد پشت سرم و شروع کرد. وایای چه حالی میداد. با هر حرکت دستش کیرم شقتر میشد. من هم دل به دریا زدم و دستشو گرفتم و رو خودم خوابوندم. اول گفت این یعنی چه؟ گفتم دوست دارم و ناخودآگاه لبهامون بهم قفل شدن. با چنان حرص و ولعی لباسو میخوردم که خودش هم دیوانه شده بود. بعد پستوناش رو درآورد، وای چه در گرانبهایی. منم خوردم. بشر ناله‌اش بلند شد. گفت یلا کسم. منم زود شرتش رو پائین کشیده و افتادم به جون کسش.، چه خلقتی، هی خوردم و هی اون داد میزد و سرم رو بیشتر به لاپاش فشار میداد تا جیغ کوچکی زد و آروم شد، فهمیدم که باید اورگاسم شده باشه. حالا نوبت من بود. چه با حال ساک میزد؛ وایای،

واللهای چه حالی داره. دمبر شد و منمهم کیرمو کردم توککش. گرم و لزج بود. دلم نمیخواست اصلاً کیرم رو از اونجا خارج کنم. هی میگفت تو صاحب منی، کسم مال تو، عزیزمی، جونمی..... منمهم تلمبه میزد. آیم که می اومد بهش گفتم، فوری چرخی زد و صورتشو جلو آورد، ریختم رو سر و صورتش.

مهران قدیم و رکسانای جدید (انتخاب این عنوان از سکاف است)

مهران: پزشک قانونی بهم برگه داد که از نظر بدنی دختر هستم

گرفته شده از مجله راه زندگی شماره ۱۶۴ تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۸۲

داشتم میرفتم خونه که حس کردم یه مزاحم اساسی دیگه سر راهمه. زیر گشمی نگاهش کردم راننده‌ی نسبتاً جوانی بود که مدام فلاش میزد و علامت میداد. ولی من خودمو زده بودم به بی خیالی. درسته که من یه دوجنسی‌ام. اما این دلیل نمیشه که به هر پیشنهادی روی خوش نشون بدم. دیگه اونقدر هم تو جامعه گشته‌ام که بدونم با این طور آدمهای ناجور که بعضی هاشون حتی زن و بچه هم دارن چه جوری برخورد کنم. گفتم بذار اینقدر چراغ بزنه که خسته بشه. من که پنج ساله این اجتماع رو سپردم به خدا، این یکی هم روش. آخه خدا جون این آدمای کی میخوان بفهمن که عیب امثال من از خودم که نیست! آگه اینجوری نبود که بعد از بازداشت شدن، پزشک قانونی یه نامه به دستم نمی داد که تا موقع عمل کسی بازداشت نکنه. هنوز تو این فکر بودم که صدای برخورد دوتا ماشین و خرد شدن شیشه‌ها رو شنیدم. آقای بسیار محترم چنان حواسش از رانندگی پرت شده بود که زده بود به یه بلیزر گول تشن. همین که راننده‌ها آمدن پائین تا با همان گفتمان فیزیکی بکنن از تاریکی استفاده کردم و پریدم تو یه کوچه و تا خود خونه رو دویدم. مامان بزرگ داشت نماز میخوند و مثل همیشه بعد از نماز دستاش رو بلند کرده بود رو به آسمون و توی دلش دعا میکرد. گفتم خدای خوبم یعنی همیشه آرزوی منو برآورده کنی؟ اسمم مهرانه ولی بیشتر دوست دارم صدام کنن رکسانا. قراره عمل بشم. آدرس و نشونی دکتر رو از یکی از دوستانم که تازه تغییر جنسیت داده گرفتم. مادر بزرگم که قبلاً موافق نبود، حالا راضیه و میگه فقط صبر کن که این برف و بارون تموم بشه می برمت تهران. ولی انگار زمستون امسال خیال رفتن نداره. وقتی به دنیا اومدم مادرم مرد. هنوز شمعه‌های تولدش سالگیمو فوت نکرده بودم که پدرم هم رفت پیش اون. من موندم و یه مادر بزرگ و یه دنیا آرزو. از پسرا خوشم نمیومد. اونها کتکم میزدن. واسه همین میلی به بیرون رفتن و با اونها بازی کردن نداشتم. میومدم تو خونه. لباسهای تور تور مادر بزرگمو میپوشیدم و کفشهای پاشنه بلندش رو. اون وقت مادر بزرگم کتکم میزد و میگفت حق ندارم به لباسهای زنونه دست بزنم. منم یه چند

روزی می‌ترسیدم. ولی بعد دوباره یادم میرفت. کلاس دوم راهنمایی با چندتا پسر شبیه خودم جفت شدم. با اونا از مدرسه فرار میکردم و از دست بچه‌های دیگه راحت میشدم. آخر و عاقبت این فرارها ترک تحصیلم شد. خونواده‌ام خیلی با من مشکل داشتن. میگفتن خجالت بکش. این کارا چیه میکنی. ولی من دست خودم نبود. به هر کسی میگفتم نمیفهمید و رو ترش میکرد. تا این که یک روز گشت پلیس دستگیرم کرد و پزشک قانونی به برگه بهم داد که توش نوشته مشکل من روانی نیست و از نظر بدنی دختر هستم. بعد از اون دیگه از گشت پلیس نمی‌ترسم. ولی همین که از در خونه می‌آم بیرون با هزار نفر درگیر میشم. تو شهر کوچیک ما همه دوجنسی‌ها رو یا دیوونه میدونن یا منحرف. در حالی که ما هیچکدوم نیستیم و عین خود شما آدمیم و با دو سه تا عمل جراحی میتونیم به خود اصلیمون برگردیم. این دست من نبود که یه دوجنسی واقعی بشم و یه عمر زجر بکشم. به خدا منم دوست دارم یه دختر باشم. یه دختر خوب و مهربون. کارهای دخترونه رو هم بلدم. آشپزی، خیاطی، کارهای خونه. فقط منتظرم عمل کنم و برم تو دل زندگی. بذار هر کسی هر چی دوست داره بگه. من از زندگی نمی‌ترسم و حاضر نیستم که بخاطر حرفهای احمقانه‌ی یه عده زندگیمو داغون کنم یا مثل بعضی دوجنسی‌ها دست به خودکشی بزنم. من همه سختی‌ها رو تحمل میکنم تا یه روز قشنگ بتونم لباس دخترنم رو بپوشم و بدون اینکه لازم باشه موقع حرف زدن صدام رو کلفت کنم و به هر کسی رسیدم بگم: من رکسانا هستم و از آشنایی‌ات خوشحالم. اون موقع به خودم خیلی نزدیک میشم و همین جور به خدام. خدایی که هیچوقت حتی در بدترین شرایط هم بنده‌هاشو تنها نمیذاره.

با نظریات کوئیری آشنا شویم.

نظریه‌پردازی در عرصه مسائل جنسی، از قدیم و ندیم رسم بوده و تحولات وسیعی را در جوامع انسانی بوجود آورده‌اند، هر چند ما ایرانیان در مهم سهمی نداریم. در ادامه معرفی نظرات و تئوریهای مختلف در سکاف، در این شماره به معرفی تئوری کوئیر می‌پردازیم. بخصوص که معتقدیم برای رسیدن به آزادی جنسی در کشورمان، ایران به تعداد هر چه بیشتری کوئیر فعال نیاز دارد.

معنی لغوی

کوئیر (یا کوئیر) **Queer** در فرهنگ لغت انگلیسی-فارسی به معنای عجیب و غریب، غیر عادی، خل و خنده دار ترجمه شده، اما به نظر ما کوئیر بیشتر به معنای ناهنجار، غیرمعمول و یا منحرف است. در زبان انگلیسی هم از این کلمه بعنوان اصطلاح به فرد همجنسگرا

اطلاق میشود. اما این همه قضیه نیست. از آن گذشته هر کلمه‌ای در طی دوران و با توجه به فرهنگ عامه شکل میگیرد و میتوان معنی آن را عوض کرد یا منظور منفی آن را از محتوا تهی کرد و بدین طریق کاربران آن را خلع سلاح کرد.

تاریخچه

کوئیر به مجموعه‌ای از نظرات و تئوریهای مشخصی در باره مسائل جنسی اطلاق میشود و منشأ آن به دهه هفتاد میلادی (یعنی بیش از ۳۰ سال پیش) و جنبش زنان در غرب، بخصوص بحثهای مطروحه در جنبش فمینیسم برمیگردد. کوئیر در دهه هشتاد به پرچم همجنسگرایان و مدافعان بیماران ایدز تبدیل شد و در دهه نود بعنوان یک رشته تحقیق دانشگاهی در بسیاری از دانشگاههای غرب تثبیت گردید. و در جوامع از نظر جنسی بسته، مثل کشور ما، بعنوان سلاح فعالان آزادی جنسی بکار گرفته میشود.

نظریات

اساس نظریات کوئیری این تفکر و اندیشه است که جنسیت چه کارکردی در فرهنگ جامعه و چه نقشی در کارکرد اجتماعی دارد. در ادامه همین مباحث بود که نظریات و فرضیه‌های کوئیری شکل گرفتند. اینکه میگوئیم فرضیه و نظریات به این دلیل است که کوئیر هیچوقت به سطح یک تئوری با چارچوب مشخص و تعریف شده‌ای ارتقا داده نشده است، با اینهمه به دلائلی نامعلوم از این نظریات بعنوان تئوری کوئیری اسم برده میشود. با اینهمه نظریات کوئیری و همینطور فعالان کوئیر بیش از تئوریها و نظریات قبل از خود در باره مسائل جنسی، حامل بار سیاسی بوده و در عمل رادیکاتر هستند. فعالان کوئیری اغلب از دانش سیاسی، جنسی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده و مباحثات و تنبلی ذهنی و یا بی‌تفاوتی در برابر فرهنگ سرکوبگر و به ارث رسیده را بر نمی‌تابند. یعنی معتقدند که برای حل مسائل جنسی باید به ریشه فرهنگ جنسی در اجتماع و همینطور قوانین دولتی مراجعه کرد و با آنها درافتاد و گرنه بی‌تفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی، ما را به جایی نخواهد رساند.

تئوری کوئیری

تئوری کوئیری یعنی تلاش برای مطالعه فرهنگ جامعه در عرصه امور جنسی و یکی از پیشگامان آن فیلسوف فرانسوی میشل فوکو است که چنین به ترسیم جنسیت می‌پردازد: "جنسیت (Sexuality) محصول اجتماعی است که در آن اعمال میشود." بزبان ساده‌تر میتوان نظر فوکو را با استفاده از مثالهای خودش تقریباً اینطور توضیح داد: "در طول تاریخ بشری انواع و اقسام فعالیت‌های جنسی در خارج از روابط زناشویی صورت

میگرفته مثل تن فروشی، زنا، رابطه جنسی مرد با مرد واما در قرن نوزدهم یکهو " فرد همجنسگرا" ظهور میکند. این نه به دلیل تازه بودن روابط دو همجنس است بلکه همراه با پیشرفت علوم طبیعی و روانشناسی و همینطور صنعتی شدن جوامع، نیاز به کلاسه کردن، دسته بندی و ارائه تعریف مشخص از مسائل و پدیده ها هم زاده میشود؛ نیاز به اینکه چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است، یا چه چیزی طبیعی و چه چیزی غیر طبیعی یا چه چیزی راست و چه چیزی منحرف و و یکی از پیشقراولان این دسته بندی سکسولوگ آلمانی بنام ریچارد وون کرافت-ابینگ (Richard Von Kraft-Ebbing) است که در سال ۱۸۸۶ کتاب خود بنام روان رنجی جنسی؟ (**psychopathia Sexualis**) انواع و اقسام " انحرافات" جنسی را که " سر راست" نبودند و به آنها برخورد کرده بود، به زبان لاتین کلاسه بندی کرد. میشل فوکو نیاز به کلاسه بندی کردن را انعکاسی از تغییرات صورت گرفته در جامعه آن زمان میداند (صنعت و پیشرفت علوم) و ظهور نیاز به کنترل کردن فرد. نفس کلاسه و دسته بندی کردن پدیده ها، دید و نگاه به سکس را هم عوض میکند، یعنی انواع سکس خارج از زناشویی، قبلاً عملی بود که فرد انجام میداد و فرد مرتکب را تو دادگاه (با حضور شاهد و اثبات جرم) محاکمه و جریمه میکردند، اما حالا که کلاسه بندی صورت گرفته، سکس به نوعی بخشی از کاراکتر و وجهی از خصوصیات فردی-شخصیتی تبدیل میشود: " فرد همجنسگرا" که جامعه او را در دادگاه محاکمه نمیکند بلکه او را به پزشک و یا روانشناس می سپارد تا معالجه شود و یا زندگی را برای او تحمل پذیر کنند. درست همینجاست که "همجنسگرا" در تاریخ زاده میشود و کمی دیرتر زن همجنسگرا (لزبین) و آنهم به دلیل دید جامعه نسبت به جنسیت زن که قبل از آن وجود آن برسمیت شناخته نمی شد. یا انواع مختلف فetišیسم و سلیقه های جنسی موجود در جامعه، هم دسته بندی شده و اسم گذاری می شوند. بر اساس تحلیل فوق، " همجنسگرا" محصول جامعه ای است که فرد را کلاسه بندی میکند و نه اساس خصوصیات و یا اعمال و کردار است که چنین صفتی به فرد داده میشود. نتیجه دیگری که میتوان از دیدگاه فوق گرفت این است که هیچ " همجنسگرای طبیعی" (همسکشوال) وجود ندارد همانطور که هیچ " غیر همجنسگرای طبیعی" یا (هتروسکشوال) هم وجود ندارد. به عبارتی این دو اسم گذاری دو روی یک سکه اند و اگر یکی از آنها نباشد، دیگری هم بی مسما خواهد بود. اما نفس این دسته بندی انعکاسی از نیاز جامعه تازه پا گرفته است. نگاه به مسائل از زاویه فوق

را **Constructivism** (ساختمان گرایی) می نامند و ساختمان گرایی پایه نظری هر نوع

تئوری کوئیری را تشکیل می‌دهد. عکس این دیدگاه **Essentialism** است که به معنای ذات‌باوری و ماهیت‌باوری است و طرفداران آن بر این اعتقادند که گرایش‌های صادقانه جنسی از جمله همجنس‌خواهی و یا دگر جنس‌خواهی ذاتاً وجود دارند و بیولوژی انسان منبع آن است. کنستروکتویست‌ها از جایگاه نفی بیولوژی حرکت نمی‌کنند اما بر این نکته اصرار می‌ورزند که عمده‌ترین و اساسی‌ترین اختلاف در جنس (**Genus**) و جنسیت (**Sexuality**) همانا فرهنگی است نه بیولوژیکی. مثلاً اینکه در جامعه ما یک نفر مرد است نه به این دلیل است که طرف آلت جنسی مردانه دارد بلکه به این سبب است که چنین نقشی از طرف جامعه به او اعطا میشود و با چنین خصوصیتی او را تربیت میکنند و بر همان اساس هم انتظارات و توقعاتی از او دارند و مسئولیت به او داده میشود. (اصطلاح کاری را مردانه انجام دادن، یا فلانی مرد نیست در جامعه خودمان). درست همانگونه که جامعه زن را هم می‌آفریند. در دهه هفتاد میلادی دیدگاه کنستروکتویستی در جنبش فمینیستی غالب بود: "هیچ دلیل و علت "طبیعی" برای حقوق کمتر در مقابل کار مساوی با مردان وجود ندارد." تئوری کوئیری بخش زیادی از این دیدگاه فمینیستی را می‌گیرد و بر اساس آن نه "جنس" بلکه جنسیت را اساس تحقیقات خود قرار می‌دهد. کوئیرها می‌گویند که خود سکس یک مسئله فرهنگی است پس قابل تغییر و همچنین انتخابی است. اما تئوری کوئیر به این اکتفا نمی‌کند بلکه به تحقیق در اینباره هم می‌پردازد که چرا افراد اجتماع ممکن است نتوانند چنین نظریاتی را قبول کنند، یا تحقیق در مورد اینکه چرا عده‌ای برخلاف خواسته باطنی خویش نمیتوانند گرایش و سلیقه جنسی خود را قبول کرده و با آن کنار بیایند. از نقطه نظر کوئیری این سؤال که چرا فرد به این یا آن گرایش جنسی (یا مجموعه‌ای از اینها و یا هیچکدام) تمایل دارد، یک سؤال کاملاً بی‌ربطی است و باید به موضوع مهمتر یعنی اینکه چرا اینگونه سئوالات در جامعه مهم هستند، پرداخته شود.

کوئیرها معتقدند که جنسیت (**Sexuality**) و گرایش آن در فرد، بخشی از آن جامعه و فرهنگی است که فرد بدان تعلق دارد، حال فرق نمیکند که فرد کدام گرایش را دارد، ترانسسکشوال، هتروسکشوال، بایسکشوال یا هموسکشوال، سکس را در فیلم مشاهده میکند، یا خود سکس دارد، یا اصلاً سکس نداشته باشد و حتی اینکه خود جنسیت خود را تعریف و تبیین کند، همه اینها بخشی از شبکه تار و پود اجتماع است که در بطن خود ایده‌مربوط به "سکس" را تبیین میکند و مفهوم سکس را در ذهن ما بوجود می‌آورد.

از اواخر دهه هفتاد میلادی یکسری اختلافات نظری بین فمینیسم و کوئیرها بوجود می‌آید و از آن زمان هم نه در بین فمینیست‌ها یک نظر و دیدگاه واحدی وجود داشته و نه در بین کوئیرها. بعنوان نمونه آندریا دورکین و کترین مک کینون که بعنوان جناح راست فمینیسم معروفند و کلی وعظهای اخلاقی میکنند تا فمینیستهای چپ با نظریات رادیکال در مسائل سکسی مثل جودیت باتلر. در دهه هشتاد میلادی که ایدز در اروپا و آمریکا بیداد میکرد، وقتی همجنسگرایان شاهد سکوت و یا بی‌تفاوتی جامعه و سیاستمداران در برابر جان دادن تعداد زیادی از دوستان خود بودند (تعداد زیادی از تئوریسین‌ها و رهبران سازمانها و تشکلات همجنسگرایان هم جز قربانیان بودند)، خشم و واکنشی از خود نشان دادند که در کمتر از دو دهه دستاوردهای زیادی برایشان به همراه داشت؛ بخش سیاسی جنبش کوئیری دست بکار شد و با مهارت خاصی با گردآوری نیروی کافی در بین همجنسگرایان مرد و زن و با کمک تئوریهای کوئیری، به یک ضد حمله بر علیه اجتماع و فرهنگ آن دست زد که در مدتی کمتر از دو دهه به نتایج مطلوبی هم رسید که لغو بسیاری از قوانین تبعیض آمیز در محیط کار، دست یابی به حق ازدواج رسمی همجنسخواهان، و حق ارث (در رابطه با شریک جنسی) از آن جمله بود. این موفقیتها بار دیگر نشان داد که اگر افراد باگرایشات غیر معمول تسلیم فرهنگ حاکم نشوند و برای حقوق خود تلاش کنند، میتوانند به پیشرفتهای فرهنگی بزرگی دست یابند اما به شرطی که حاضر به پرداخت هزینه هم باشند و گرنه اجتماع و دولت کاری نخواهند کرد. توجه به این نکته مهم است که نظریات و تئوریهای کوئیری مختص همجنسگرایان نیستند بلکه از آن همه کسانی‌اند که برای برابری و عدالت جنسی در جامعه مبارزه میکنند. و ما هم برای رسیدن به آزادی جنسی در ایران به تعداد زیادی کوئیر فعال نیاز داریم.

لازم است اشاره کنیم که کوئیر هم به مجموعه‌ای از تئوریه‌ها و نظریاتی است که منشا حرکت خود را از جنسیت شروع میکنند گفته میشود و اعمال و کارکرد افراد در عرصه امور جنسی در جامعه را بعنوان انعکاسی از فرهنگ اجتماعی میدانند. اما کوئیر به معنای یکسری ایده‌ها و نظریات رادیکال سیاسی نیز هست هر چند محور فعالیت خود را جنسیت و امور جنسی قرار میدهد. نظرات و ایده‌های کوئیری از همان شروع مدرنیسم و در قرن بیستم شکل گرفته‌اند و بعنوان یکی از میوه‌های مدرنیسم معرفی میشوند هر چند که با شروع پست مدرنیسم است که کوئیرها موفق به تبیین نظریات و تئوریهای خود شده‌اند.

فارغ از اینکه چه رابطه‌ای با تئوری کوئیر داشته باشیم، باید اذعان کنیم که بدون شک کوئیر در فهم مسائل جنسی نقش اساسی دارد و آشنایی با آن برای فعالان اجتماعی بخصوص کسانی که برای آزادی و برابری جنسی در جامعه تلاش میکنند، ضروری است.

عشق به شکل پرواز پرنده است

(داستان واقعی با اسامی مستعار)

من دانشجوی ترم آخر کامپیوتر هستم. سال سوم بودم که یکی از دوستان بابام به اسم حمید که یک دختر خیلی خوشگل و خوش هیکل و دلربا هم داره به میبایلم زنگ زد و سفارش یک دستگاه کامپیوتر را داد و اضافه کرد که چون ما با کامپیوتر آشنایی نداریم زحمت آموزشش هم باخودت.

یک سیستم برایشون جمع کردم و دستگاه را بردم و تحویل دادم و برایشون وصل کردم. حمید اومد و ازم تشکر کرد و موقع خداحافظی گفت: آرش جان از کی برا آموزش می‌آی؟ گفتم هر وقت شما بخواهید، از همین فردا. گفتم آرش جان من که همیشه شرکت هستم، مادرش هم حوصله این کارها رو نداره، زحمت بکش با سمیرا کار کن. (سمیرا دختر حمید است). من که تو دلم ذوق کرده بود با حالتی عادی گفتم باشه. این را هم بگم که قبل از این ماجرا گاهی اوقات که خونه‌ی هم بودیم سمیرا زیر گشمی منو نگاه میکرد و فکر میکرد من حواسم نیست ولی چون فکر میکردم که او اهل عشق و دوستی نیست، مسئله را فراموش میکردم. خلاصه چند جلسه با سمیرا کار کردم که البته حین کار بیشتر منو نگاه میکرد تا مانیتور و خیلی به من نزدیک میشد. گاهی موقع کار دستم به سینه‌اش میخورد که حالی به حالی میشدم اما از ترس کاری نمیکردم که مبادا مادرش بیاد و چند بار خواستم بهش بگم که دوستش دارم ولی گفتم شاید ناراحت بشه. تا اینکه یک روز که رفتم خونه‌اشون، بر عکس همیشه که مادرش در را باز میکرد، اینبار خود سمیرا با یک لباس سکسی در رو باز کرد. تو که رفتم احساس کردم کسی نیست. ازش پرسیدم گفت: "رفتند عروسی پسریکی از دوستای بابام لواسان." گفتم تو چرا نرفتی؟ گفت: به خاطر شما که پشت در نمونی. گفتم خوب زنگ میزدی نیام. گفت: خودم حالشو نداشتم، در ضمن شما از عروسی مهمتری. گفتم شما لطف دارید و رفتم تو و شروع کردیم که گفت یه آهنگ هم بذارم که حین کار گوش کنیم. که آهنگ "بی همگان" داریوش بود.

یک مقدار که کار کردیم رو سریشو برداشت که من عکس‌العملی نشون ندادم و خونسرد نسستم. همیشه لااقل یه مقدار به مانیتور نگاه میکرد اما ایندفعه فقط به من نگاه میکرد که من حرفمو قطع کردم و بهش نگاه کردم: (بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود. داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود)

چند ثانیه که همدیگه رو نگاه کردیم بی مقدمه و با حالت بقظ آلود گفت: دوستت دارم. اول کمی تعجب کردم. گفتم منم دوستت دارم اگر هم تا حالا چیزی نمی گفتم فکر میکردم شاید از من خوشت نیامد و اهل این چیزا نیستی. گفت: من هم دقیقاً همین فکر رو میکردم و چه شبها که به خاطر تو گریه نکردم. همیشه چشای قشنگت جلو چشممه. در همین حال ناخودآگاه لبهامون به هم گره خورد. آنقدر همدیگه رو خوردیم که خودمون خسته شدیم. گفت سرتو بذار رو سینه من که کمی آروم بشم. همین کار رو کردم. با موهام بازی کرد و دوباره لبهاشو گذاشت رو لبهام و عشق بازی شروع شد و همینطور میگفت دوستت دارم و منم میگفتم. بعد از مدتی بلند شد و گفت بریم اتاق من.

بقلش کردم و بردمش تو اتاق و گذاشتمش رو تخت. لباسهاشو درآورد و بعد لباسهای منم خودش درآورد. خوبوندمش رو تخت و کمی لب گرفتیم و شروع کردم اول کمی زیر گلشو خوردن و بعد از بالا شروع کردم و رسیدم به سینه هاش. چه سینه هایی!! تا حالا سینه اینجور بلوری و خوشتراش ندیده بودم. هر چی میخوردم نه من سیر میشدم و نه اون؛ هی میگفت بازم بخور، عشق من. کیرم داشت میترکید. خلاصه اومدم تا رسیدم به دروازه بهشتی؛ یه کس بی نقص جلو صورتم بود. منم تمام هنر رو برای خوردن این تکه جواهر بکار بردم که کاملاً هم خیس شده بود. بعد گفت حالا نوبت منه. منو خوابوند. شروع کرد تمام بدنم رو لیسید و هی میگفت دوستت دارم. بعد به صورت کاملاً حرفه ای کیرمو خورد و ساک زد. دیگه داشت آبم می اومد که بهش گفتم. اونم کیرمو گذاشت وسط سینه اش و همونجا خالی کردم.

بعد از چند دقیقه بلند شدیم رفتیم حمام. اول حسابی همدیگه رو سستیم و بعد دوباره عشقبازی شروع شد. داشتیم زبون همدیگه رو از جا می کندیم. کمی که سینه هاشو مالوندم و خوردم، نشست و کیرمو خورد بعد کیرمو گذاشت لای سینه هاش و لاسینه ای با کیرم حال کرد. منم دیگه تو فضا بودم و فقط میگفتم دوستت دارم. بعد ایستاده طوری به هم چسبیدیم که کیرم داشت تقریباً تو کسش میرفت که من خودمو کشیدم عقب که گفتش اصل کار این مرحله است، اگه نکنی دیوونه میشم. و ادامه داد که پرده من از نوعیه که تا زمان زایمان پاره نمیشه. منم از خدا خواسته گفتم باشه. رفت یک کاندوم آورد و خودش رو کیرم سوار کرد. نشستم روی وان. اونم به صورت رو در رو نشست رو کیرم طوری که صورتمون روبرو هم بود. اول کمی درد داشت چون تا حالا با کسی سکس نداشته اما کم کم راه افتاد و همینطور که رو کیرم بالا و پائین میشد من هم سینه هاشو میخوردم که دیوونم کرده بود. گاهی هم لب می گرفتیم. هی میگفت دوستت دارم، عاشقتم و قربون کیرت برم، کسم مال تو، کسمو پاره کن، همش مال تو، کیرررررررر کیرتو بخورم. منم میگفتم دوستت دارم، قربون کس ات برم که بهترین کس دنیا رو داری. دیگه داشت آبم می اومد که بهش

گفتم و اومد پائین و کاندوم رو برداشت، نشست جلوم و همه آبم ریخت رو صورتش. ازش معذرت خواهی کردم که آبم ریخت رو صورتش، گفت: الهی قربون آب کیرت بشم، حیف آبت بریزه رو زمین. بعد همدیگه رو شستیم و اومدیم بیرون.

غروب شده بود. گفت پدر و مادرش دیر وقت میان اگه میتونی شامب با هم بخوریم. منم قبول کردم. زنگ زدیم پیتزا آوردند و من تو دهن سمیرا پیتزا می گذاشتم و اونم تو دهن من. آخرین تکه رو گذاشتم بین لبهاش و از یک طرف هم خودم خوردم تا تموم شد و لبهامون به هم رسید و تقریباً ده دقیقه مشغول بوسه و لب گرفتن بودیم. اون کیر من دستش بود و منم سینه هاشو فشار میدادم اما دیگه جلوتر نرفتیم. اومد نشست تو بغلم و سرشو گذاشت رو سینه ام و منم با موهاش بازی میکردم و شروع کردیم به درد و دل. آهنگ عشق به شکل پرواز پرنده است از داریوش هم گذاشته بودیم و کلی حال میکردیم. گفت: آرش، خیلی دوستت دارم. تمام این برنامه کامپیوتر خریدن و آموزش توسط تو برنامه خودم بود و به بابام پیشنهاد کردم تا بتونم با تو دوست باشم. گفتم: منم دوستت دارم، باور کن چند بار میخواستم بهت بگم ولی گفتم شاید ناراحت بشی که باز هم لبهامون به هم گره خورد و بعد از کمی عشقبازی خداحافظی کردم و رفتم تا دفعه بعد. بعد از اون روز چند بار دیگه هم سکس داشتیم اما این سکس به خاطر اینه که ما واقعاً عاشق هم هستیم و به امید همدیگه زنده ایم.

شادی مرگ آور (با خطر اکس آشنا شویم)

گردآورنده: کیارش

چراغها خاموش است، گروهی از جوانان مشغول پایکوبی و رقص هستند، برپا کننده پارتی گوشه ای از سالن ایستاده است و در زیر نور کمرنگ و ضعیف به مهمانان جوانش نگاه میکند، چند ساعت است که آنان مشغول رقص هستند و هیچکدام دست از فعالیت برنداشته اند. عرق از سر و رویشان جاری است، چند دختر و پسر جوان دست به سوی بطری مشروب می برند تا کمی از عطشی را که به جانشان نشسته است فرو بنشانند.

افشین در میان تمام میهمانان انگار از همه سرتراست، تیپ زیبایی که دارد باعث شده تا صاحب پارتی از طریق او ده ها جوان را به این محل بکشاند و با فروش قرصهای "اکس" پول خوبی به جیب بزند. افشین احساس گرمای شدیدی میکند، یک لحظه به سوی پنجره می رود و در یک چشم به هم زدن از بالای برج

به پائین سقوط میکند.

آیا تا بحال در مورد قرصهای شادی چیزی شنیده‌اید؟ آیا تا بحال در میهمانیهایی با عنوان "اکس پارتی" شرکت کرده‌اید؟ بله، در نهایت تاسف و ناباوری ناگزیریم اعتراف کنیم که "اکستاسی" در قالب قرصهای شادی بخش به طاعون خفته‌ای در عصر ما بدل گردیده است.

تاریخچه مختصری از اکستاسی (Ecstasy)

اکستاسی ترکیبی است شیمیایی از مشتقات آمفاتین که نام علمی آن "متیلن دی اکسی مت آمفاتین" با علامت اختصاری MDMA می‌باشد. این ماده در سال ۱۹۱۴ در آلمان به عنوان داروی کم‌کننده اشتها مورد استفاده قرار گرفت که بدنبال اثرات سوئی که داشت از رده مصرف خارج شد. در دهه هفتاد این دارو کاربرد مجدد یافت و در روان‌درمانی برای کمک به بیان احساسات بیماران استفاده شد که در سال ۸۴ میلادی با اثبات اثرات مخرب و زیان‌آور آن بر روی مغز حیوانات آزمایشگاهی بار دیگر مصرف این قرص غیر قانونی و در ۱۹۸۵ میلادی در آمریکا حمل و داشتن آن جرم اعلام گردید. در سالهای اخیر مصرف آن در آمریکا، در پارتی‌های شبانه موسوم به Raves بشدت افزایش یافته که باعث نگرانی دولت آمریکا شده است. دو درصد از مردم آمریکا و ۷ تا ۱۱ درصد از دانش‌آموزان سال آخر دبیرستان حداقل یکبار اکستاسی مصرف کرده‌اند. میزان مراجعه به اورژانسهای پزشکی در اثر مصرف این قرص به شدت افزایش یافته است.

افزایش انواع اکستاسی در ایران

استفاده از اکستاسی در ایران بخصوص از یکسال گذشته تا امروز در میهمانی‌های شبانه رو به افزایش گذاشته است و متأسفانه جوانان تحصیل کرده و مرفه از مصرف‌کنندگان اصلی بشمار می‌آیند. در تمام کشورهای عضو سازمان ملل از جمله ایران، مصرف مواد روان‌گردان جرم است و هرچند که در قانون مبارزه با مواد مخدر ایران، نامی از اکستاسی نیست، اما مصرف آن غیر قانونی است و دست قانون‌گذار و مسئولین برای برخورد باز است. قرص اکس و کپسولهای آن وارد بازار ایران شده است و جوانان بیشتر این قرص را با عنوان قرص شادی، قرص فراری، میتسوبیشی و..... می‌شناسند. افزایش انواع این قرص در ایران باعث شده است تا این قرص در بازار به قیمت ۵۷۰ تومان نیز عرضه شود که در اینجا متوجه میشویم که این قرص بصورت دست‌ساز در تهران تهیه میشود که مخلوطی از اکس و مواد دیگر است. هنوز معلوم نیست سازندگان چه موادی را

اضافه می کنند و همین خطر را افزایش می دهد.

از گروه سنی ۱۸ تا ۴۰ سال نمونه هایی مشاهده شده است؛ جوانان بیشتر از طریق دوستان، گردانندگان میهمانی شبانه، توزیع کنندگان خیابانی و خویشاوندان این قرصها را بدست می آورند. کارشناسان در خصوص مناطقی که مصرف کننده بیشتری دارند میگویند: مناطق بالای شهری مثل اقدسیه، نیاوران، قیطریه، شهرک غرب، سعادت آباد، زعفرانیه و... مصرف کنندگان بیشتری دارند، زیرا پارتی های بیشتری در این مناطق برپا میشوند، در ویلاهای خصوصی شمال و شمشک هم میتوان با مصرف کنندگان این قرص ها روبرو شد، در استانهای گیلان، مازندران، هرمزگان، فارس و کیش نیز وجود و توزیع این قرص گزارش شده است. کارشناسان بر این عقیده اند که استفاده کنندگان این قرص در واقع چند مصرفی هستند و می افزایند که وابستگی جسمی اکستازی کم است و اعتیادآور نیست اما وابستگی روانی آن خیلی بالاست.

فرد معمولاً بعد از تاثیر حاد ۳-۶ ساعته اکس، حالت عادی خود را باز می یابد و در بعضی موارد از اینکه تعادل روانی خود را از دست داده بوده و دست به کارهایی زده که در شرایط عادی هیچوقت آنها را انجام نمیداده، دچار افسردگی میشود. خطر عمده و جدی قرص اکس این است که باعث اختلال و نوعی "توهم" در بینایی، شنوایی و دیگر حواس گردیده، سبب میشود که فرد بدون اینکه متوجه جوانب کار خود بشود، دست به کارهای خطرناکی بزند، مثلاً پنجره را باز کرده و به پائین بیفتد و یا اینکه در ماشین متحرک با سرعت زیاد، یکهو در ماشین را باز کرده و بیرون می پرد، که نتیجه همه این کارها هم مرگهای دلخراش است.

اثرات بعد از مصرف اکستازی

اثرات مثبت

افزایش شدید احساس خوب بودن در فرد، افزایش انرژی در فرد و ایجاد تمایل به فعالیتهای شدید و رقصهای طولانی مدت، احساس تمایل برای تماس با دیگران و احساس تعلق و نزدیکی به دیگران، احساس عشق و سرخوشی، دست و دلبازی، افزایش هوشیاری و درک موسیقی، افزایش حسهای بویایی و چشایی، احساس تجربیات و حالات روحی جدید در زندگی، احساس روشنائی، تمایل برای در آغوش گرفتن و بوسیدن دیگران، یک تجربه: الکساندر شوگیلین بیوشیمیست آمریکایی که روی عوارض

اکستاسی کار میکند، می‌نویسد: "پس از یکبار مصرف این قرص، کوهی که نزدیک منزلم بود و هر روز آن را می‌دیدم پس از مصرف اکستاسی طوری به نظرم می‌آمد که دوست داشتم ساعتها آن را تماشا کنم."

اثرات منفی

کاهش اشتها، تغییرات بینایی، گشاد شدن مردمک چشمها (افراد مصرف کننده در محل های مصرف مثل پارتی ها با وجود کم نور بودن محیط اما مجبور به استفاده از عینکهای آفتابی در شب هستند که ناشی از افزایش بیش از حد حساسیت چشم به نور است)، حرکات غیر طبیعی چشم (نیستاگموس)، توهم بینایی (هالوسیناشن)، افزایش ضربان قلب و بالا رفتن فشار خون، تغییر در نظم حفظ دمای بدن، فک زندهای طولانی (افراد مصرف کننده برای جلوگیری از حالت قفل شدن فک مجبور به مصرف آدامس هستند)، لرزیدن، عصبی شدن، عدم تمایل برای استراحت، تمایل شدید برای مصرف مجدد این ماده پس از افت تاثیر اولیه.

اثرات منفی شدید

اثرات شدید احساسی، اختلال در خواب، کابوسهای شبانه، حملات ناگهانی اضطراب، دیوانگی کوتاه یا بلند مدت (روان پریشی)، انقباض شدید فک و گاز زدن و پارگی زبان (در این حالت باید آمپول دیازپام برای آرام کردن فرد تزریق شود)، اختلال در مکانیسم نعوظ و نرسیدن به اوج لذت جنسی (اورگاسم)، تهوع و استفراغ، کاهش سدیم خون در اثر مصرف مایعات زیاد، سردرد و سرگیجه و تشنج، مختل شدن مکانیسم شکل گیری سلولهای اولیه خون (در مغز استخوان)، افت شدید خلق و خوی در روزهای بلافاصله بعد از مصرف، احتمال اعتیاد روانی، احتمال مسمومیت (کبدی)، صدمه به اعصاب مغزی، بزرگ شدن پستانها در آقایان، مشکل ادرار یا قادر نبودن به تخلیه کامل مثانه هنگام ادرار و در آخر بعضی صدمات کلیوی. میزان مرگ و میر ناشی از مصرف اکستاسی حدود ۲ در صد هزار مصرف کننده است. دختران جوان بعلا اثرات هورمونهای جنسی زنانه، در صورت مصرف اکستاسی در معرض خطر بیشتری برای ابتلا به افت سدیم خون و بدنبال آن ابتلا به حالت تشنج هستند.

با توجه به اثرات اکستاسی در افزایش فشار خون و بالا رفتن ضربان قلب و با توجه به اینکه بعضی افراد در برابر قرص ها واکنش و حساسیت بیشتری بروز میدهند، افراد دارای سابقه فشار خون یا اختلالات ضربان قلب و همچنین افراد با سابقه سکته قلبی، در صورت مصرف این قرص در معرض خطرات جدی قرار

میگیرند، افراد با سابقه مشکل کبدی و کلیوی نیز منع مصرف قطعی دارند. علائم مسمومیت با اکستاسی (مربوط به بالا رفتن بیش از حد غلظت دارو در خون) به شکل بالا رفتن ضربان قلب، بالا رفتن فشار خون، خستگی، گرفتگی عضلانی یا حملات حاد ترس و اضطراب می باشد. در صورت بروز لائتم فوق شخص باید فعالیت خود را کنار گذاشته، و مایعات (آب و آب میوه) به میزان کافی مصرف کند و بهتر است که هر چه زودتر خود را به مراکز درمانی برساند. در صورت مصرف همزمان الکل با قرص ها اکستاسی، عوارض ناشی از کاهش شدید آب بدن وخیم تر میشود.

نتایج آخرین تحقیقات

در یک بررسی انجام شده روی دو گروه ۱۴ نفری از مصرف کنندگان اکستاسی (حداقل سه هفته مصرف) که هیچ داروی روان گردان دیگری مصرف نکرده اند و ۱۵ نفر که هیچ گونه دارویی مصرف نمیکنند، نشان داده شد که میزان سروتونین در مغز بشدت کاهش یافته است و سلولهای عصبی حاوی سروتونین آسیب دیده اند. لازم به ذکر است که افراد مورد مطالعه از لحاظ سن و تعداد زن و مرد مشابه بوده اند. در مقاله ای که در مجله "علم عصب" در ژوئن ۱۹۹۹ به چاپ رسید، نتایج یک تحقیق بر روی اثرات اکستاسی روی میمونها به چاپ رسید که طبق آن تغییراتی در لوب فرونتال (قسمت جلویی) مغز و نواحی مربوط به فکر کردن و همچنین نقاط عمقی مغز مربوط به حافظه ایجاد شده است، نتیجه اینکه مصرف این قرص در درازمدت باعث ایجاد اختلال در قوه تفکر، حافظه و قابلیت یادگیری در فرد میشود. تحقیقات دیگری که صورت گرفته دال بر این دارند که صدمات وارده بر مغز ناشی شده از اکستاسی غیر قابل بازگشت است.

والدین چی؟ آنها هم مقصرند؟

کارشناسان معتقدند در خانواده هایی که مشکلات وجود داشته و جوان با والدین خود دچار مشکل بوده، این جوان به سوی مصرف اکس رفته است. مسئله دیگر که باعث رو آوردن به جوان به اکس و دیگر مواد مخدر میشود، آزادی مفرط و همچنین محدودیت بیش از اندازه در خانواده ها میباشد. والدین تصور میکنند که باید با بچه هایشان دوست باشند و به این علت او را رها میکنند. در حالی که دوست شدن به معنای عدم نظارت نیست. دوست شدن به معنای شناخت است. جوان و نوجوان باید بتواند با والدین خود صحبت کند، او باید نترسد و بگوید. اگر این ارتباط صمیمانه برقرار شود و ترس بیجا بریزد، مشکل حل میشود. کارشناسی در مورد نقش پدر میگوید: "اگر پدر حتی همان یکساعتی را که در خانه است بتواند

حضور زیبایی را به نمایش بگذارد، حضور پر بار و عاطفی خواهد داشت." مسئله مهم اینکه برای رفع مشکلات باید "هنر والد بودن" را آموخت. باید بتوان قانون خانواده ایجاد کرد. خانواده ما برنامه ندارد یا اینکه برنامه اش ضعیف است. ما باید در مورد مواد مخدر با بچه ها صحبت کنیم. در اروپا از سن آمادگی تا ۷ سالگی به بچه ها آموزش میدهند، ما بایستی در مورد مصرف دارو و قرص به بچه ها توضیح بدهیم که در مواقع بیماری و زیر نظر پزشک باید دارو و قرص مصرف کرد. این محقق و کارشناس میگوید: "در محله ای که مواد مخدر خرید و فروش میشود والدین باید در مورد مواد مخدر با فرزند حتی ۱۱ ساله خود حرف بزنند و او را آگاه کنند، کسب مهارت زندگی مهم است. بدترین مسایل را اگر والدین در کنار فرزند خود باشند و برای او تجزیه و تحلیل کنند، بچه از همان دوران این توانایی را کسب میکند و در دوران بلوغ صاحب دید نقدپرداز میشود؛ او خودش دنبال نکات مثبت و منفی است، آنوقت اگر کسی به او گفت این قرص شادی است، نقد میکند، تحقیق میکند و می بیند آیا به نفع اوست که این قرص را مصرف کند یا به ضررش تمام میشود.

داستانی بر وزن متون ادبی قدیم

پانزدهم رجب سنه ثمان و ثلاثین و ابعمائیه از آنجا به کویمات شدیم. این شهر را چنان ساخته اند که سه جانب او با آب دریاست. دیدم خبری سخت خوش در لشکرگاه افتاده است و اضطرابی و تشقیقی و تحشیری عظیم به پای شده و اعیان و وزیر به استقبال رفته و خروش و دعا بود از لشکری و رعیت. من باز گشتم و آنچه رفت، با بونصر بگفتم. پس از ساعتی بونصر برآمد و گفت: از بلاد کفر، کافره ای پیدا خواهد آمد از جهت مصاحبت با امیر. کافره را از آن جهت فاحشه می خوانند که از جانب روم می آید. یعنی چون از بلاد کفر به بلاد اسلام می آید، فاحشه می خوانندش. لذا از مهمات فارغ گشتم و سواران را گسیل کرده تا به ساحل شویم. بونصر مرا گفت: چون کافره گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی است سوی امیر در بابی تا داده آید. به کران رود کیرمند رفتم با بازان و یوزان و حشم و جندگان و جاکشان و ندیمان و مطربان. به کران آب فرود آمدیم. از هر دستی مردم آنجا خیمه ها و شرعها زده بودند و دست به دولابها، تلجیق میکردند. بوسهل شرعی بخواست. یکی بزرگتر از جهت نسست او بیاوردند. این بوسهل مردی حرام زاده و

محتشر و جاکش و مستمنا بود اما حشرات و جلاقتی در طبع وی مؤکد شده و با آن حشرات، دلسوزی نداشت. و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی جاکش و جبار بر فاحشه‌ای خشم‌گرفتی و آن فاحشه را لت زدی و فرو گرفتی. این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تحشیری کردی و المی بزرگ بدان فاحشه رسانیدی که آنگاه لاف زدی که فلان فاحشه را من فرو کردم- و اگر کرد، دید و چشید- و متحشران دانستندی که نه چنان است و دولابی می‌جنابیدندی و پوشیده خنده میزدندی که وی گزاف‌گوی است. بونصر مرا در باب کافره گفته بود که: هر سال کافره یک بار به کویمات نزد امیر میشود و چنین آید، آب مردمان جاری شود و سه روز روان باشد و بعد از سه روز یک قطره نیاید تا سال دیگر. ناگهان آن دیدم که همگان دولاب در دست‌گویی آن‌ها نیرو کرده باشد و کمرها از منی پر گشته، دولاب‌ها نشستند و دریدن گرفت و آنگاه آگاه شدم که برون خواست شدن. و بانگ و هزاهز و غریو خاست. و هنر آن بود که من دولاب خویش در کاندوم پوشیده کرده و کافورها بر وی مالیده بودم جهت رفع احساس. کافره پیدا آمد، بی بند. کرسی داشت حبری رنگ با سیاه میزد، خلق گونه و شورت و نواری سخت پاکیزه و موزه‌ی میکا یلی نو در پای و موی کس مالیده، زیر شورت پوشیده کرده، اندک مایه پیدا می‌بود. متحیر و شکسته دل می‌آمد. راست بدان مانست که گویی باز پشش میکشند. از میان جمع بگذشت. ناگاه آب همگان موج زد و روان شد و مبلغی بر باروی شهر برفت و مبلغی نیز در کنده‌ای عظیم انباشته گردید. در مرکز شهر فاحشه خانه‌ای است عظیم پاکیزه و نیکو آراسته و حصین. در ساحت آن قبه‌ای بزرگ ساخته و در زیر قبه حوضی است از رحام و در میانش فواره‌ای برنجین برآمده و در پاژه‌ی آن مشرعه‌ای ساخته است که به پنج نایژه آب بسیار بیرون می‌آید که مردم منی در آن میریزند و فاضل بر زمین می‌گذرد و به دریا میرود. کافره پای راست خود بر مشرعه نهادی. دولاب بوسهل برخاست، شکسته. و چون کافره این مکرمت بکرد، همه، اگر خواستند یا نه، دولاب‌ها را بیدار کردند. بوسهل بر حشر خود طاقت نداشت. دولاب او برخاست، نه تمام. و وی بر خویشتن می‌کشد. کافره او را گفت: در همه کارها ناتمامی. بوسهل نیک از جای بشد و خیز خیز نزد کافره فرود آمدی و او را در کنار بگرفتندی و دولاب خود میان پاهای کافره نهادی. ایشان در جستند هفت و هشت تن کافره را بگرفتندی و بر بودندی و به کوشک امیر رسانیدندی. و کافره نیک کوفته شده بود و لای پای راست افکار. چنان که یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از پاره شدن.

و سوری و شادی‌ای و تحشیری بدان بسیاری تیره شدی.
کافره‌ای از آن جهان آمده، به نزد امیر فرود آمد و جامه‌ها بگردانید و تر و تباه شد بود.
روز پنج شنبه، یازدهم صفر کافره تب گرفت. تب سوزاک و سرسامی افتاد چنان که کس نتوانست دادن و
محبوب گشت از مردمان مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن. و دولاب‌ها سخت متحیر و مشغول
شدی تا حال چون شود.

بونصر برآمد و مرا گفت: ای بوالفضل! امیر تو را می‌بخواد. پیش رفتم. یافتم جنده خانه تاریک کرده و
پرده‌های زنان پاره کرده و بسیار کاندوم نهاده و تاس‌های بزرگ پر یخ بر زبر آن و امیر را یافتم آنجا بر زبر
تخت نشسته و کافره بر زبر امیر. کرسی توری بر سینه، مخنقه بر گردن، شورتی همه کافور. و بولعلای
طیب آنجا زیر تخت خوابیده دیدم.

کافره مرا گفت: بونصر را بگوی امروز درستم و این دو سه روز بار داده‌اید که علت و تب تمامی زایل گشته.
من برگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد بر سلامت کافره.
نیم شب بیدار شدم. هر چند حیلت کردم خوابم نیامد و حشرت و ضجرتی عظیم بر من دست یافت که آن
را سبب کافره می‌بود. با خویشتن گفتم چه خواهد بودن؟ پس آواز دادم. آغاجی خادم را گفتم بگوی تا کافره
را مهیا سازند. گفت: ای خداوند! نیم شب است و فردا نوبت تو نیست. که کافره گفته است تو را که به بونصر
مشغول خواهد شد. خاموش شدم که دانستم راست می‌گوید. اما قرار نیافتم و دولابم آرام نمی‌گشت.
برخاستم و آواز دادم به خدمتکاران تا شمع بر افروختند و به گرمابه شدم و پشم و موی از دولاب تمامی زایل
کردمی و کاندومی در پوشیدمی و وسوسه از دلم برون می‌نشد. در رفتم. کافره را دیدم سخت اندیشمند
و تنها. به هیچ مشغول نه. سلام دادم. جواب آورد و گفت: خبر نداری که چه افتاده است؟ گفتم: نه.
بنشستم. گفت: این سگ ناخویشتن شناس متجلق متحشر مستمنا نیم کافر، بوسهل زوزنی، به حکم آن که
خدمتی ناپسندیده کردی، امیر ولایتش بستندی و او را بر گرفتی و کس را خبر نه! و مثال دادی بر هلاکش
و جانی در خطر افتاد.

چون فاحشه را می‌دیدم، عقل به کلی از من زایل گشته بودی. بر روی او نشستمی و طیلسان از وی جدا
کردمی. چون نزدیک او شدمی، برابر آمدی و دولاب فرو کردمی در وی چنان که سرم به سینه کافره رسیدی.

وی از جای نجنبید و استخفافی بزرگ نمود. برخاستم و دستش را بوسیدمی و بی‌قراری همی کردم. سود نداشت. بار دیگر بر کتفش بوسه دادم. اجابت نکردی. باز به دستش آمدم و بوسه همی دادم و بدید که آهنگ سینه دارم که ت ببوسم. حالی بودم عرق بر من نسسته و دم بر من چیره شده. ناگها کافره به خشم گفتم: تا کی ازین خواهد بودن؟ اگر هزار بار کسم را ببوسی هیچ سود ندارد و اجابت نیابی. با خشمی و دلتنگی ای بر من شتافت چنان که خوی از من بشد و لرزه بر اندامم اوفتاد. با خود گفتم: این چنین مرداری و نیم کافری در من چنین استخاف می‌کند. و بر من گزاف می‌گوید. مرا چه باید کردن او؟ به سرای خویشتن شدمی و با خود استمنا همی کردم که استخافی در استمنا نباشد و حلالتر کارها است. و چون از این فارغ گشتم سر راندن تاریخ بازگشتم.

توضیحات:

++تشقیق : شق شدن کیر، نعوظ ++تحشیر : حشری شدن ++تلجیق : جلق زدن ++دولاب : کیر ++شرع : سایبان ++محشیر : حشری ++مستمنا : کسی که جلق میزند، متجلق ++لت زدن : آسیب رساندن ++هزا هز : غریو، بانگ ++حبری رنگ : کیودی رنگ ++خلق گونه : کهنه ++مشرعه : آبخوری ++ژکیدن : غرغر کردن

کادوی عیدی واسه دوست پسر/ شوهر

هنرنوازش و ماساژ آلت جنسی مردان

کادوی عیدی واسه دوست پسر یا شوهرت را چی در نظر گرفته‌ای؟ منظور کادوی خصوصی است. نمی‌دونی؟ باشه، این مطلب را مخصوص تو نوشته‌ایم که هم‌حالی به او بدی و هم فکر اینکه زنها هی میمونن تا مرده‌دست بکار بشن رو از سرش دربیاره. پس با دقت بخوان و بعدش به فکر تهیه روغنش باش و شب سال نو بهش بگو جایی نره که کارش داری. وقتش که رسید: بهش بگو لخت بشه و تو تخت رو کمر دراز بکشه. آلتش را حسابی چرب کن. هم کیر و هم خایه‌هایش را. چه با روغن (مثلاً روغن زیتون) و چه با

ژل مخصوص که تو داروخانه شهر میتونی پیدا کنی. یادت باشه که مزیت روغن در چرب کردن و ماساژ این خصوصیت را دارد که در طولانی کردن مدت زمان تحریک طرف تاثیر خوبی دارد. زنها از جمله این برتری را بر مردان دارند که آلت جنسی اشان مایع چربی را تولید میکند- همان ترشحات کس، درحالی که مردان برای چرب کردن به یک چربی خارجی وابسته اند.

چرب کردن آلت تناسلی علاوه بر طولانی کردن تحریک، در تشدید احساس لذت طرف هم تاثیر خیلی خوبی دارد. یادت باشه که چربی روغی باعث ضعیف شدن مقاومت کاندوم میشود.

وقتی پسران یا مردان جلق میزنند معمولاً سرعت حرکت دست بالایی دارند و این باعث میشود که خیلی زود به انزال برسند. دلیل این سرعت عمل شاید ریشه در مخفی کاری عمل جلق زدن و اتمام کار قبل از سر رسیدن کسی باشد که بصورت یک عادت درآمده است. عده ای هم این را از خصوصیات جنس مذکر میدانند که کار را سریع و با عجله میخواهند.

اما در بکارگیری هنر نوازش و ماساژ و لذت دهی، نفس انزال یا اورگاسم نباید بعنوان هدف باشد، بلکه لذت طولانی مدت و همچنین عمقی تر مهم است که به همراه آن هم زیرسازی یک انزال (اورگاسم) قوی و شدید صورت میگیرد.

نوازش طولانی مدت کیر و خایه های مرد، تغییر حالت نوازش و تلاش هر دوی شما برای دوری جستن از انزال زودرس طرف، یک اثر مثبت دیگری هم دارد و آن تمرین عقب انداختن انزال است که مشکل خیلی از مردهاست.

وقتی کیر دوستت را نوازش میکنی، دستت را نباید به حالت جلق زدن برای طرف حرکت دهی (یعنی آن شکلی که مرد خودش در تنهایی دستش را دور کیرش حلقه کرده و با حرکات سریع خود را به انزال میرساند) بلکه حرکت دستت باید آرام و یواش باشد و با دست دیگر هم تخمها یا سر کیرش را تحریک کن. حرکت دستت در امتداد کیر را قطع نکن، بلکه آرام بالا و پائین ببر و یادت باشد که فشار ملایم و دلخواه را کم و زیاد نکنی بلکه یکسان نگه داری.

خایه ها: اکثر مطلق پسران و مردان تخمهای حساسی دارند، خیلی حساستر از صرفاً یک تحریک ساده و این

یک غنیمت است. میتونی با ناخنهایت یا نوک انگشتان خود خایه‌های طرف را تحریک کنی (یادت باشه که بیضه‌های مرد خیلی حساسند و نباید فشار یا دردی به آنها وارد شود). بعضی از پسران و مردان از وارد شدن ضربه‌های بسیار ملایم با نوک انگشتان به بخایه‌های خود لذت می‌برند. این را باید با آزمایش و خطا یا پرسیدن از طرف خود متوجه شوی. اگر هم یک حلقه چرمی یا لاستیکی داری که بتوانی دور کیر و خایه‌هایش محکم ببندی (طوری که دردش نگیرد) و یا جداگانه یکی دور بن خایه‌ها و یکی دور ته کیر، آنوقت باعث ماندن خون در آلت تناسلی طرف میشوی و شدت شق کردن و لذت او را هم بیشتر میکنی.

فشاری که همزمان با حرکت دست خود به کیر طرف وارد میکنی، خیلی مهم است و این فشار نباید کم و زیاد شود. ولی اگر فشار دست خیلی زیاد و یا خیلی کم باشد، باعث کاهش شادت حساسیت و در نتیجه کم شدن لذت او میشود. نسخه ثابتی برای شدت فشار وجود ندارد و باید از طریق تجربه به آن برسی که چه مقدار فشار دست باب طبع طرف است و لذت و تحریک او را بیشتر میکند.

میتونی با یک دست کیرش را بگیری و با دست دیگر هر دو تخم او را در دست بگیری (ته تخم از زیر بن کیر) و بعد ضمن حرکت دادن یک دست به سمت سر کیر و نوازش آرام، بطور همزمان با دست دیگر هر دو تخم او را به پائین بکشی. این به جریان خون بیشتر و حتی درازتر شدن کیر او و احساس لذت شدیدتر در او منجر میشود.

میتوانی کیرش را در یک دست محکم گرفته و دستت را بسمت حرکت عقربه ساعت یا عکس آن یا هر دو حالت بطور متناوب بگردانی. اگر همزمان با اینکار با دست دیگر خایه‌هایش را هم کمی به پائین فشار دهی، دیگر نور علی نور خواهد بود.

کیرش را بسمت نافش برگردان و یواش از تخمها تا سر کیر ماساژ بده. این باعث انتشار حس لذت جنسی قوی‌ای در تمام بدن طرف میشود.

بسیاری از پسران و مردان در وسط خایه‌های خود نقطه حساسی دارند که کشف و تحریک آن لذت زیادی نصیب طرف میکند.

میتوانی هر از گاهی تنها با یک دست (یا حتی هر دو دست) کیر و خایه‌های طرف را یکجا و محکم بگیری

و ضمن یکی دو حرکت ملایم نوازشی، کیر یا خایه‌های طرف را در دهان گرفته و مک بزنی. یادت باشد که درصد بسیار بالایی از مردان از مکیده شدن خایه‌های خود همانقدر لذت می‌برند که از ساک زده شدن کیرشان. حتی مردانی که مشکل شق شدن کیر خود را دارند، میتوان با مکیدن تخمهای آنها به شق شدن آلتشان کمک کرد. البته نکته قابل اشاره این است که برای ماساژ کیر هیچ لزومی به شق بودن کامل آن نیست، تازه خود ماساژ (بسته به شدت و نوع حرکت) ممکن است باعث شل شدن کیر شق شده شود که هیچ اشکالی ندارد چون از شدت لذت بردن نمی‌کاهد. تازه چون مرد در چنین حالتی (دریافت ماساژ) روی کمر خود می‌خوابد همین جریان خون به قسمت پائین بدن و آلت تناسلی را کم میکند. یعنی اگر مرد در حالت ایستاده ماساژ تناسلی دریافت کند، کیرش سفت‌تر و شق‌تر از معمول خواهد شد. نکته خیلی مهمی که نباید فراموش کرد این است که صدها روش مختلف برای ماساژ و تحریک آلت جنسی وجود دارد و باید ابتکار بخرج دهی و راههای مختلفی که به ذهن خودت می‌آید را آزمایش کنی. در امر نوازش آلت جنسی مرد، دو مطلب (با مرکز ج در مردان آشنا شویم- در سکاف ۱۹ و هنر کیر مکیدن در شماره شش سکاف) را هم قبلش بخوانی. امیدواریم با این کار بتوانی رابطه جنسی بهتری با شریک جنسی خود برقرار کنی. و یادت باشد که بعداً ازش بخواهی هنر کس لیزی و ماساژ زنان در شماره هفت و چندین مطلب مربوط به زنان از سکاف ۲۰ به بعد را بخواند)

وقتی مازندرانی و لاهیجانی رو هم میریزن

من زهره هستم، اهل لاهیجان. سه سال است که با شوهرم سعید ازدواج کرده‌ام و خیلی همدیگر را دوست داریم. تا چند وقت پیش نه من و نه سعید به غیر از خودمان با فرد دیگه‌ای سکس نداشته بودیم، دو هفته پیش سعید با خودش یه فیلم سکس داستانی به خونه آورد که قبلاً خودش اونو دیده بود. همان شب موقع خواب بهم گفت که من هم فردا فیلم را نگاه کنم. صبح بعد از اینکه از خواب بیدار شدم برای سعید صبحانه حاضر کردم و

بعدش رفت سرکار. تو خونه تنها بودم، بچه‌ای هم نداریم. یکدفعه یاد فیلم سکسی افتادم که شوهرم شب قبلش گفته بود. رفتم و فیلم را گذاشتم توی دستگاه؛ چه فیلم جالب و دیدنی بود. من و سعیدفیلمهای سکسی زیادی با هم دیده بودیم ولی هیچ کدام به اندازه این فیلم برام جذاب نبود. جریان فیلم به این صورت بود که زن و شوهری بودن که بچه‌ای نداشتن. یکروز زنه میره یک خانمی رو با خودش به منزل می‌آره. وقتی این دو زن وارد خونه میشن، شوهره رو مبل لم داده بود. دوتایی میرن روبروی مرد می‌نشینن و با هم سکس لژیونی می‌کنن. شوهرش هم اونا رو تماشا میکنه. بعد از چند دقیقه به شوهرش میگه بیا با این خانم سکس بکن و خودش بلند میشه و روبروی اونا میشینه و سکس شوهرش با اون زن (دوستش) راتماشا میکنه و درحال تماشا با چوچوله خودش بازی میکنه و بعد به اورگاسم میرسه و.....

من از اون زنهایی بودم که اگه شوهرم رو میدیدم به یه خانومی یه جور دیگه نگاه میکنه حساسیت زیادی نشون میدادم. با دیدن این فیلم از این رو به آن رو شدم و تمایل زیادی پیدا کردم که اون چیزی رو که توفیلم دیده بودم برای خودم به مرحله اجرا در بیارم. شب که سعید خونه اومد بعد از خوردن شام این موضوع رو بهش گفتم و سعید رو کاملاً غافلگیر کردم. ولی مشکل این بود که من با زنی که اهل این حرفها باشه آشنا نبودم. بعدش دوتایی به این فکر رسیدیم که از طریق گپ خونه (چات رووم) با یکی از اونها که تمایل به دوجنس‌گرایی داره، آشنا شوم. خلاصه اون شب من و سعید یه سکس حسابی با هم داشتیم و قرار شد که من از فرداش دست بکار بشم. بعد از گذشت دو هفته با یه زن دوجنس‌گرای مازندرانی آشنا شدم که اسمش مژگان بود. مژگان ۳۵ ساله و از شوهرش جداشده بود. حدود چهار سال از من بزرگتر بود. خلاصه آخر هفته قرار شد به لاهیجان بیاید و شب منزل ما بماند. سعید از شنیدن این جریان آنقدر ذوق زده شده بود که از خوشحالی منو پشت سر

هم می‌بوسید و نوازش میکرد. پنجشنبه ساعت ۵ عصر مژگان با یه دسته گل و یه کادویی به منزل ما آمد و من بعد از روبوسی با اون بهش تعارف کردم که بیاید تو. اما راستش با دیدن مژگان دست و پایم را گم کرده بودم چون مژگان خیلی خوشگل و خوش اندام بود و چشمان بسیار درشت و زیبایی داشت که منو شیفته خودش کرد. از طرفی من تا اون روز با هیچ زنی سکس نکرده بودم. خلاصه بعد از نشستن و کمی حرف زدن و خودمانی شدن، به سعید زنگ زدم که بیاید خونه. منم رفتم حموم یه دوش حسابی گرفتم و یه آرایش غلیظ کردم و رفتم کنار مژگان نشستم. مژگان بدون مقدمه صورتش را جلوی صورتم آورد و نوک زبانش را بیرون داد و وارد دهانم کرد. احساس عجیبی به من دست داد. از حرکات و رفتارش فهمیدم که خیلی حشری هست. هنوز چیزی از از بوسیدن و لب گرفتنمان نگذشته بود که سعید وارد اتاق شد. اومد جلو با مژگان دست داد و بهش خوش آمدگویی کرد و رفت روبروی ما نشست. در گوش مژگان گفتم کم کم شروع کنیم. مژگان هم بدون تعارف دکمه پیراهنم را باز کرد. پس از چند لحظه متوجه شدم فقط شرت تنم هست. شروع به خوردن لب و گردن و سینه‌هام کرد. تمام تنم میلرزید، انگار یه حس نهفته‌ای در من شکوفا شده بود. مژگان هم لحظه به لحظه داغتر میشد. شرتم را از پام کشید و شروع به لیسیدن کسم کرد. چقدر در اینکار مهارت داشت؛ در حالی که چوله‌ام را زبون میزد یه انگشتش رو تو دروازه‌ام کرده بود و هی عقب-جلو میبرد. از شدت شهوت نفسم تند شده بود و هی آه میکشیدم. یک آن به فکر سعید افتادم. چشمان بسته‌ام را باز کردم دیدم سعید لباسش را درآورده و دارد برای خودش جلق میزنه، چشماش داشت از حدقه در میومد و منتظر فرمان من بود که بگم بیاد جلو ولی نه! ما هنوز کار داشتیم. مژگان همینطور داشت با زبونش کسم را میگائید و ظرف چند دقیقه منو به اورگاسم رسوند. اصلاً فکرش را نمیکردم که اینقدر زود به اورگاسم برسم چون توی سکس با سعید بیشتر طول میکشد. خلاصه مژگان متوجه اورگاسم من شد،

بلندشد و دست منو به منظور جا عوض کنی کشید. از روی مبل بلند شدم و مژگان روی مبل نشست. من هم زیر پایش زانو زدم و همه کارهایی که با من کرده بود روی خودش اجرا کردم. بیچاره سعید دیگه داشت کف میکرد. خلاصه شرت مژگان رو از پاش کشیدم؛ خیس خیس بود و چه کس زیبایی هم داشت، خصوصاً که موهای بالای کس اش را کمی گذاشته بود که این هم من و هم سعید رو دیوونه میکرد. خودم کمی کنار رفتم و کسش را مقابل دید سعید قرار دادم در حالی که لبهای کسش را از دو طرف می کشیدم از پهلویش سرم را به کسش میرساندم و زبانم را به آن میزدم. سعید طوری قرار گرفت که کس لیبسی ما رو کامل می دید آرام در گوش مژگان گفتم حالا وقتشه. مژگان پشت کرد و دوزانویش را روی مبل گذاشت در حالتی که باسنش روبروی سعید قرار گرفته بود. برگشتم به طرف سعید و بهش اشاره کردم که بیاد جلو. اون هم مثل تیری که از کمان خارج شده، به طرف ما اومد. یه کاندوم هم از قبل رو کیرش سوار کرده بود. کیرش را به باسن مژگان چسبوند. من هم رفتم از زیر کیرش را وارد کس مژگان کردم و بعد با یه دست چوچوله مژگان را نوازش میکردم و با دست دیگه تخمهای شوهرم را میمالیدم. سعید هم هی عقب-جلو میکرد، چشمه کس مژگان حد و حساب نداشت و هی ازش آب میومد. سعید هم لحظه به لحظه حرکاتش را تندتر میکرد. چقدر ایدن این صحنه برایم لذتبخش بود. فکرش را نمیکردم که دیدن سکس شوهرم با یه نفر دیگه تا این حد برایم جالب باشد. صدای آه و اوه ما سه نفر در اتاق پیچیده بود. مژگان هم پشت سر هم میگفت بکن! بکن! تا ته بکن! آب بیار! آب بده! این منو بیشتر دیوونه میکرد. خلاصه بعد از چند دقیقه مژگان به اورگاسم رسید. سعید هم بلافاصله کیرشو بیرون کشید، کاندوم را ازش جدا کرد و با یک حرکت آب خودشو آورد و همه رو روی کمر مژگان خالی کرد، از پشت گردنش تا باسنش. من هم کمی از آب کیر سعید را از روی کمر مژگان برداشتم و به تن خودم مالوندم. بعد از اینکه کارمون تموم شد

سه‌تایی رفتیم حموم و یه دوش حسابی با هم گرفتیم. هنوز که هنوزه با مژگان ارتباط داریم و مژگان حداقل هفته‌ای یک بار به منزل ما می‌آید و با هم کلی حال میکنیم.

خریدن کاندوم و هزار دردسر.....

ما در شهریار زندگی میکنیم. ۱۷ سال دارم ولی از نظر قد و هیکل و ریش و سبیل قیافه‌ام خیلی بیشتر از سنم میزنه. یه مدت بود که شوب و روزم شده بود سکاف خواندن، همه رو، از اول تا آخرین شماره. دیگه وقتی به بیرون میرفتم چشام چپ و راست کس و کون و کیر و آب کیر و سکشوال و همجنسگراو..... میدید. یه روز که حسابی مطالب سکاف حشریم کرده بود با خودم گفتم من سنم نسبت به اونایی که تو سکاف خوندم و با دوست دخترشون سکس داشتن کمه ولی از طرفی هم کی می‌فهمه که من ۱۷ سالمه و راحت میتونم ترتیب کار رو بدم. پس از همون موقع شروع کردم و گفتم دیگه با جلق زدن کار پیش نمیره. اطلاعاتم هم در مورد سکس به اندازه کافی شده. البته اون روز هم با مجید رفیق جون جونیم که یکسال از من بزرگتره با دوتا دختر قرار گذاشته بودیم. ولی نه من و نه مجید تمایلی به رفتن سر قرار نداشتیم، چون اونایی که دلمون میخواست نبودن و حتی اونا به ما پیشنهاد رفاقت داده بودن. اول فکر کردیم دخترای باحالی هستن ولی بعد که بیشتر آشنا شدیم دیدیم اصلاً با حال نیستن و از اونجایی که من و مجید همیشه میگییم و میخندیم، برعکس اونا خیلی جدی بودن و اصلاً نیشخند هم نمیزدن. اون روز هم ساعت ۴ با اونا تو کافی شاپ قرار داشتیم. رفتیم دنبال مجید و با هم رفتیم محل قرار. البته یه کم با تاخیر. از قرار اومده بودن و دیدن که ما نیستیم، بهشون برخورده بود و به صاحب کافی شاپ گفته بودن که یه دقیقه هم نمیخوان ما رو ببینن. ما هم تا از این موضوع با خبر شدیم

دوتا بشکن زدیم و گفتیم آخ جون، دیگه نمیان سراغ ما. خلاصه امیدیم بیرون. همینطور که قدم میزدیم به مجید گفتم ببین تو ۱۸ سالته و من ۱۷ سال و اندام ما هم مناسبه. فکر کنم دیگه بتونیم با دختر مورد علاقه‌امون به غیر از ارتباط و دوستی باهاش رابطه جنسی هم داشته باشیم. با تعجب نگاه کرد و گفت راست میگی‌ها. بعد از چند دقیقه سکوت گفتم مجید بیا از همین الان که بیکاریم شروع کنیم. گفت چی کار کنیم؟ گفتم بیا اول بریم سراغ کاندوم و اصلاً ببینیم چه جوریه؟ گفت حالا کاندوم از کجا بیاریم؟ گفتم خوب، داروخونه! گفت من روم همیشه حتی برم تو داروخونه چه برسه برم زل بزنم تو چشم یارو و بهش بگم کاندوم میخوام. یه ذره فکر کردم، دیدم راست میگه. از عهده منم خارجه. بالاخره عزم جزم کردیم که از شهریار بریم بیرون و جایی بریم که کسی ما رو نشناسه. سوار ماشین شدیم و رفتیم اندیشه فاز ۳ که تازه داشت اونجا سر و سامونی میگرفت و هرچی آدمای پولدار بود همه اونجا بودن. رسیدیم

اونجا. اول رفتیم گشتی زدیم و کس و کونی دید زدیم؛ وای، عجب کونایی اونجا بودن. تا حالا همچین چیزایی ندیده بودم. به مجید گفتم بسه دیگه، مردیم از شق درد، بیا بریم دنبال داروخونه بگردیم. دو سه تاداروخونه سر زدیم ولی آنقدر شلوغ بودن که سریع جیم می شدیم. هوا هم سرد بود. رفتیم ایستادیم جلو یک لوازم آرایشی و بهداشتی، گفتیم حتماً اینجا کاندوم برا فروش دارن، ولی باز توش یه سری زن بودن. مجید گفت بیا بریم ساندویچی یه ساندویچ خوریم تا هم انجا خلوت بشه و هم من خیلی گشمنه. رفتیم و جاتون خالی، مثل همیشه همبرگر زدیم. وقتی اومدیم بیرون دیدیم هیچکی تو اون مغازه نیست. به مجید گفتم حالا وقتشه. ولی مگه پامون میرفت جلو!!!! هی میگفتیم ۱، ۲، ۳ دیگه بریم، ولی تا دم در میرفتیم و با ترکیدن خنده‌امون دوباره برمیگشتیم سر جای قبلی. من فکر میکردم اگه بریم تو بگیم کاندوم میخواییم

یارو میگفت: تو غلط کردی کاندوم میخوای، فرار کن تا کونت نداشتی و..... دیگه دیدیم داره شب میشه و ما بعد از یه ساعت هنوز اونجا بودیم. از طرفی هم میترسیدیم بعد اینهمه بریم تو بگیم کاندوم میخوایم و یارو بگه نداریم!!!! بالاخره مجید گفت آقا جان اصلاً من میگم بیا بریم. و یهو نمیدونم چی شد که دیدم تو مغازه ای م. و ایااااای. قلبم عین کون مرغ میزد. یارو گفت بفرمائید. من منتظر بودم مجید شروع کنه ولی یهو دیدم عین خر وایساده داره ماتیک و خط چشم و.... تو مغازه نگاه میکنه. نگاه کردم به یارو، دیدم باز میگه امرتون؟! زبونم رفته بود تو هر چی نابدترم. دیگه طاقت نیاوردم، گفتم والا چیز میخوام.....!!!! آقا.... روم همیشه بگم، آخه!!! گفت حتماً کاندوم میخوای؟ گفتم آئی قربونت، زودتر بگو قلبم اومد تو دهنم. گفت: والا ما "نداریم". یه لحظه گشام سیاهی رفت. انگار دنیا با تمام مخلفاتش کوفته شد تو مخم. گفتم ما یه ساعته داریم تمرین میکنیم بیائیم تو اینو بگیم ولی آخرش..... یارو گفت به نظر من چیز مهمی نیست. خیلی هامیان و از این جور چیزا میخوان، ولی ما خیلی وقته که نمیآریم. گفتم ممنون. سریع اومدم بیرون، مجید هم پشت سر من. اولین کاری که کردم حسابی مجید رو به فحش کشیدم و اون از خنده وسط خیابون ولو شده بود. خلاصه دیگه ترسم از اینکه برم تو یه داروخونه و بگم کاندوم میخوام، ریخته بود. وقتی برگشتیم شهریار سریع بدون اینکه به مجید بگم رفتم تو یه داروخونه و بدون هیچ وقفه گفتم: کاندوم دارید؟ ولی باز یه لحظه چشم سیاهی رفت. وقتی مجید رو دیدم داشت از تعجب میترکید. خلاصه یارو هم یه بسته آورد. پول دادیم و اومدیم بیرون. فقط یه چیزش حالمونو گرفت و اونم این بود که قیمتش زیاد بود، البته شاید از نوع خوبش بود. خلاصه با هزار آرزو اومدیم بیرون. توش ۱۲ تا ب و د، ۶ تا من و ۶ تا مجید. و به امید اینکه بتونیم کسی رو پیدا کنیم به راه افتادیم..... جالب هم اینجا بود که همون موقع که کاندومارو گرفتیم، شروع کردیم دنبال دختر گشتن. انگار هر کی کاندوم میگیره سریع باید یکی رو بکنه!!!

=====

مسائل جنسی در سایتهای دیگر

۱- ثریا شهابی مطلب جالبی درباره بحث "پائین تنه" دارد. در نشریه‌ای به اسم "پاسخ" که سایت آئینه هم به آن لینک داده. آدرس:

http://www.ayneh.com/letter/html2004/1002s_shahabi.html

۲- سایت جمهوریخواهان دمکرات هم صفحه مخصوص جوانان دایر کرده. آدرس:

<http://www.ch-abbasi.com/>

۳- سایت پیک ایران مطلبی درباره صیغه سران جناح راست نوشته که خواندنی است:

http://web.peykeiran.com/net_iran/iranartbody.aspx?ID=3786

۴- سایت تریبون فمینیستی مطالب خواندنی و جالبی چاپ میکند، حتماً سر بزنید.

<http://iftribune.com>

۵- پری دشتستانی هم مطلب جالبی درباره ما و خرافات چاپ کرده. آدرس:

<http://www.kaafar.netfirms.com/>

۶- سایت صعود برهنه مطلبی بنام "ریشه‌های خشونت در افکار و اعمال ما ایرانیان" چاپ کرده که

بسیار خواندنی است. آدرس: <http://neylabak1.blogspot.com/>

۷- مجله کانون فرهنگی خرافه زدایی هم مطلبی درباره دین و دانش در بستر نوگرایی ایران چاپ کرده که جالب و خواندنی است. آدرس این مجله این است:

<http://www.bidari.org/bidari.htm>

۸- روزنامه شرق هم در شماره ۲۵ بهمن خود مطلبی درباره والنتاین دارد. آدرس واسه اونا که نخوندن: (از بی تفاوتی خوانندگان شرق در بستن این روزنامه توسط دولت، باید پرسید که مگر خود را لایق یک روزنامه نسبتاً آزاد نمی‌دانید که اجازه می‌دهید حق دسترسی به اطلاعات را از شما بگیرند؟)

<http://www.sharghnewspaper.com/821125/life.htm>

۹- سایت بی‌بی‌سی هم مطلبی در باره خاطرات فرح پهلوی چاپ کرده که خواندش جالب است:
www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2004/02/040228_am_farah.shtml

=====

همجنسگرایی یک احساس کاملاً طبیعی (ستون پویا) (در قالبهای دیگر میباشد و جداگانه نمیتوانید درخواست دهید)

=====

وقتی پرستو مبارز میشود

سلام به همه آنانی که حقوق انسانیت را پایمال نمی‌کنند. من پرستو هستم و یکی از دخترانی که با مبارزه خودم تونستم به خواسته‌ام برسم و از حقم دفاع کنم. (یعنی مبارزه با خرافات مادرم). من بابا ندارم (Sorry)

یه روزی مثل روزهای پرماجرای من، طبق معمول تو سکاف دور میزدم و فضولی میکردم و یه چیزهایی میخوندم. مشغول خواندن داستانهای سکسی، سئوالات و... بودم. خلاصه بعد از تمم شدن به فکر فرورفتم و گفتم مگه من آدم نیستم؟ نمی‌دونم، ولی فکرهای عجیبی ذهنمو پر کرده بود برای مبارزه. سعی داشتم

خودم هم برای از بین بردن خرافات تلاش کنم و یه سهمی داشته باشم. خلاصه بدو بدو تموم کردم و تلفن رو برداشتم؛ الو، سلام پیام، خوبی؟ میتونی امروز بیای خونمون، مامانم سر کاره. نیم ساعت بعد صدای زنگ خونه بصدا دراومد. پیام که وحشت کرده بود، اومد و سلام کرد و گفت پرستو حالت خوبه؟ واسه چی خواستی من پیام؟ گفتم الکی. سلام، بیا تو. بعد کمی پذیرایی کردم و رفتیم تو اتاق من. بعد تا کامپیوترم رو روشن کردم، گفتش بیا یه سایت توپ نشونت بدم و قبل از اینکه حرفی درباره سکاف بزنی، سایت سکاف رو باز کرد. بعد گفت خیلی سایت توپیه! بیا نیگاش کن. منم بهش زل زدم. گفتم با حال! خودم الان خواستم بهت نشون بدم. بعد یه آهنگی گذاشتیم و نشستیم رو تخت. نمیدونستیم چی بگیم. کمی خجالت می کشیدیم. بعد کفرم دراومد و بهش نزدیکتر شدم و دستمو رو شونه اش انداختم و لپشو بوسیدم. بعد انگار منتظر همین کار بود، اونم دستشو لرزون آورد و گذاشت رو کمرم و لبامو بوسید ولی از رو عشق بوسید، اینو کاملاً احساس میکردم. بعد منم لبهای اونو بوسیدم. کم کم خجالتمون از بین رفت و همدیگه رو در آغوش گرفتیم. چه گرم بودیم. طولی نکشید که همدیگه رو لخت دیدیم و اون سرشو برده بود دم گردنم و مشغول بوسیدن گردنم بود. من هم با یه دستم کیرشو میمالیدم و با دست دیگه ام با نوک کیرش ور میرفتم. خلاصه یهو تلفن به صدا دراومد. آه ه ه ه ه چه ضد حال!!! گوشی رو برداشتم. کی بود؟ هیچکی. فوت میکرد. بعد دوباره اومدیم تو اتاق و اون منو خوابوند و خودش هم خوابید. کیر داغشو رو تنم حس میکردم. چشم دیگه خمار شده بودن. نمی تونستم حتی نگاه کنم. بعد کیرشو آورد بالا. منم منظورشو فهمیدم و شروع کردم به لیسیدن سر کیرش. اول یه کم ترسیدم چون بار اولم بود ولی یواش یواش مزه کردم و دیدم که به چیز بدی هم نیست. بعد با کمک خودش شروع کردم به لیسیدنش و خوردن. خیلی حشری شده بود.

هیچوقت اونطوری ندیده بودمش. صداس لحن خاصی پیدا کرده بود. خلاصه هم من و هم اون دیگه بی طاقت شده بودیم و بهش گفتم بریم سر اصل مطلب برسیم. اول خواست از پشت شروع کنه و تا دیدم منظورش باسن بنده است گفتم نه نه!!! موند! گفت پس چیکار کنیم؟ پس اصل مطلب چی هست؟ منم خندیدم و گفتم اصل مطلب دخترا جای دیگه است. با گفتن این حرفم هاج و واج مونده بود. بعد با تشدید گفتم: از جلو! و ادامه دادم آره، دیگه برام مهم نیس که پرده داشته باشم یا نه. مهم اینه که تو را دوست دارم. و با این حرفم انگار ناراحت شد. منو بغل کرد و گفت پرستو جان من دوستت دارم. من بخاطر هوا و هوسم باهات دوست نشدم که تو بخواهی بخاطر من از قیر پردهات بگذری. این حرفش خیلی به دلم نشست.... با این حرفش فهمیدم که واقعاً دوستم داره و از اینکه دوستم داشت در پوست خودم نمی گنجیدم. بعد گفتش من اینکار رو نمی کنم. بیا از همون عقب و خلاصه اینکه منو برگردوند و از عقب یک سکس با حالی داشتیم. بعدش همدیگه رو بغل کردیم و رو تخت دراز کشیریم و بعد هم پیام رفت خونه.

=====

اینها رؤیا نیست، امکانی است دست یافتنی

غروب روز پنجشنبه است. فردا جمعه و روز تعطیلی است. مسعود (۱۸ ساله)، چند روز اخیر حسابی گرفتار درس و مشقش بوده و از اینکه تعطیلات آخر هفته فرا رسیده، خیلی خوشحال است. به دوستش علیرضا زنگ میزند و با هم قرار می گذارند که شب بعد از شام به کلوب تازه افتتاح شده سکاف در شرق تهران سر بزنند و با جوانان دختر و پسر همسن و سال خود موسیقی شاد گوش دهند، برقصند و اگر هم

شانسی دست بدهد، مسعود یک دوست دختری برای خود پیدا کند. علیرضا میگوید که دوست دخترش، زیبا (۱۹ ساله) را هم با خود می‌آورد.

منیژه ۲۱ (ساله) و دانشجو دو هفته پیش یک آگهی آشنایی در روزنامه محلی چاپ کرده بود. او نوشته بود: دختری دانشجو، خوش برخورد و مهربان، معتقد به آداب و معاشرت امروزی و مدرن، غیر سنتی، با اندام متوسط، بدون اعتیاد به سیگار، علاقمند به آشنایی با پسری با خصوصیات فوق می‌باشم. و از بین دهها جوابی که از طریق روزنامه بدستش رسیده بود، مسیح (۲۴ ساله) را برگزیده و قرار است امشب برای اولین بار همدیگر را ملاقات کرده و در یک رستوران دنجی با هم شام صرف کنند. مسیح یک پسر ارمنی شیرازی است که در تهران درس میخواند.

سهیل (۱۵ ساله) پنج بعد از ظهر با چند تن از دوستانش مسابقه فوتبال دارد و بعدش قرار است با سه نفر از آنها که گروه موسیقی کوچکی با هم تشکیل داده‌اند، در سالن جوانان محله خود ساعتی را به تمرین موسیقی بگذرانند.

فرزانه (۲۶ ساله) ساعت شش بعد از ظهر با دوست پسرش پرویز (۲۹ ساله) قرار دارد که با هم به باشگاه رفته و بعدش در استخر مشترک زنان و مردان با هم شنا کنند.

محسن (۲۵ ساله) که چهار سال است با دوست پسرش امیر (۲۸ ساله) یک جفت عاشق و معشوق هستند، یکماهی است که به آپارتمان جدید خود نقل مکان کرده‌اند و برای دوستان و نزدیکان خود یک پارتی ترتیب داده‌اند. پدر و مادر محسن هم آمده‌اند که در پخت و پز کمک کنند. امیر فقط خواهر و برادرش را دعوت

کرده چون بقیه فامیلش در مسافرت هستند. محمود (۳۶ ساله) و همسرش سحر (۳۴ ساله) که همسایه محسن و امیر هستند هم دعوت شده‌اند.

مادر محسن کمی استرس دارد، چون هفته آینده کنفرانس جهانی همجنسگرایان قرار است در ایران و آنهم در شهر اصفهان برگزار شود و مادر محسن بعنوان سخنگوی خانواده‌های همجنسگرایان قرار است در آن کنفرانس سخنرانی کند و بعد در راهپیمائی آنها شرکت کند.

اکبر (۵۳ ساله) که دارای سه فرزند است و تنها زندگی میکند، قرار است امشب به دوست دختر جدیدش عزت (۵۴ ساله) که او هم تنهاست، سر بزند.

مهدی (۱۸ ساله) سرش خیلی شلوغ است. چون او جز گروه تدارکات سفر کلاس خود شده و قرار است سه روز دیگر به اتفاق چند معلم و بقیه شاگردان همکلاسی برای یک بازدید سه روز از یک دبیرستان بلژیکی به آنجا بروند. و چند روزی را با دانش‌آموزان آنجا بگذرانند. این دومین مسافرت کلاس مهدی به اروپا است، سال آینده سری به یونان زدند. و سال قبل از آن گروهی از دانش‌آموزان اسرائیلی از مدرسه آنها دیدن کردند. فرهاد (۲۰ ساله) در خانه تنهاست و دارد با دختری که مدتی است در یک گپ‌خانه با او آشنا شده تلفنی صحبت میکند، اما هنوز نمیداند که آیا دختره او را دوست دارد یا نه و تصمیم میگیرد که فردا این مسئله را با یکی از روانشناسان در کلینیک بهداشت جوانان شهر مطرح کند.

.....

.....

همه آنچه خواندید تنها بعنوان نمونه انتخاب شده‌اند و هزاران نمونه دیگر را هم میتوان نوشت. اما آیا فکر می‌کنید همه آنچه را که در بالا خواندید یک رؤیا است؟ رؤیایی دست نیافتنی؟ اگر اینطور فکر میکنید کاملاً در اشتباهید. این بخشی از زندگی روزانه و عادی جوانان و مردم کشورهای آزاد است. مردمی که هم خودشان فرهنگ دمکراسی دارند و هم حکومت دمکراتیک دارند. رسیدن به چنین زندگی‌ای کار چندان سختی نیست. ما ایرانیان هم سزاوار چنین زندگی‌ای هستیم و هم می‌بینیم که رسیدن به آن کار سختی نیست فقط به یک شرط. و آنهم اینکه همت کنیم، اراده کنیم. خود دمکرات و آزادیخواه باشیم و بعد حاضر باشیم برای برقراری دمکراسی و جلوگیری از دست‌درازی حکومت به زندگی شخصی خود، هزینه کنیم، زحمت بکشیم و تلاش کنیم و در کوتاه مدت، جهت رسیدن به آزادی ملی، از منافع کوتاه مدت شخصی خود بگذریم. آنوقت خواهیم دید که خلاص شدن از دیکتاتوری آخوندی و رسیدن به آزادی کار سختی نخواهد بود.

به امید آن روز.

=====

نامه‌های خوانندگان - بحثهای مسائل جنسی

حالا دیگه وقتشه که سکاف بچه‌هاشو دور خودش جمع کنه (یکی از بچه‌های سکاف در ارومیه)
دیروز یکی از شماره‌های سکاف رو میخوندم، دیدم افراد زیادی گله میکنند که تو یافتن دوست دختر

یا پسر مشکل دارن. اینو همه دارن، زیاد خودشونو نبالزن. یه پیشنهاد دارم که به نظرم خوبه و مشکل رو حل میکنه. دیگه وقتش رسیده که سکاف بچه‌هاشو دور خودش جمع کنه چون خانواده سکاف اونقدر بزرگه که میتونه نیاز هر کسی رو از هر شهری برطرف کنه. آخه چی بهتر از اینکه که آدم یک دوست دختر / پسر سکافی پیداکنه؟

جواب: پیشنهاد خوبی است اما زمینه عملی کردن آن را نگفته‌ای. اگر حکومت آخوندی نبود می‌شد مجله سکاف را بصورت یک مجله ماهانه توی کشور چاپ کرد که هر کسی میتونست آن را توی دکه مجله و روزنامه‌فروشی‌ها بخره، یا تو هر شهری می‌شد یک کلوبی زد به اسم سکاف. در چنین کلوبهایی می‌شد در روز کلاسهای آموزش سکس و مسائل جنسی برگزار کرد، فیلمهای آموزشی نشان داد، به سئوالات بطور مستقیم جواب داد و غیره. و در شب می‌شد کلوب را به یک دیسکو برای شنیدن موسیقی، رقص و پارتی تبدیل کرد که دختر و پسر آزادانه با هم رفت و آمد کنند. این چیزها رؤیا نیست، این چیزهایی است که جوانان کشورهای دیگر دارند و چیز عجیب و غریبی هم برایشان نیست. اگر جوانان ایرانی هم این چیزها را میخواهند باید به نیروی خود اعتماد کنند و بعد کسانی که چنین حقی را از آنها میگیرند از سر راه بردارند. برای اینکار بچه‌ها نباید منتظر این بمانند که یکی (حالا چه سکاف و چه دیگری) برایشان کاری بکند، بلکه خود باید آستین‌ها را بالا بزنند و در دسته‌های کوچک دور هم جمع شده و برای حل مشکلات چاره‌جویی کنند.

تناقضات ما ایرانیها (پروین)

سلام، تو یکی از شماره‌های سکاف خواندم که به مسئله غیرت و ناموس و از این چیزا اشاره کرده بودین. من میخوام بگم که متأسفانه مردم ما به حرفها که بکار می‌برند توجه نمیکنند و خودشان را هم متمدن و امروزی و ضد آخوند میدونن. البته این که میخوام بگویم، مردم به عمد استفاده نمیکنن ولی توی زبان ما هست و حرف من هم همینه که ما باید زبان خود را اصلاح کنیم. بذارین یه نمونه مشخص براتون بگم. چند روز پیش دوتا پسر دانشگامون با هم دعواشان شد. تو دعوا هم معمولاً مردم حرفهای "بد" و "زشت" به هم تحویل میدن. حالا به فحشهایی که این دوتا دانشجو به هم میدادن توجه کنین: مادرتو گائیدم! (یعنی گائیدن = سکس داشتن مادر اسباب شرمندگی است)، میرم خواهرتو می‌گام (پس الکی نیست که پسرای ما اینهمه به سکس خواهرشون و دوست پسر گرفتنش حساسیت نشون میدن)، دهننتو می‌گام (سکس دهانی چیز زشتی است)، کیرمو میکنم تو کونت بچه کونی (گی بودن بد است و سکس از عقب زشت است). یا خواهر کسه و از این مزخرفات. حالا وتی ما تو دعواهامون "خواهر کسه یعنی در واقع سکس داشتن یک دختر خواهر) را یک صفت منفی و خیلی بد میکنیم و تو دعوا به طرفمون تحویل میدیم خب، خودبخود به ادفامه غیرت و تعصب بیجا کمک کرده‌ایم. چون طرف هم واسه اینکه این صفت "بد" بهش نجسبه بیشتر به خواهرش فشار می‌آره که مبادا دوست پسر بگیره یا با کسی سکس داشته باشد، بعدش هم یک عده به شما نامه میدن که چرا دخترا اینقدر سرشون سنگینه. بابا میترسه، این ترسش

هم ریشه فرهنگی داره. این فرهنگ هم عوض نمیشه مگر اینکه هر کسی از خودش شروع کنه و بعد به اطرافیانش توضیح بده. و صرف خوندن سکاف و گفتن اینکه ما به آزادی جنسی اعتقاد داریم و فرهنگ ضد آزادی جنسی داشته باشیم، اونوقت دم خروس از زیر عبا مشاهده میشه. حالا منظور من را فهمیدید؟ میخوام بگویم که ما باید به کلمات و حرفهایی که کلاً تو زندگی بکار می بریم بیشتر دقت کنیم و اگر راست میگوئیم همه جا از بکار بردن کلماتی که ریشه منفی دارند و باعث ادامه خرافات میشوند جلوگیری کنیم.

سکاف: کاملاً باهات موافقیم.

چهارشنبه سوری در تهرانپارس (علی سکافی)

سوم اسفند ساعت هشت شب من از سرکار به خانه برگشتم که دیدم مهمان داریم. رفتم تا لباسهایم را عوض کنم که دوست دخترم آزاده زنگ زد، با گریه که بیا حتماً باید ببینمت. منم با اینکه خیلی خسته بودم ولی چون خیلی دوستش دارم قبول کردم و رفتم سر قراری که با هم گذاشت که پارک محله امون بود. وقتی رسیدم دیدم نشست رو نیمکت و تو عالم خودشه. منم ماتیکی که از قبل براش خریده بودم از جیبم درآوردم و با خنده پریدم جلوش. اونم تا منو دید عین این آدمایی که بیست ساله همدیگه رو ندیدن پرید بغلم و زار زار گریه کرد. من که انتظار نداشتم مشکل آنچنان جدی باشه جا خوردم. بعد از کلی صحبت درباره مشکلش که پدرش باشه و کمی بهش دلداری دادن، آزاده کمی آرام شد (آخه باباش همش میگه این پسره رو ول کن تا آبرومون تو محله نره)، بهش گفتم برات یه چیزی گرفتم تا

لبات اون رنگی بشه که آدم دلش میخواد بخورتش (صورتی)، بعد اشکاشو پاک کرد. ماتیک را بهش دادم ، اونم آئینه‌اشو از کیفش درآورد و ماتیک زد. منم دیگه مخم از کار افتاد از بس خوشگل شده بود و فقط لب می دیدم. گفتم میخوام پاکش کنم. گفت باشه. منم شروع کردم لب گرفتن تا اینکه دیدم دست یکی داره تکونم میده و میگه : به به چه لبی! تا صورتم را برگرداندم با مشت گذاشت تو صورتم. منم دیگه افتادم و دماغم پر از خون شد. آزاده سریع در رفت. اونا هم که سه چهار نفر بودن شروع کردن با لگد منو زدن و بی شرفها فقط تو صورتم میزدند. الان سه تا از دندونای جلوم لقه و خون ریزی داره و یکی هم افتاده ولی برای خودم ناراحت نیستم. من میرم دندون میکارم و چند روزی هم درد تحمل می کنم که اونم با درد تحمل آخوندا قابل مقایسه نیست. فقط برا آقایون بچه محل با وفا؟؟؟؟!!!! متاسفم که اون طرف ایستاده بودن و کتک خوردن من از دست این بسیجیها و رو دیدن ولی حتی نیومدن جنازه‌ام که کاملاً درب و داغون بود را به خونه برسونن. شاید میترسیدن که بسیجیها بخودشون گیر بدن. در صورتی که اگه می اومدن میتونستن بسیجی و رهبر ولایت سفیه اشون رو هم به درک واصل کنن. من برا خودم ناراحت نیستم برا اون جوونایی که فقط میگن آزادی میخواهیم ولی هیچ فعالیتی ندارن و از یه جوجه بسیجی میترسن ناراحتم. من که چهارشنبه سوری جبران می کنم و محل هم تهرانپارس است، اگه بسیجیها راست میگن بیان! بچه با وفاها هم بیان همونجا، اونایی که واقعاً آزادی میخوانند و عمل هم میکنند.

اسلام و مسائل جنسی (پل)

در شماره‌های گذشته سکاف گاهی سنتهای غلط ایرانی را با مسائل اسلام اشتباه گرفته میشود. چند مطلب قابل ذکر است؛ اسلام در مورد مسائل جنسی بسیار آزاد رفتار کرده است اما مسائل مطروحه درباره صیغه راخیلی‌ها محدودیت میداند اما میتوان با یک مثال آن را برطرف کرد. فرق بین یک دزد که از دیوار بالا میرود و چیزی می‌دزدد با کسی که با اجازه صاحب خانه چیزی را برمیدارد و استفاده می‌کند، چیست؟ صیغه نیز با زنا کردن همان فرق را دارد. در واقع در معنی صیغه نیز اجازه‌ای گرفت که میشود از خدا. اما مشکل ما تو ایران این است که فقط صیغه دائم جایز است و اگر دختر و پسر بخوان با هم رابطه داشته باشند چه ایرادی که ندارد جای اینهمه بد و بیراهی که به مسائل اسلام می‌گیریم، برویم دلیل آن را بیابیم یا به جای مطلب رخرافه‌گویی‌ها اصل پیدا کنیم. به خدا (برای آنها که به خدا ایمان دارند) اگر خدا ما را آفریده، میداند که برای چه غریزه شهوت را توی وجود انسان قرار داده است.

جواب: معنی مقایسه شما را نمی‌فهمیم! یعنی شما می‌گید که وقتی دختر و پسر از آذانه و از روی رضا و رغبت با هم سکس کنند، این درست نیست و حتماً باید از خدا اجازه بگیرند؟ خدا چکاره است که بخواهد تو زندگی دو انسان آزاد و انتخاب آنها دخالت کند؟ این چگونه خدایی است که اینهمه به کیر و کس مردم بند میکند؟ و حتماً برای سکس باید ازش اجازه گرفته بشه؟ مطلب مربوط به صیغه در سکاف ۲۳ را هم بخوان و تو را به عشقت مردم ایران را به دنبال مطالعه درباره اسلام نفرست. ما حکومت اسلام

را ۲۵ سال بالای سر خود داریم و معنی اسلام را خیلی خوب فهمیدیم. اسلام و حکومت اسلامی و قوانین آن دیگه واسه هفتاد پشتمان کافی است. اگر هم میگوییم که اینها نماینده اسلام واقعی نیستن، از کجا معلوم که دیگران باشند؟ واز کجا معلوم که ریشه اشکال تو خود دین نباشد؟ بعدش اگه برای شناخت اسلام، تجربه ما ایرانیان را کافی نمی دانی، سری به دیگر کشورهای اسلامی بزن تا ببینی که اینها چیزی جز لجنزاری از فقر، بدبختی، عقب ماندگی، فقر فرهنگی، سرکوب زنان، شلاق، سنگسار، دست بردن، ناآگاهی در باره مسائل جنسی، نبود حقوق بشر و..... هیچ چیز دیگه ندارن که به ما بدهند. جز یکی چند کشور آفریقایی و همه کشورهای مسلون، بقیه کشورهای دنیا وضعیتشون از مسلمانان بهتر است و این یک دلیلی باید داشته باشد.

من میخوام تو سکاف سهمی داشته باشم، به من بگید چکار کنم؟ (احسان)

جواب: تو خیلی لطف داری که این را پرسیده‌ای. اگر کار سکاف را آموزش صحیح مسائل جنسی بدانیم و جواب دادن به سئوالات جنسی-سکسی که جوانان و نوجوانان دارند و کسی را پیدا نمی کنند که ازش بپرسند، بدانیم آنوقت خودبخود متوجه میشوی که چگونه میتوان در سکاف نقشی داشت، به عبارت دیگر بهترین کار و کمک این است که سکاف را به تعداد هر چه بیشتری از افراد برسانیم تا آنها هم پاسخ سئوالات خود را بیابند. یعنی به هر شکل ممکن که برایت مقدور باشد، سکاف را به افراد جدید بخصوص به کسانی که اینترنت ندارند برسان و همینطور درخواست از دیگران که آنها هم اینکار را بکنند. همین

حالا هم تعداد وسیعی از خوانندگان این کار را میکنند و راستش را بخواهی همه کسانی که سکاف را پخش میکنند در سکاف سهم دارند، چون بدون کمک این دوستان سکاف اینقدر شناخته نمی‌شد.

۱۷ ساله و دوست دختر (جوانی از مشهد)

آیا به نظر شما داشتن گیرل فریند واسه من که یه پسر ۱۷ ساله هستم، کار درستی است؟ یا اصلا گیرل فریند داشتن تو سن من چطوری باید باشه؟ بزارین یه مثال بزنم: من افراد زیادی را میشناسم که عاشق دوست دختر خودشون میشن ولی بعد یه مدتی هم از همدیگه جدا میشن. یا بعضی‌ها تو سن من هستن که به همدیگه قول ازدواج میدن. میخوام بدونم این قول و قرارها کار درستی‌ه؟ یا مثلاً داشتن دوتا گیرل فریند کار درستی‌ه؟

جواب: در سن و سال جوانی و نوجوانی، دوست دختر/ پسر عوض کردن یک مسئله عادی است و بعنوان بخشی از همان عمل تجربه و خطا در زندگی و همینطور ثابت کردن اینکه "من دیگه بچه نیستم" با آن برخورد میشود. این به معنای دست کم گرفتن احساس دو نوجوان به هم نیست. چون توی همین دوست گرفتن‌ها است که یکهو دو دل داده همدیگر را پیدا میکنند و تا آخر هم با هم میمانند و تشکیل خانواده میدهند. خیلی‌ها هم ممکنه فقط مدت کوتاهی با هم باشند، این مهم نیست آنچه مهم است اینکه نوجوان در این سن و سال نباید از داشتن یک دوست از جنس مخالف محروم شود. دوست دختر یا پسر داشتن اگر بر اساس خواسته و علاقه خود فرد صورت بگیرد هیچ اشکالی ندارد، اما پیش می‌آید که نوجوانی ممکن

است ذهنش به مسائل دیگری معطوف باشد و دنبال دوست دختر / پسر نیست. مهم این است که هر کسی خودش انتخاب کند و به این انتخاب احترام گذاشته شود. اما همزمان دو دوست دختر (گرل فریند) داشتن درست نیست. البته میتوان با تعداد زیادی افراد از جنس مخالف دوست بود اما نه بعنوان آن دوستی که مد نظر شماست. بهتر است که یک دوست دختر داشته باشیم و همه عشق و احساس خود را به او نثار کنیم، بعد اگه بهر دلیلی جدا شدیم، آنوقت دنبال دیگری باشیم. در ۱۷ سالگی قول ازدواج به هم دادن هم گاهی زودرس به نظر می آید اما پیش آمده که کسانی به قول خود وفا کرده اند. گاهی نوجوانان در زمینه دوست پسر / دختر داشتن همدیگر را تحت فشار می گذارند یا کسانی دوست دختر داشتن را فخر و نشانه برتر بودن خود میدانند، اینگونه برخوردها بسیار ناپخته و نادرست است.

پیشنهاد معرفی سکاف (سکافی)

من یک پیشنهاد به همه دارم و اون اینه که به همه بگوئید که پشت اسکناس هایی که دستتون میرسن، آدرس سایت سکاف را بنویسند.

جواب: نظر خوبی است. اتفاقاً یکی دیگه پیشنهاد داده بود که پیشنهاد کنیم همه پشت اسکناسها کلمه رفاندم را بنویسن و دیگر شعارها بر علیه رژیم. ما اینو به سلیقه خود دوستان می گذاریم ولی نفس نوشتن پشت اسکناسها چیز خوبی است.

اساس شمشیر و کیر (دکتر)

خواهش میکنم این پیغام را در پاسخ به نامه گل پسر بسیجی که در شماره ۳۹ درختهای چنار را حواله فرستاده بودند، چاپ کنید. شما که از شنیدن کلمه پیامبر و سید و... غیرتی می‌شید آیا شناختی از دین و پیامبرتون دارید؟ دینی که بر اساس کیر و شمشیر استوار است. برای روشن تر شدن قضیه یکی دو مثال میزنم. آیا میدانید به محض فتح خیبر در حالیکه علی بزرگترین پهلوان دشمن را سر می‌برید پیامبرتون با خواهر همان پهلوان (صفیه) همبستر می‌شد تا بقول خودش اخوت بین دو قوم بوجود آید؟ (همان اساس شمشیر و کیر). یا همین پیامبرتون پسر خوانده‌اش را به جنگ فرستاد تا بمیرد و زن او را که در حمام دیده بود عقد کند؟ یا وقتی با کنیزش مشغول..... بود که وقتی قضیه لو رفت خدا مجبور شد کنیز را آزاد اعلام کند؟؟ یا ازدواجش در سن ۶۰-۵۰ سالگی با دختر ۹ ساله..... که ظاهراً کیر مبارک آن حضرت بعد وفاتش هم نمی‌خواه که گفته بعد از مرگم هیچکس حق نداره زنده‌امو بگیره. یا از امامهاتون بگم که وقتی امام حسن بدست زنش کشته شد (خیانت) تا وقتی به قبرستان برسانند و دفنش کنند ۳۰۰ تیر به جسدش از سوی مردمی که زن و بچه‌اشون مورد تعرض آن امام بزرگوار! قرار گرفته بودند، زده شد. یا شاید نمیدانید و هنوز فکر میکنید که امام حسین بخاطر امر بمعروف و احیای دین جسدش شهید شد؟ اگر شک دارید و از من قبول ندارید کتاب "زندگانی امام حسین" نوشته زین العابدین رهنما را بخوانید (که نویسنده‌اش به خاطر همین کتاب از خمینی جایزه گرفت) تا بدانید که این امام هم بخاطر کیر مبارکش سرش را بر باد داد. یا اگر از زنان اهل بیت می‌خواهید بدانید کتاب "زنان قهرمان" (مطهری) را ببینید.

سکاف و سکس زنان ازدواج کرده (معلم)

من یک معلم هستم و سکاف را سایت خوبی میدانم اما اصلاً با سکس ضربدري موافق نيستم. بعدش اينکه شما ميگوئيد زنان ازدواج کرده هم با ديگران سکس داشته باشند را قبول ندارم.

جواب: ببينيد شما در هيچ جاي سکاف پيدا نميکنيد که ما گفته باشيم افراد بايد سکس داشته باشند يا نداشته باشند. اصلاً حرف ما اين نيست. اصلاً ما به بايد و نبايد تو سکس اعتقاد نداريم. بلعکس حرف ما صاف و ساده اين است: هر کسي در چارچوب آزادي فردي خودش حق دارد هر کاري که ميخواهد و به هر شکلي که خودش دوست دارد، عمل کند، بشرطي که به حریم خصوصي ديگران تجاوز نکند. حالا طرف بخواهد سکس داشته باشد يا نداشته باشد. کار ما قضاوت اخلاقي يا ققنوني درباره رفتار ديگران نيست. ما نمي گوئيم که زن ازدواج کرده بايد با ديگران سکس داشته باشد، ما ميگوئيم قبل از محکوم کردن اين زنان در پيشگاه وجدان خود، بهتر است دلائل کار آنها را بدانيم. بعدش چرا شما درباره مردان ازدواج کرده که در خارج از چارچوب زناشوئي خود سکس ميکنند اعتراض نداريد؟ درباره سکس ضربدري هم همينطور، ما نميگوئيم که افراد بايد سکس ضربدري داشته باشند يا نداشته باشند، بلکه ما ميگوئيم اگر زن و شوهری چنين سلیقه جنسي دارند و بر اساس آزادي خصوصي خود بخواهند با زن و شوهر ديگري که همين سلیقه را دارند، سکس داشته باشند، اين آزادي هيچ کسي را نه محدود ميکند و نه تهديد، پس دليلي ندارد که آنها را محکوم کنيم يا درباره کارشان قضاوت کنيم.

به برخی مسائل بها ندهید (عباس)

از مطالب خوب شما استفاده میکنم، مرسی. اما خوب است به برخی مسائل (همچون گی و همجنس باز) بها ندهید چون به فرهنگ ما و حتی دیگر کشورها سازگاری ندارد.

جواب: اگر تمام این شماره‌های سکاف را به دقت خوانده باشی، متوجه شده‌ای که دعوی ما تنها با حکومتیان نیست که آزادی و دمکراسی و حق مردم را سرکوب میکنند، بلکه دعوی ما با همه آنهاست که کلاً نه خودشان آزادند و نه معنی آزادی را بدرستی میدانند و اگر چه در ظاهر میگویند آزادی می‌خواهیم و ضدآخوند باشند اما نه معنی درست آزادی را میدانند و هم در باطن خودشان ناخواسته آخوند صفت هستند. و به همین دلیل هم بارها گفته‌ایم که در ذهن اکثر مردم دیکتاتور زده (مثل ما ایرانیان) یک جناب دیکتاتور کوچولو خانه دارد. دوست عزیز، شما هیچ کشوری در جهان پیدا نمی‌کنی که در آن آزادی و دمکراسی و حقوق بشر رعایت شود ولی حقوق همجنسگراها در آن نادیده گرفته می‌شود. به این دلیل که انسان نباید معیار قضاوت و حق و حقوق دیگران را این قرار دهد که طرف با کی به رختخواب میرود و یا چه کاری در اتاق خواب خود انجام میدهد. در حالی که شما هنوز نمیتوانید در اسم بردن از دیگران از کلمات توهین آمیز همجنس باز استفاده نکنید؟؟ بر وزن دختر باز، زن باز و هر چی باز منفی دیگر. تعجب برانگیز هم نیست، سری به بخش سؤال و جوابهای جنسی توی سکاف بزنید تا ببینید که خیلی از ما حتی ساده‌ترین اطلاعات جنسی هم نداریم، پس چه تعجبی دارد که شما با صحبت

از مسائل افراد دگرباش (که احساس و گرایش دیگری دارند) مخالفت کنید؟ اگر کسی آزادی میخواهد باید قبل از آن دانش و آگاهی در مورد حق و آزادی دیگران را داشته باشد. یعنی حق مخالف را رعایت کردن، یعنی کسی که مثل ما فکر نمیکنند و احساس دیگری دارد را محترم بشماریم. گفته شما مثل حرفها و کار آخوندهاست که میگن تو ایران آزادی هست ولی نمیدارن مخالفان حرفشان را بزنند، روزنامه مخالف را می‌بندن و یا کاندیداهای مخالف را حذف میکنند و بعد میگن بیاین انتخاب کنین. اصلاً ما یا شما یا هر کسی، با چه معیار و حقی، به خودمان اجازه قضاوت در مورد احساس و عشق انسانهای دیگر را می‌دهیم؟ کی گفته که احساس شما بهتر و با ارزشتر و اصیل‌تر از عشق دو مرد یا دو زن همجنسگرا است؟ صد البته ما به مسائل همجنسگرایان بها میدهیم چون این بخشی از آزادی جنسی است و ما می‌خواهیم که فرهنگ آزادی جنسی در جامعه برقرار شود. اگر قرار بود ما تسلیم فرهنگ عقبمانده و سنتی جامعه شویم که سکاف را منتشر نمی‌کردیم. ما سه کاف را منتشر کردیم که بگوئیم و نشان دهیم که تفکرات و فرهنگ جنسی حاکم در کشور ما غلط است و باید اصلاح شود و اگر فرهنگ ما بقول شما نمیتواند گی‌ها را قبول کند، بگوئیم که راه حل نه ادامه سرکوب گی‌ها بعنوان بخشی از انسانهای اجتماع است بلکه راه حل عوض کردن این فرهنگ سرکوبگر و ضد آزادی است. این مسئله در خیلی موارد دیگه هم صدق میکنه مثل پرده بکارت، رابطه دختر و پسر، آموزش سکس در مدارس و..... می‌خواهیم بگوئیم که فرهنگ باید در خدمت خوشبختی کل انسانهای جامعه باشد، اگر اینطور نیست، آنوقت باید فرهنگ

را عوض کرد نه انسان چون انسان است که فرهنگ می‌سازد. بنا به همه اینها ما هیچوقت سعی نمی‌کنیم چیزهایی بنویسیم که ممکنه خواننده خوشش بیاید ولی او را در جهل خودش نگه دارد، نه! ما ترجیح میدهیم خواننده خوشش نیاید ولی جهل و ناآگاهی خودش را ببیند و به تفکر بنشیند.

من و دوست دخترم وسط خیابون لب گرفتیم (مصطفی)

با عرض پوزش میخواستم اگه ممکنه جواب اون دوست بسیجی رو بدم. بین گل پسر، آخه تو دستت به کجابنده که به منتشرکنندگان سه کاف که برای آینده ایران تلاش میکنند چرت و پرت میگی؟ فکر میکنی با این کارت مثلاً مبارزه کردی در راه هدفتون؟ من نمیدونم واقعاً مغز این بسیجی‌ها رو هم شستشو میدن که دارن این کارا رو میکنن یا یه چیزی بهشون دادن که خیلی حال کردن که این کارها رو میکنن!!

بهرحال من به جوونای عزیز فقط بگم که این بسیجی‌ها از هر گروه و دسته‌ای کثیف‌تر هستن. من تو فامیل‌های نزدیک بسیجی دارم، میدونم چقدر لجن هستن. اتفاقاً همین ماه پیش بود که بخاطر یه دزدی کلان بازداشتگاه بود. من قضیه رو دنبال نکردم ولی چون باباش یه آخوند کثیف بود فکر کنم تبرئه شد.

بهرحال من از جوونا بخصوص دخترها میخوام اگر ما فعلاً جامعه‌امون اینطوره پس باید از خانواده و جمع دوستان شروع کنیم برای اصلاحات فرهنگی، یعنی با خانواده‌اتون راحت باشید یا اگر هم اینطوری تربیت نشدین، سعی کنیم از همین حالا تو هر شرایطی که هستین شروع کنین. چون اگر خانواده اطلاع داشته باشن از دوستی و این برنامه‌ها حتی اگر بگیرنتون هم باز نمیتونن زیاد اذیتتون کنن. من و دوست

دخترم وسط خیابون از هم لب گرفتیم، هیچ ترسی نداریم چون از جانب هر دو خانواده حمایت میشیم. در ضمن یه صحبتی هم در رابطه با اسلام داشتیم. آقا سلامتون خوب. سرنوشت ساز یا نمیدونم هرچی که خودتون میگیرن. آقا من اصلاً میخوام تغییر مذهب بدم. این چه دینی که حق انتخاب خدا پرستی رو هم از من میگیره؟ پس ما انتظار داریم دینی که قانونش اینه حکومتش چی باشه؟ من نمیخوام چون بابام یه چیزی رو قبلاً از پدرش به ارث برده منم همینطوری باشم. مگه من مثل پدر بزرگم فکر میکنم، یا لباس میپوشم یا کار میکنم؟ همه چیز تغییر میکنه و هر کس فکر داره. منم میخوام خدای خودمو اونطوری که دوست دارم پرستش کنم. اینم بگم که اصلاً بی ایمان نیستم چون میدونم همیشه فرصت -طلبهایی هستن که میخوان از حرفهای آدم بل بگیرن. به هر حال من حرفمو زدم. الان موقعیه که مردم همه شاکی هستن. تو اتوبوس میگن گور بابای آخوند. تو تاکسی میگن گور بابای آخوند، تو پارک میگن گور بابای خوند. پد من نمیدونم این مردم از چی میترسن. من آدمی نیستم که فقط حرف بزnm و توی دوره‌ی تظاهرات ۲۰ خرداد هم در همشون شرکت کردم. از پدر و مادرهای عزیز ملت مسانه به جای فرزند شما ازتون خواهش میکنم حالا که کشور افتاده دست یه مشت کثافت شما دیگه چوب لای چرخ جوونا نذارین. یه کلام، همه چی پیشرفت کرده باید عقاید و خدا پرستی و فرهنگ هم به روز بشه. چه بخواین چه نخواین. از جوونای عزیز هم خواهش میکنم نشینین و کار رو به بقیه بسپرن. اگر فقط یه تعداد اندک از جوونا هم اینطوری فکر کنن باید بشینیم و هی غصه بخوریم. این یه جنگه. چطور اون موقع که عراق

حمله کرد همه با آغوش باز به سمت شهادت رفتن ولی حالا که دارن از درون کشور رو از بین میبرن یه عده نشستن و دست رو دست گذاشتین؟ البته میدونم که خیلی ها دارن مبارزه میکنن ولی بیاین همه بلند شیم که حداقل ایران فردا برای بچه های ما ایرانی سالم و آزاد باشه.

بحث فلسفی با دوست بسیجی (محمد)

چند روز پیش داشتم با یکی از دوستانم که بسیجی است سکاف رو معرفی میکردم. در واقع بحثمون فلسفی شده بود و اون چندتا سؤال از من پرسید که توانایی کامل در پاسخ به اون سؤالها رو نداشتم. حالا میخوام شما من رو راهنمایی کنید تا بتونم جواب دوستانم را بدهم. یکی از سؤالهایی که اون از من پرسید این بود که خوب چه نیازی به خوندن سکاف دارم وقتی که من هنوز قصد ازدواج ندارم؟ یا هنوز قصد سکس باکسی رو ندارم؟ (البته من هم جوابشو دادم ولی قانع نشدم. من گفتم آدم از زمانی که به بلوغ میرسه این سؤالها در ذهنش بوجود میآد و انسان این زمان باید راهنمایی داشته باشه تا اطلاعات غلط وارد ذهنش نشه و....) وقتی هم که داشتم دمکراسی رو تبلیغ میکردم بهم گفت خوب حرفت درسته ولی اینکه الان دخترا شلوار برمودا میپوشن درسته؟ دمکراسی رعایت میشه؟ شاید من نخوام به اینجور آدمها نگاه کنم. یعنی حس شهوت درون من فعال بشه در صورتی که من نمیخوام.

جواب: اول در باره خواندن سکاف قبل از ازدواج، اینو بگیریم که ما کاری به سکاف نداریم ولی کلاً آگاهی از مسائل جنسی بخصوص در زمانی که فرد با این مسائل درگیر هستش، خیلی مهمه است. و هر جوانی

از سن بلوغ هورمونهای جنسی در بدنش تولید میشود و به همراه آن نیاز جنسی. خوب این فرد میخواهد دوست دختر یا پسر بگیرد، آیا نباید در باره جنس مخالف، احساسات جنس مخالف، چگونگی کارکرد بدن و ساختمان جنسی طرف مقابل چیزی بداند؟ اگه ندونه که خیلی خراب میکنه. بعدش خود طرف نباید بدونه که مثلاً چرا تو شب خواب می‌بینی؟ چرا نمی‌بینی؟ چرا کیرش کج است؟ چرا یک تخمش درازتر از دیگری است؟ جنس مخالف چطور جلق میزند؟ بچه چطور بوجود می‌آید؟ عادت ماهانه یعنی چه؟ چرا اتفاق می‌افتد، چطوری باید برای دوست شدن با جنس مخالف عمل کرد؟ اینکه اگه به جنس مخالف علاقه ندارد چرا و آیا این مریضی است یا نه، بیماری ایدز چی هست و چطور باید از خود محافظت کرد یا درباره اندازه و طول آلت جنسی و صدها مورد دیگر که ما در سکاف به آن پرداخته‌ایم و هیچ لازم نیست طرف بخواهد از دواج کند که این چیزها را بداند. اینها یکسری اطلاعات عامی هستند که هر کسی باید آنها را بداند. بخصوص که تو ایران امکان چاپ و پخش علنی این چیزها را نمی‌دهند و حتی آموزشهایی که دولت می‌دهد همه غیر علمی و خرافاتی هستند. تو باید در اینگونه مواقع از دوستت چند تا سؤال ساده می‌پرسیدی، اونوقت متوجه می‌شدی که خواندن سکاف دسترسی به اطلاعاتی است که به درد فرد می‌خورد. تازه در سکاف کلی بحث درباره آزادی جنسی صورت می‌گیرد. اگر این دوستت سکاف را میخوند طرفدار دولتی نمی‌شد که جوانان را به جرم عشق و محبت شلاق میزند بلکه میگفت که دوست دختر داشتن حق هر جوانی است و خودش میرفت یک دوست دختر میگرفت (البته اگه گی

نباشه). بعدش ممکنه طرف خواهر داشته باشه. اگه سکاف رو میخوند متوجه میشد که چرا نباید مزاحم دوست پسر گرفتن خواهرش میشد. یا خود دوستت ممکنه مثلاً فوت فتیش باشه، آیا نباید این چیزها را بداند تا نکنه خودش مریض یا منحرف حساب نکنه؟ و خیلی چیزهای دیگه. تازه اینکه او هنوز قصد سکس نداره؟؟ آیا به خاطر تعصبات دینی است که احساسات قشنگ انسانی درون خودش را سرکوب میکند یا؟؟؟ اگر اینطوری است چرا باور و اعتقادی دارد که او را مجبور میکند دینش را به قیمت سرکوب درون خودش نگه دارد؟ چرا باور دینی نباید به آرامش و تعادل روحی روانی انسان منجر شود؟ و اما در مورد دختران که شلوار برمودا می پوشن و آزادی اون را از بین میبرن باید بگیم که متأسفانه این دوستت معنی آزادی و دمکراسی را نمی داند. طبق تعریف دوستت دمکراسی یعنی این است که برای جلوگیری از ایجاد حس "گناه" در ایشان، دختران باید از حق خود در انتخاب نوع لباس چشم پوشی کنند. این معنی این میشه: آزادی یکی مساوی محدودیت دیگری.

دمکراسی واقعی یعنی این: اگه دوست میخواد ریش بزاره، یا هر طور لباس بپوشه و بیاد توی خیابان. این حق اوست. چه دختری یا هر کسی خوشش بیاد یا نیاد. ولی همان دیگران (دختران و....) هم همین حق را داشته باشند که آنها هم با هر نوع پوششی که میخوانند به خیابان بیایند. یعنی هر کسی حق انتخاب دارد و به دیگری ربطی ندارد. اگه این دوستت از شلوار برمودای دخترا خوشش نمی آد، باشه آزاده که خوشش نیاد فقط تا همین حد اظهار نظر ولی حق نداره این دخترا را مثلاً دستگیر کنه یا

مزاحمشون بشه. تازه اگه منطق اون درست باشه خب، خیلی‌ها ممکنه بگن از ریش و سبیل و یا قیافه مذهبی اون هم خوششون نمی‌آد و او هم نباید با این قیافه بی‌آد تو خیابون.

اما ریشه تفکر دوستت جای دیگری است: اسلام زن را ریشه‌گناه مرد میداند و او را موجودی میداند که باعث اغوا مرد میشود و او را به ارتکاب "گناه" میکشاند. (همان داستان از بهشت خارج شدن انسان. و در ادامه همین تفکرزن را موجودی گناهکار که باید کنترل شود. این موجود گناهکار خودش جنسیت و سکس مستقل ندارد و فقط در خدمت سکس مرد است. پس اگه سر مرد لخت باشه. چون زن جنسیت نداره، پس تحریک هم نمیشه. ولی اگه سر زن یا پای زن پیدا باشه، مرد تحریک میشه و مرتکب گناه و الا آخر..... چنین تفکری هم غیر علمی است (چون علم ثابت کرده که زن مثل مرد جنسیت و سکس مستقل دارد) و هم ضد انسانی (چون حق نیمی از انسانهای اجتماع یعنی زنان) را نادیده میگیرد و هم باعث خرافات میشود(مردها بخودشون اجازه میدهند که زنان را درجه حساب کرده و با آنها رفتار خوب نداشته باشند) و هم ضد حقوق بشر است (در قوانین حقوق زنان رعایت نمیشود - از جمله مثلاً در ایران زن نمیتواند رئیس جمهور شود) و الا آخر.

فقط همت میخواد (ب. الف)

سلام، میخواستم درباره یک مطلب که سالهاست حرف تمام ایرانیان (البته به جز ریش و پشم‌ها و خایه‌مالهای دولت) است صحبت کنم. کشور ما را یه مشت آخوند پشمک جماعت فرا گرفته و حکومت را

بدست خودشون گرفتن و هر جور دلشان میخواد از این مملکت میخورند، چپاول میکنند، فقر بوجود میآورند و دزدی و الا آخر. یه مشت قانون و احکام الکی دست و پا میکنند که دین اسلام رو به ما نشون بدن. جوانان ما را از همه چی منع میکنند. اگر جایی دختر و پسر همدیگه رو ببینند فوری منکراتیا میریزن سرشون و کتکشون میزنند که چرا دختر پسرا با همنده. خودشان هر گهی میخورند که مبادا حکومت عوض بشه. چهارچشمی مواظبن که مبادا جایی شورش بشه. برای اینکه توی کشور بمونند هزار بار از پشت پرده خایه مالی آمریکا و انگلیس میکنند و گرنه آمریکا تا حالا باید صد بار به ایران حمله کنه. نمیدونم چرا آمریکا به کشورهای همسایه ایران ساز و دمبل فرستاده ولی تا این موقع به ایران کاری نداشته؟ بابا مردم ما چند سال پیش یه گه اضافه خوردن و انقلاب کردن و حکومت اخوندا رو روی کرسی نشوندن. اون زمان مردم فکر میکردند که کشورمان از طاغوت و شاهنجات پیدا کرد و یه حکومت مستقل و صدالبته آزادی رو خریده‌اند. در حالی که همون مردم الان از کرده چند سال پیش خودشون به شدت پشیمونند. چون که میبینم حتی شده خود شما که بارها مردم توی اتوبوس و یا تاکسی دور هم جمع نشن و بر علیه این حکومت فحش و لعنت نفرستن، حتی بعضی موقع‌ها از حکومت شاه و پهلوی تعریف و تمجید میکردند. اگه این آزادی است چرا باید جوانان ما رو به جرم هیچی دستگیر کنند، زندانی کنند، شلاق بزنند؟ اصلاً چرا یه مشت آخوند پشمک برن بالای منبر و کنسرت بزارن!!!! یعنی اون پشمکی که میره بالای منبر میخواد بگه که آره این جمعیت که جلوی من نشستن یه مشت گوسفند هستن که من دارم راهنمائیشون

میکنم؟ یکی نیست بگه آخه تو کی هستی که رفتی بالای منبر و نطق میکنی؟ من نمیدونم اینا تا کی میخوان شعار بدن و زر (ضر) بزنن که بگن ما آمریکا رو زیر پا میگذاریم. آخه بدبختا فردا آمریکا بخواد به ایران حمله کنه چه جوری میخوان تو پوشکشون جیش کنن؟؟!!!!!! من میخوام بگم که یعنی ما میخواهیم بگیم که این حکومت نجس آخوندی رو میشه برکنار کرد. ما میتونیم تو مملکت خودمون آزاد باشیم. میتونیم فقر رو از بین ببریم. میتونیم روابط دختر و پسر آزاد داشته باشیم، میتونیم فرهنگ سکس رو تو جامعه خودمون گسترش بدیم (این یه تیکه رو به اصرار دوستام نوشتم). میتونیم کشورمون رو آباد کنیم. میتونیم آبروی ایران رو بخریم. کشور ما در زمان شاه در بین ملل اسم و رسم خاصی داشت ولی الان تا اسم از ایران میاد دنیا طور دیگری به کشورمون نیگا میکنه. کشور ما شده جهان سوم در صورتی که میتونست اینطور نشه. اگه مردم همون انقلاب ۲۵ سال پیش رو بکنن باور کنید که میتونیم به جهان ثابت کنیم که اینجا ایران است نه جهان سوم. فقط همت میخواد. دوستون دارم.

تکلیف ما چی میشه؟ (آزاد)

من دوست دارم که خودم پرده زن آینده‌ام را پاره کنم و شما با این فکر مخالفید. پس تکلیف من و خیلی افراد دیگه که اینو دوست دارن، چی میشه؟

جواب: شما هر چیزی را میتوانید دوست داشته باشید و ما محترم می‌شماریم. حرف ما این نیست که شما فکر سالم دارید یا نه، حرف ما این است که دختر هم مثل پسر حق دارد اگر خودش دلش خواست بتواند

قبل از ازدواج سکس داشته باشد اگر هم نخواست، نه. اجبار به سکس همانقدر بد است که ممانعت از سکس. پس اگر فردا شما دختری را که مثل خود شما فکر میکند و حاضر به سکس قبل از ازدواج نبوده، پیدا کردید، مامیگوئیم مبارک باشد ولی اگه طرف نظرش چیز دیگری باشد و سکس دختر قبل از ازدواج را مثل ما درست میدانند، نباید اعتقادات خودت را به طرف تحمیل کنی. یک مسئله دیگر هم نباید فراموش کنی و آن اینکه اگر سکس قبل از ازدواج بد است پس خودت هم نباید قبل از ازدواج با کسی سکس داشته باشی. باکره بودن به معنی پرده داشتن نیست. باکره بودن یعنی تا بحال سکس نداشته است و این هم در مورد دختر صدق میکند و هم در مورد پسر. اما پیشنهاد میکنیم شما ریشه تفکر خود را هم بشناسید. آیا معیار یک زندگی خوب در آینده نداشتن سکس قبل از ازدواج است؟ نه! چرا که اساس خوشبختی و زندگی خوب به عوامل دیگری وابسته اسر نه یک پرده نازک پیازی در درون واژن دختر.

محرم و درد همیشگی ما (فرشاد)

امروز تو صهبت چند دقیقه‌ای که با پدر و مادرم داشتم یه چیزی رو فهمیدم اونم اینه که جاهلی خیلی خطرناکه. باشرووع شدن محرم درد همیشگی ما شروع شد. از ۱۲ شب مراسم شروع میشه و تا ۲-۳ شب ادامه میدن. نمیدونم این مردمی که در مراسم شرکت میکنن چیج فکر کردن که اونایی که فردا صبح کار دارن چرا مجبورن که بیخوابی بکشن؟ احتمالاً در فرهنگ اسلامی چنین چیزی نیست، ولی مراسم باید زودتر شروع بشه که کسی رو اذیت نکنه. ما با اعتقادات کسی کاری مشکل نداریم ولی اونا میخوان

با زور اعتقاداتشون رو به ما تحمیل کنن. مراسم عزاداری که نباید به این شکل نامأنوس باشه. بریم سر جهالت؛ وقتی صدای تبل رو شنیدم گفتم که کارمون در اومد، پدرم گفت به تو چه؟ تو میخوای بری برو اگه نه به اونا کاری نداشته باش. منم گفتم من به اونا کاری ندارم فقط میگم آزادی منو مختل نکنن، یا حداقل زودتر شروع کنن که مزاحم دیگران نشن. پدرم هم گفت این خودش یه نوع تنوع است. منم گفتم همینه که اسباب عقبماندگی ما شده دیگه. یعنی هرچی زور و ناحقی بگن نباید حرفی بزنینم. ولی حالا می فهمم که مشکل مردم ایران چیه: جهل و نادانی.

ما اشتباه پدر و مادرهامونو تکرار نکنیم (؟؟؟؟)

در باره مطلب رکسانا در مجله راه زندگی شماره ۱۶۴، میخواستم پیشاپیش تبریک بگم به این دوست عزیز اول برای اینکه داره به آرزوش میرسه و بعد هم برای اینکه این کار قشنگ رو کرده و باز هم ما توی ایران هم شاهد این بودیم که یک نفر هویت واقعی خودش رو با جرأت و بدون ترس و برای گرفتن حقوق مسلمش توضیح داد. و با تشکر از مجله راه زندگی که این مطلب رو چاپش کرد. رکسانای عزیز که با این همت و پشتکار با این همه مانع تو این کشور در حال نابودی و از میان نسل سوخته بلند شده و داره حقشو میگیره. بچه ها همه باید بلند شیم. گی ها، لزبینها، دوجنسی ها و اونهایی که به جنس مخالف گرایش دارن، همه باید بلند شیم. دیگه وقتشه. بیاین نزاریم بچه های ما هم نوعی نسل سوخته باشن. ما اشتباه پدر و مادرهامونو تکرار نکنیم. (مطلب رکسانا (مهران) به نقل از راه زندگی در همین شماره چاپ شده)

دختری از مزرعه (هانا)

من دختری ۲۲ ساله هستم از یکی از شهرستانهای ایران عزیزم. میدونید هر انسانی با دیگری فرق داره، از هر نظر که بگی؛ فکری، جسمی، روحی، عقاید و....پس آزادی که در اینجا بیان میشه نشون دهنده همین مطلب است، متاسفانه در جامعه ما اینجور شده که همه آدمها دو شخصیتی شدن!! و استثنا هم نداره. از خودم شروع کنم، دختری که تو یه شهرستان مذهبی مثل یزد، قم، کاشان، یا هر شهری، شمال، جنوب، شرق، غرب. اولین چیزی که به ذهن میرسه اینه که طرف امل هستش یا ساده است، یا میشه خروش کرد، یا حتی فرهنگ آخوندی داره!! آخه آدم عاقل همه که مته هم نیستن!! حالا هر کی تهرانی یا اصفهانی باشه، میگن: اوووه ه ه میشه طرفو کرد. البته از همینجا معذرت میخوام برا استفاده از کلمات نادرست، اما باید بگم چون چیزیه که تو جامعه زیاد شده. بازم متاسفانه آدمها از ظاهر دیگران میخوان به باطن طرف پی ببرن که اینم محاله. یه بیچاره سیگاری شایدسکس هم زیاد داشته باشه، ولی هر کی ببیندش میگه این عجب آدم کثافتیه!! یکی دیگه ظاهرش خوشگل و خوش تیپ و ظاهر فریب، میگن آا عجب آدم با فرهنگیه، معلومه خیلی باشعوره. اما من میخوام بگم هیچکس رو از ظاهرش همیشه شناخت. حالا میخواد زشت باشه یا خوشگل. حالا بازم برمیگردم به همون صحبت اولم. من به هر کی میگم از فلان شهرستانم و اگه خودش تهرانی یا اصفهانی باشه، نمیدونی چه کلاسی میداره واسه ات!! منو ببخشید اما تهرانیها بیشتر (من فقط دارم نظرم رو میگم). اوووه ه ه بدتر میشه اگه یکی تویه خانواده

مذهبی هستی؛ دیگه طرف تو رو امل صدا میکنه!! اخه دوستان هر کسی آزاده هر عقیده یا افکاری که میخواد داشته باشه. به این میگن آزادی. نه اینکه اونایی که سکسی ان همه مثل خودشون باشن. اونایی هم که آخوندی ان، دیگه از همه بدتر!! این برمیگرده به فرهنگ و اطلاعات خیلی کم ما که همه چیز رو همون طوری که میبینیم یا فکر میکنیم مورد قضاوت قرار میدیم. حتی من تو چات وقتی میام حرف چادر میزنم، دو نوع نظر میشنوم: ۱- تو دیگه خیلی املی! ۲- معمولاً تو شهرستان دختر زیر چادر همه کاری میکنن. ای بابا مگه همه عین همین؟ اصلاً کی گفته هرچی شما بگین درسته؟ حداقلش اینه که به نظر و افکار دوستتون احترام بذارین. من با همه جور آدمی چات کردم اما هیچ دو نفری را ندیدم که عین هم فکر کنند، شاید تشابهاتی دارن اما عیناً مثل هم نیستن. هدفم هم شناختن آدمهای جامعه و اطرافم بوده. به کسی هم اجازه نمیدم به هدفم و خودم توهین کند و برا افکار و رفتار دیگران هم احترام قائلم. اما اگه یکی بهم توهین کنه یا قطع رابطه میکنم یا اول اون و من حسابی کال کال میکنیم بعد دوستی را تموم میکنیم. و تو این مدت هزار حرف بیراه شنیدهم و ده تاحرف خوب.

جواب: البته از ما سوال نکرده ای که جواب بدهیم ولی لازم دیدیم یک چیزی هم بنویسیم. حرفات در مورد اینکه از ظاهر افراد نباید قضاوت کرد، کاملاً درست است و خیلی ها هم با تو موافق هستنند. ولی این را هم باید گفت که برخورد ناشایست چند نفر یا حتی مثلاً صد نفر را نباید به ساکنان یک شهر تعمیم داد. مثلاً در مورد برخورد تهرانیها یا اصفهانیها، باهات موافقیم که اینگونه برخوردها وجود دارد، تازه همون

شهرستانی هم وقتی خودش به یک روستایی میرسد، همان برخورد از بالا را میکند. (تویکی از شماره‌های قبل سکاف به این مسئله اشاره کرده‌ایم)، ولی همیشه گفت که همه تهرانیها چنین برخوردی دارند.

موضوعی که تا حالا به آن اشاره نکردین

یه موضوع که تا حالا هیچ وقت شما به آن اشاره نکردین، چرا هر وقت صحبت از بازی گرفتن احساسات میشه، طرف دخترارو میگیرین؟ دخترایی که خیلی راحت حالا برای هر هدفی، با احساست پسرا بازی میکنن و قبول کنیم دخترا خیلی راحتتر دروغ میگن و بازی میدن. چرا همیشه پسرا باید در دوستی پیش قدم بشن، چرا همیشه پسرها باید..... و دخترها هی ناز کنن؟ البته من معتقدم در این موضوع خود پسرا مقصر اصلی هستن، چرا همیشه (بیشتر) در یک سکس باید فعالیت از طرف پسر باشه؟؟ چرا!!!! چرا دخترا مثل یه موجود بی جان خودشونو میندازن و حتی چشماشونومی بندن و همه چی رو می سپارن به..... از دوستانم که این سوال رو میکنم، میگن خوب چون اونا دخترن. این خیلی احمقانه است!!! مگه فقط اینا و فقط دخترای ایران، دخترن؟ اگه دختری توی سکس کارایی رو که دوس داره بگه، اون شروع کنه، مطمئناً میگیریم این دختر وضعیتش خرابه، ولی اگه یه دختری نقش بازی کنه و خودشو به املی بزنه برای ما پاکه. خیلی گله دارم. همه امون گله داریم، از خودم هم گله دارم. خوبه همه رو میندازیم گردن این جامعه، چرا نمی‌آئیم از یه جایی شروع کنیم، منتظر کی هستین؟!!!!!! من که دیگه خسته‌ام، اینا حرفایی بود که مته یه خوره منو میخورن، امیدوارم به کسی توهین نکرده باشم و کسی از دست من

دلگیر نشه. من از کوچکترین کاری که میتونستم شروع کنم شروع کردم، او هم دادن پی‌دی‌افهای کامل سکاف به دوستانم که با این سایت آشنا نبودن. لطفاً شما هم این کارو بکنین، بزارین سکاف خونه همه جوونا باشه، تا سکاف آغاز یه پیوستگی بین ما جوونا باشه.

کتک خوردم حسابی (صابر)

بعضی از صفحه‌های باحال سکاف با تمام عکسهایی که توش چاپ شده بود رو پرینت گرفته بودم و بردم مدرسه که به دوستانم نشون بدم و اونا هم حال کنن. تو مدرسه بودیم و زنگ تفریه اول بود. تو مدرسه ما زنگ تفریح همه باید برن پائین و کسی نباید تو کلاسها بمونه (چون دزدی زیاد میشه). خلاصه چون ما هم سال آخریم و مثلاً کلفت مدرسه، اون روز موندیم تو کلاس که بشینیم با سه نفر از بچه‌ها با مطالب سکاف و عکساش حالی ببریم. ما داشتیم مطالبو رو میخوندیم و عکسا رونگاه میکردیم که زنگ خورد و بقیه‌اشو گذاشتیم واسه زنگ بعدی. همه رو هم جمع کردیم و من هم بی خیال همه رو گذاشتم تو کلاسورم. وسط زنگ که معلم داشت تاریخ و جهان درس میداد و همه رفته بودن تو بحر، یهو یه صدای انفجار خرکی اومد که همه تخماشون چسبید کف دستشون. رفتیم دمه پنجره دیدیم بله، یه نارنجک کوبیدن وسط مدرسه (از الان واسه چهارشنبه‌سوری پیشواز میرن دیگه!) خلاصه مدیر و ناظم و رئیس رؤسای مدرسه اومدن که ببینن انفجار از کجا بوده و کار کی بوده. یه کم اینور و اونور گشتن دیدن هیچ خبری نیست و رفتن تو. ما هم اومدیم سرجامون نشستیم و معلم شروع کرد به درس دادن. ده دقیقه

بعد دیدم که در کلاس رومیزنن؛ ناظم، اومده بود در کلاس و به معلم گفت: ببخشید آقای..... اومدیم ببینیم اون نارنجک کار کی بوده، اونم گفت خواهش میکنم و رفت بیرون. ما هم کپ کرده بودیم و ریده بودیم به خودمون. من همش میترسیدم که بیاد کیفا رو بگرده و همه چیز خراب بشه. ناظم گفت: کار هر کی بوده خودش بیاد بیرون. بچه‌ها به همدیگه نگاه کردن و هیچ کسی چیچی نگفت. ناظم گفتش کیفا رو بزارید رو میز میخوام بگردم. من که شاشیده بودم به خودم هیچی بقیه..... بقیه هی به من نگاه میکردن و اضطرابم بیشتر میشد. همه رو با حوصله گشت و تا رسید به من..... کلاسورمو باز کردم و با دست خودم جاهایی که کتاب داشت رو بهش نشون دادم.... گفت بده من..... دیگه با خودم گفتم همه چیز تموم شد و همونطور هم شد. وقتی مطالب رو درآورد چیزی نفهمید ولی وقتی عکسا رو دید یه لحظه شوکه شد شده بود..... همه رو گذاشت تو کلاسور و با خودش برد و به من گفت پاشو بیا..... خلاصه کنم واسه اتون..... وقتی پامو گذاشتم تو دفتر فقط دیدم ۳-۲ چک و مقدار زیادی لگد داره میاد تو صورت و دست و پاهام.... وقتی آخرین چک و لگد رو زد دیگه نتونستم خودمو کنترک کنم و افتادم زمین. گفت این کار رو کردم که دیگه از این گوه‌ها نخوری... من دوباره بلند شدم و ایستادم و عین بچه‌ها بچه پرورها گفتم شما حق نداری بزنی. به خاطر دوتا عکس باید اینجوری بزنی؟ اینو گفتم و دوباره ۵-۴ چک و لگد اومد تو سر و صورتم و گفت وقتی دادمت دست حراست میفهمی زدن یعنی چه..... دیگه داشت بغضم میترکید. مرتیکه انگار عقده داشت از من. خلاصه چند دقیقه زنگ زدن بابام اومد و قضیه رو بهش گفتن.

اونم هیچی نمیگفت فقط میگفت درسته. بالاخره با ضمانت و هزارتا تعهد آزادمون کردن. وقتی برگشتم خونه بابام یواشکی اومد تو اتاقم و آروم که هیچ کس نفهمه گفت: تا میتونی از این کارا بکن تا کونشون بسوزه. ولی از اینجور چیزا دیگه مدرسه نبر..... داشتم هم شاخ در میآوردم و هم دم! فقط گفتم باشه. و بابام رفت بیرون.

جواب: اینکه رو بروی معلم ایستادی و به کارش اعتراض کردی پررویی نکرده‌ای بلکه مثل یک انسان آزاد و با شخصیت به ناحقی اعتراض کرده‌ای و این قابل ستایش است، حلا معلمت شانس آورده و گرنه اگه یه سیلی حوالش میدادی هم باز کم بوده. (هر چند ما کتک کاری را کار احمقانه‌ای میدانیم) این معلم تو بر عکس معلمانی که خودشان سکاف و بخصوص مطالب آموزشی آن را یواشکی به دانش آموزان می‌دهند، باید یک فرد از نظر ذهنی عقبمانده باشد، چون اولاً هیچ انسانی در هر مقامی بخودش اجازه نمی‌دهد که مقام انسانی فرد دیگری را تحقیر کند. هیچ انسانی شایسته کتک و توهین فرد نیست مگر زمانی که کتک‌زن خودش شخصیت پائینی داشته باشد. ولی ای کاش همکلاسیان تو که از قضیه بو می‌بردند فرداش دست به اعتصاب می‌زدند یعنی طوری با هم هماهنگ میکردند که هیچ کسی به مدرسه نرود. و بعد که از شان بپرسند دلیلش را توهین به شخصیت یک همکلاسی عنوان کنند. در غیر اینصورت نخواهیم توانست جلو دست‌درازیهای مшتی عقب افتاده بایستیم.

شرکت در انتخابات مجلس (امید)

اول بگم من تو انتخابات شرکت کردم و رای دادم: اونم به چیزی که واقعاً "کان دیده". بله، به کیم رای دادم اونم به چند دلیل: ۱- ریش و محاسنش زیاده. ۲- عمامه سرشه. ۳- جانبازه و یه چشم داره. ۴- همه رو با یه چشم و از روی عدالت نگاه میکنه. ۵- در اکثر مواقع سر به زیره. ۶- در برابر هرگونه بد حجابی و برهنگی قدعلم میکنه. حالا می بینیم که این "کان دیده" که من بهش رای دادم به تعداد سی تا در این دوره رفتن مجلس.

بیخود با احساسات دیگران بازی نکنید (هوا)

دوستی داشتم که حدود دو سالی می شد با یه پسر دوست بود. اونا همدیگه رو از طریق مریم شناخته بودن. دوست پسر مریم یه دوستی به اسم امیر داشت و سامانه هم دوست مریم بود. امیر و سامانه هم از طریق مریم و دوست پسرش همدیگه رو دیدن و از هم خوششون اومد. سامانه قبلاً دوست پسر نداشته اما امیر که قبلش دوست دختر داشته که خیلی هم دوستش داشته! اما دوست دخترش میگه دیگه نمیتونم باهات دوست باشم و امیر و رها میکنه و میره. امیر هم حسابی دلتنگ بوده که با سامانه آشنا میشه. سامانه دختر خیلی خوب و مهربونی که با امیر دوست میشه و خیلی با هم خوش بودن و بعدش هم امیر به سامانه پیشنهاد ازدواج میده. بعد دو سال و نیم دوست دختر قبلی امیر برمیگرده و امیر هم سامانه بیچاره رو رها میکنه و میره سراغ عشق قبلی اش!!! بعدشم به سامانه میگه: تو باید منو درک کنی، من خودم عاشق یکی دیگه ام و یکی عاشق منه!!!! به نظر من این کاملاً خودخواهانه است! چطور اون

موقع که دوست دختر قبلش نبود، سامانه دختر خوبی بود و پیشنهاد ازدواج میکنی اما تا بقول امیر عشق قبلت میآد دوستت رو رها میکنی و میری سراغ زندگی خودت؟؟؟؟ پس سامانه چه کار کنه؟ حداقلش اینه دوست دختر قبلی امیر اونو ول کرده بوده و رفته! خوب اگه میخواست میموند!!!! حالا سامانه پاسوز خودخواهی امیر میشه و از ناراحتی زیاد بیماری "قلبی" پیدا میکنه و حسابی خودشو مریض!!!! یه دختر ۲۱ ساله باید قلبش مشکل پیدا کنه چون با صداقت یه پسری رو دوست داشته!!!! و اون بهش خیانت میکنه! حتی بعد مدتی که امیر رهانش کرد بازم برا تولدش بهش زنگ میزد و تبریک میگفت!! میخوام از پسرا گله کنم!!! آخه آدم اینقدر بی احساس!!!! خوب اگه میخواست، می شد از همون اول بگه اگه دوست دخترم بیآد من تو رو ول میکنم!! چرا پیشنهاد ازدواج کرد؟ چرا با احساس دخترا بازی میکنن؟ تازه بعدشم میگن مخ طرفو زد، یا طرفو دو دره کرد یا همچین مزخرفات دیگه ای!! از همه دخترا نه، بیخود با احساسات دیگران بازی نکنید! و پسرا خواهش میکنم تو دوستیهاشون صداقت داشته باشن! و اگه کسی رو دوست دارید، بگید.

=====

گالری عکس (در قالبهای دیگر هست و میتوانید پی دی اف جداگانه آن را درخواست دهید)

=====

لطفاً در معرفی و رساندن سکاف به دیگران، به هر شکل که خود مناسب میدانید، اقدام کنید.

شاد باشيد
سكاف